



جوزای ۱۳۹۲
(جون ۲۰۱۳)

همبستگی

نشریه حزب همبستگی افغانستان

امریکا با سپردن دفتر مفسن
به ستمکاران جاهل طالبی در قطر
بر زخم های مردم ما نمک پاشید



در این شماره:

- با گشایش دفتر طالبان در قطر
۱ امریکا امارت خونین طالبان را به رسمیت شناخت
- انتخابات یا «ختنه اخوندی» در ایران؟ ۵
د عراق او افغانستان د جگړې د څلورو څخه تر شپږو
تریلیونو ډالرو د لگښت څخه څوک گټه یورته کوی؟ ۹
و اینبار تلاش های پوقانه‌های برای صلح در افغانستان ۱۵
صلابت «مورچه‌ها» دم و دستگاه پوشالی را به وحشت انداخت ۱۹
حزب اسلامی دستپخت امریکا از «جهاد» علیه بادر سخن میگوید! ۲۵
جلسه شورای ولایتی «حزب همبستگی افغانستان» در کندز برگزار شد ۲۸
سایه، شاعر با اصالت در راه آزادی و عدالت ۳۰
وضع ابتر شفاخانه صحت طفل، کابل، و مرگ ۱۵۰۰ کودک ۴۰
د بنکیلاک پر وړاندې غښتلې مبارز هوگوچاویز
د خپلو خلکو په زړونو کې تل پاتې ځای لري ۴۶
جان پیلجر، گزارشگر باوجدان و نادر جهان ۵۶
مردم ترکیه در برابر استبداد اخوانی برمیخیزند ۶۱
احمد ظاهر، همپای زمانه خواند و بی بدیل ماند ۶۶
آخرین نطق آئنده سالوادور رهبر دموکراتیک مردم شیلی ۷۲
میرمن مارگرت تاجر په ذلالت له دی نړۍ فنا شوه،
لیکن ناوړه میراث یی لا تر اوسه وژونکی دی ۷۶
اگر نسل زباله‌ها آگاه و متشکل شوند ۸۲
تظاهرات خشم‌آلود مردم فراه
در برابر قتل صراف توسط منسوبین اردوی ملی ۸۵
رگبار نیروهای مرزی رژیم سفاک ایران به دهها زحمتکش افغان ۸۷
داستان پرپر شدن بیوه‌های افغان توسط تروریست‌های عرب ۸۹
تبعیض وحشتناک سیستم قضایی امریکا در برابر سیاهان ۹۳
شاخ به شاخ شدن قومندانهای خونریز جمعیتی در تخار ۹۷
ولسوالی قلعه زال کندز در آتش فقر، بیکاری
و حاکمیت جنگسالاران و طالبان می سوزد ۹۹
اعتراضات محصلین علیه غصب ۸۵۰ جریب زمین پوهنتون تخار ۱۰۲
خبردار: سازمان جاسوسی این.ایس.ای
تمامی فعالیت‌های آنلاین تانرا زیر نظر دارد ۱۰۵

با گشایش دفتر طالبان در قطر امریکا امارت خونین طالبان را به رسمیت شناخت



گشایش دفتر برای آدمکشان طالبی در قطر تحت نام «امارت اسلامی افغانستان» به معنی به رسمیت شناخته شدن لشکر جهالت و تروریسم آی.اس.آی پاکستان بود که بعد از مذاکرات مخفی میان سران طالبان و امریکا عملی گردید. این دفتر به جلادان طالبی

زمینه می دهد که رسماً با کشورها و نهاد های مختلف تماس برقرار کرده به نفع اهداف شوم شان استفاده کنند. کرزی به خاطر اینکه درین جریان کاخ سفید به او هیچگونه ارزشی قایل نشده و همه کار را مستقل به پیش برده گله مند است و کرشمه نمود که روند مذاکرات بر سر پیمان امنیتی با امریکا را به حالت تعلیق درمی آورد، اما کرزی نگفت که روند گرفتن بوجی های دالر از سی.آی.ای را نیز به حالت تعلیق درمی آورد یا از آن دل کنده نمی تواند! طالبان با همه ژست های ضدامریکایی شان، ثابت ساختند که هنوز هم رشته های ناگسستنی با خالق شان دارند و درحالیکه مذاکره با دولت پوشالی را رد می کنند اما با مقامات امریکایی در ناروی و سایر جاها دیدار های مخفی انجام می دهند و تحت برنامه امریکا به قطر چندین نماینده می فرستند.

امریکا نیز با اینکار نشان می دهد که طالبان را همچنان منحصیث نیروی ذخیره برای

برنامه های آینده اش انتخاب مناسب می داند و برای شرکت آنان در قدرت زمینه سازی



ارگ «امارت اسلامی طالبان» در قطر

دارد. رده بندی عوامفریبانه این جانوران به «میانسه رو» و «تندرو»، رهایی پیاپی سرتروریست های طالبی از بگرام و گوانتانامو، دادن دست باز به پلیدترین رهبران این گروه قرون وسطایی در کابل، اعلان اینکه «ما با طالبان دشمنی نداریم» و دیگر ساخت و پاخت های امریکا با این گروه پلید ماهیت دروغین «جنگ علیه ترور» امریکا را برای هزارمین بار

آفتابی می سازد و به مردم ما این آگاهی را می دهد که امریکا از یکچنین گروه های دست پرورده اش به آسانی دست بردار نیست و آنان را هنوز هم بر سر کلکش داشته هروقت نیاز بود به میدان می کشد.

چیزی که درین میان در معامله های امریکا به آن کوچکترین ارزشی داده نمی شود سرنوشت مردم ماست. طالبان از یکسو پیاپی با نقشه های آی.اس.آی انتحاربونش را برای کشتن بیگناهان و انداختن رعب و وحشت میان مردم ما وارد افغانستان می سازند اما سوی دیگر امریکا به این قاتلان باج می دهد و کرسی نیز از «برادران ناراض» نامیدن این گروه ضد بشریت خستگی ندارد.

حال هم که تحت نام زیبای «صلح» شرافکنان طالبی ناز داده می شوند، در واقع به زخم های مردم ما نمک پاشی صورت می گیرد. اینکه معامله با طالبان ممکن برای ادامه برنامه های اشغالگرانه امریکا در افغانستان سودمند باشد شکی نمی توان داشت، اما منتهای زدالت و مردم فریبی ست که صلح با طالبان وحشی را مایه بهروزی برای مردم ما شمرد. در تاریخ تا حال دیده نشده است که با قربانی کردن عدالت، ملتها به صلح رسیده باشند، اینکار دست یابی به صلح را ناممکن تر می سازد.

اعتراض کنونی دولت کرسی و دیگر نوکران امریکا بر گشایش دفتر طالبان نه به این دلیل است که برسمیت شناختن یک گروه آدمکش و مزدور را عار بدانند چون خود کرسی و مقامات دیگر دولتش سالهاست که خونخوارترین سران طالبان را از زندان ها رها می کنند، آنان را «برادر» خوانده با هلله در کابل مورد استقبال قرار می دهند و حتی پست های کلیدی دولت را برایشان پیشکش می کنند. آنچه باعث نگرانی کرسی و

صلح برای امریکا و مزدورانش
تعریف متفاوت از چیزی که مردم ما
از آن می دانند دارد. برای مردم ما و
عدالتخواهان جهان صلح یعنی قطع
جنگ و تامین عدالت، اما برای امریکا،
صلح یعنی آشتی با آدمکشان برای
میسر شدن زمینه جهت پیشبرد
بی درد سر غارتگری و چپاول.

حواربونش شده اینست که امریکا مذاکره با طالبان را مستقلانه به پیش برده و این باعث

نگرانی ارگ نشینان گردیده که نشود بین دو نوکر، امریکا طالبان را ترجیح داده در آینده بر قدرت نصب کند.

تعدادی از کارشناسان بیمایه دلیل می آورند که طالبان مشتاق صلح و مصالحه اند اما این پاکستان است که بر آنان فشار آورده از اینکار برحذر می دارد. گروهی که به این حد زنجیرش بدست بیگانگان باشد، چطور ممکن است رهبرانش از اندکترین حس انسانی و ملی برخوردار باشند که برای صلح ببانندیشند؟ واقعیت اینست که «صلح» چه برای طالبان و چه برای امریکا و دولت دست نشاندۀ اش گاو شیری ای شده که از یکسو مردم را فریب دهند و از جانب دیگر طوری وانمود سازند که امریکا برای صلح تلاش دارد اما درین راه مشکلاتی وجود دارد و به مجردی که صلح پیاده شد افغانستان را ترک خواهند کرد.



پاکستان اولین کشوری بود که از گشایش دفتر طالبان استقبال نمود. این دفتر در نتیجه توافق پس پرده امریکا و پاکستان راه اندازی شده است. امریکا همانگونه که طالبان را از طریق پاکستان در اواسط دهه نود میلادی به میدان کشید، حال هم اگر در ظاهر اینجا و آنجا از اختلافات بین امریکا و پاکستان سخن می رود اما در عمل امریکا میلیاردها دالر به ارتش پاکستان واریز نموده که بخش عمده آن

امریکا با سپردن دفتر مفشن به ستمکاران جاهل طالبی در قطر بر زخم های مردم ما نمک می پاشد.

طی دوازده سال گذشته در تسلیح و تمویل طالبان و دیگر گروههای تروریستی به مصرف می رسد. آنچه مسلم است، در رابطه با طالبان، بین امریکا و پاکستان اختلاف جدی ای وجود ندارد و این گروه قرون وسطایی و مزدور هنوز هم برای امریکا به حیث نیروی ذخیره در تعاملات آینده افغانستان مطرح است چون هیچ گروه دیگری به این حد نمی تواند جاده صاف کن استعمار در کشور ما باشد.

روزنامه ها سالهاست که ادامه حملات طیاره های بدون سرنشین در پاکستان را یکی از موارد اختلاف آنکشور با امریکا می خوانند، اما محتوبات یک سند مجرمانه استخباراتی امریکا که از طریق روزنامه «مک کلینچی» به تاریخ ۹ اپریل ۲۰۱۳ پخش شد نشان می داد که تمامی این حملات با اجازه و همکاری مستقیم آی.اس.آی صورت می گیرند هرچند دولت آنکشور در لفظ آنها را محکوم می کند. برای امریکا، پاکستان به مراتب در منطقه از ارزش بالاتری برخوردار است و به آسانی با آنکشور معامله می کند، اما از آنجاییکه لشکر عظیمی از جواسیس و نوکرانش را در افغانستان بر سر قدرت دارد و دولت پوشالی کرزی نیز در بالاجیش جا دارد، بنا از اینکه افغانستان را بر وفق مرادش بچرخاند و مورد استفاده قرار دهد، هیچگونه تشویشی ندارد.

تاریخ خونین امریکا به هر فرد آگاه ثابت ساخته است که این کشور جز جنگ افروزی

و کشتار هیچگاهی به صلح نمی‌انداشید و مثالی هم نداریم که در جایی پیام آور صلح بوده باشد. طی سالهای گذشته دیدیم که افغانستان، عراق، لیبی و حال هم سوریه بدست امریکا و متحدانش با اتکا به جهالت پیشه‌ترین و بدنام‌ترین نیروهای همفکر و هم‌کردار طالبان به خاک و خون کشیده شده به مخروبه مبدل گشتند. امریکا و هر کشور زورگو و متجاوز دیگر از راه جنگ و تجاوز سود بدست می‌آورند و نه صلح بنا گشایش دفتر طالبان و دیگر «تلاشها» برای ادامه جنگ و خونریزی در کشور اند و نه صلح و ثبات.

و این را هم باید دانست که صلح برای امریکا و مزدورانش تعریف متفاوت از چیزی که مردم ما از آن می‌دانند دارد. برای مردم ما و عدالتخواهان جهان صلح یعنی قطع جنگ و تأمین عدالت، اما برای امریکا، صلح یعنی آشتی با آدمکشان برای میسر شدن زمینه جهت پیشبرد بی‌درد سر غارتگری و چپاول. بنا امریکا زیر نام «تلاش‌های صلح» بر سر گروهی دست نوازش کشیده سرمایه‌گذاری می‌کند که بهتر و سهلتر راه دست اندازی و مستعمره نگهداشتن افغانستان را مهیا سازد و درین میان فکر نمی‌کنم بهتر از تروریست‌های بنیادگرا چه طالبی و چه تنظیمی بتواند نیروهای دیگری را در بیاورد. بنا دور نخواهد بود روزی که ددمنشان طالبی را در کنار چاکران جنگسالار و تکنوکراتش در ارگ نصب کند که این سناریو برای مردم مظلوم ما جز تحکیم سلطه میهنفروشان و فروخته‌شدگان و ادامه بحران و فساد و جنگ معنی دیگری ندارد.

بقیه از صفحه ۷۱

احمد ظاهر، همپای زمانه خواند و ...

در مقابل از هنرمندان محبوب و میهن دوست که واقعا برای آزادی و بالندگی افغانستان در برابر استبداد و فاشیزم جان داده اند تجلی‌لی به عمل نمی‌آید بلکه در ذهنیت‌ها نیز به گونه‌ی مبتدل آن کوبیده می‌شوند که احمد ظاهر و «نینواز» نمونه‌ای از اینگونه هنرمندان اند. خانه‌ای در شهر کابل که احمد ظاهر در آن تولد شد و سالها زیست باید به مثابه یک جای تاریخی به موزیم موسیقی افغانستان تبدیل می‌شد اما برعکس این خانه فعلا به حیث دفتر یک شرکت خصوصی مورد استفاده قرار می‌گیرد. سرانجام احمدظاهر در ۲۴ جوزای ۱۳۵۸ درست در ۳۳مین سالگه‌اش توسط جلاخان رژیم خونخوار حزب دموکراتیک خلق، با هدایت مستقیم داوود ترون و اسداله امین و تنی چند از همراهانش ناجوانمردانه ظاهرا در یک «حادثه» ترافیکی به قتل رسید.

**مرد نمیرد به مرگ مرگ از او نام جست
نام چو جاوید شد مردنش آسان کجاست**

آنچه از احمدظاهر به یادگار مانده مجموعه‌ای از آهنگ‌های فراموش ناشدنی‌ایست که تا امروز همپای زمانه پیش می‌رود و جایگاهش را تا هنوز به کسی نه سپرده است.

نویسنده: حمید برنا

انتخابات یا «ختنه آخوندی» در ایران؟



رژیم منفور ایران بازهم در تب و تاب مضحکه‌ای زیر نام «انتخابات» است که به جرئت می‌توان آنرا مسخره‌ترین انتخابات دنیا نام گذاشت -- حتی مسخره‌تر از دو «انتخابات» گذشته افغانستان. «انتخابات» تحت سیطره فاشیست‌هایی که کوچکترین ارزشی به انسان و حقوق نداشته و شمشیر بدست بیش از سه دهه است که هرگونه فریاد آزادیخواهی و انسانیت را سرمی‌برند.

آخوندهای ایران همانند جهالت پیشگان «امارت اسلامی» طالبان به شدت مستبد، چپاولگر و طماع با همکاری غربی‌ها و بخصوص امریکا در سال ۱۳۵۷ بر ایران نصب شدند. وقتی این فاشیست‌های مذهبی در راس نهاد‌های اطلاعاتی و نظامی به نام «ولایت فقیه» تکیه زدند، با سرکوب نیروهای ملی و مترقی، حکومت استبدادی شانرا بر بنای جنایت، فساد، غارت، شهوترانی در جهان بیمانند ساخته‌اند.

جمهوری اسلامی امروز سمبول بربریت و سرکوب و اختناق در جهان است. کوچکترین اختلاف حتی از جانب حامیان رژیم با وحشیانه‌ترین صورت خفه می‌گردد و آزادی‌های فردی و مدنی مردم ایران جبارانه زیر تازیانه و قساوت جاهلان حاکم نقض می‌گردند. سانسور و ضدیت با هرگونه مظاهر دموکراسی مشخصه اصلی جانیان حاکم در ایران می‌باشد. اما با تمام این، یک مشت جواسیس کثیف و چتلی خواران این رژیم بویناک در افغانستان

برایش تبلیغ راه انداخته بر گنبدیدگی هایش پرده می افکنند. از جمله سید عیسی حسینی مزاری، از جیره خواران ایران در یکی از آخرین بیانات بیشرمانه اش گفته است:

«انتخاباتی که اکنون در ایران برگزار می شود، از مدرن ترین و سالم ترین انتخابات نه تنها در منطقه بلکه در کل دنیاست.»
(خبرگزاری فارس، ۹ جون ۲۰۱۳)

به خاطر این طنز تلخ حسینی مزاری، لازم نیست به میلیونها ایرانی اسیر دستگاه خونخوار و مستبد آخوندی و بخصوص زنان محروم آنکشور مراجعه کنیم، پناهجویان معصوم ما که همه روزه درد شلاق و فاشیزم اربابان حسینی را در آنکشور تجربه می کنند، به روی او تف خواهند انداخت که اینچنین وقیحانه به غیردموکراتیک ترین و سیاهترین رژیم جهان پوزه مالی می کند.

وقتی شخص خون آشامی بنام رهبر تمام قدرت را در پنجال گرفته باشد و همه نهاد های چماق بدست از وی دستور گرفته هرگونه صدای مخالف با بند و زندان و شکنجه و اعدام سرکوب شود، وقتی زنان به مثابه نیمی از پیکر اجتماع عملا از حیات سیاسی به دور پرتاب شده اند، حرف از «انتخابات» در چنین کشوری جز شیادی مفهومی ندارد بگذریم از اینکه آنرا با القاب خنده آور «مدرن ترین» و «سالم ترین» ستود.

دستگاه استبداد آخوندی متشکل از نهاد های طویل و عریضی است که همه از جلادی به نام «خامنه‌ای» فرمان می گیرند و او در واقع «نماینده خدا» شمرده شده در همه امور کشور از حق «وتو» برخوردار است. شورای نگهبان، قوه قضاییه، سپاه، ارتش، بسیج، مجلس خبرگان، ستاد کل نیروها، مجمع تشخیص مصلحت نظام، مطبوعات، رئیس جمهور و ... در جنگ این دیکتاتور مذهبی می باشند.

وقتی شرایط اصلی تایید صلاحیت کاندیدان تعظیم به نهاد قرون وسطایی ای به نام «ولایت فقیه» باشد و کوچکترین ضدیت و مخالفت با آن توسط نهاد های هیتلری سرکوب گردد، تنها انسانهای فروخته شده ای از نوع چاکران افغان این غده چرکین می توانند یکچنین «انتخابات» را جدی بگیرند، اما با پوزخند عناصر با حداقل حس انسانی مواجه می گردند.

طبق قانون این دژخیمان انسانیت، کاندیدان باید ابتدا از دم تیغ مجمعی متشکل از جلادان مذهبی به نام «شورای نگهبان» بگذرند. این شورا متشکل از ۱۲ نفر اعضا می باشد که ۶ تن توسط رهبر و ۶ تن از طرف مجلس به اصطلاح نمایندگان انتخاب می شوند. در کشوری که چنین نهاد مذهبی و به شدت متعصب و جاهل صلاحیت رد و یا تایید کاندیدان را داشته باشد آیا می توان انتخابات آن کشور را «سالم» دانست؟

در تازه ترین مورد، از ۶۸۶ نفر کاندید ریاست جمهوری، تنها ۸ تن «ختنه سیاسی» و یا بهتر است بگویم «ختنه آخوندی» شده اند و بقیه همه رد صلاحیت گردیدند. حتی یکی از پایه های این رژیم آدمکش، هاشمی رفسنجانی که سه دهه است در صف اول جنایتکاران این دستگاه آدمخوار قرار داشته، رد صلاحیت گردید. هشت کاندید تایید شده، هرکدام مهره های عمده تحمیل شقاوت و پلیدی نسبت به مردم شریف ایران بوده اند که در یک جامعه ای با حداقل اصول دموکراتیک به خاطر خیانت به وطن و مردم محکوم به اشد مجازات می شدند.

رژیمی که با تنفر همگانی و مقاومت مردمی مواجه است و از درون بصورت بی‌مانندی پوسیده، برای مشروعیت بخشیدنش نیاز به اکروباوسی‌های مبتدلی دارد که سراسر عمر نکبت‌بارش مملو از این شیوه‌های عوام‌فریبانه بوده است. از همینرو دیگر حنای این نیرنگ‌های رنگ باخته و به درستی اکثریت مردم ایران انتخابات را به تمسخر می‌گیرند و تمامی نیروهای دگراندیش و مدافع آزادی علیه این نمایشات خیمه شب بازی بسیج شده آفشا و تحریم نموده‌اند.

جنگ بر سر قدرت و جاه‌طلبی‌ها طی ۳۵ سال حزب جمهوری اسلامی را به دو دسته «اصولگرا» و «اصلاح‌طلب» که رقیبان همدیگر ولی با ماهیت یکسان هستند تبدیل نموده است. سر دسته اصولگراها خامنه‌ای، احمدی نژاد، بادامچیان، روحانی، سعید جلیلی، ولایتی و غیره می‌باشند و سر دسته «اصلاح‌طلبان»، محمد خاتمی، میرحسین موسوی و کروبی هستند. این دو جناح اگر از یکسو باهم درگیر بوده برای کسب قدرت کله همدیگر را می‌شکنند، اما در کلیت نظام فاشیستی حاکم هردو مدافع «ولایت فقیه» بوده این سیستم متروک را پرستش می‌کنند. حاکمیت شاربیده آخوندی امروز بیش از هر زمان دیگر از درون دچار اختلافات شدید است و هریک از سران مافیایی به خون همدیگر تشنه‌اند.

طی چند سال گذشته در حالیکه گراف فقر، بینوایی، بی‌خانمانی و سیه‌روزی مردم ایران به منت‌های رسیده، اما فساد مالی و چپاول‌داری‌های مردم ایران توسط سرکردگان رژیم بطور بی‌سابقه‌ای اوج گرفته است و روزی نیست که بویش از رسانه‌ها بلند نباشد. هر کدام از مهره‌های رژیم در حالیکه پایان دوران جباریت شانرا روزشماری می‌کنند صدها میلیون دالر را به بانک‌های خارجی منتقل کرده‌اند تا آینده خود را تضمین نمایند.

رژیم ننگینی که ملت ایران از آن تنفر دارد و فقط با توسل به زور و چماق و نیروی مسلح خود را بر مردم تحمیل می‌کند، تلاش زیادی به خرج داده که با علم کردن پرچم «اصلاح‌طلبی» چند صباحی دیگر مردم را فریفته به انتظار تغییر بنشانند. اما رویکار آمدن خاتمی به اصطلاح «اصلاح‌طلب» ثابت ساخت که این دو جناح تار و پود یک کرباسند و هیچ فرق ماهوی باهم نداشته در کشتار، جهالت پیشگی و ضدیت با انسانیت و دموکراسی همه با هم یکدست و متحد‌اند. مردم ایران نیز به تجربه دریافته‌اند که «اصلاح‌طلبی» شعار گول‌زننده‌ای برای فریب مردم است و تنها با برجیده شده بنیاد این ماشین اختناق و جنایت و فساد می‌توانند نفسی به راحتی بکشند. خیزش‌های وسیع و سراسری در ایران بعد از «انتخابات» گذشته بیداری و بیزاری مردم ایران از این رژیم ضدانسانی را به نمایش گذاشت. به نظر امریکا و غرب دوام چنین رژیم سفاکی را در ایران به نفع خود می‌بینند زیرا حاکمیت مافیایی در ایران به جز فساد، فحشا، مواد مخدر، فقر و بیکاری، بحران اقتصادی، کشتار عناصر ملی و مترقی و بلایای فراوان دیگر ارمغانی برای ملت ایران نداشته است و امپریالیست‌های غربی همیشه عاشق اینچنین رژیم‌ها بوده‌اند. بار تحریم‌های اقتصادی را نیز فقط مردم نادار ایران بر دوش می‌کشند.

حاکمیت آخوندی هم با همه سر و صدای کرکننده علیه «استکبار جهانی» در طول حیات ننگینش با امریکا، اسرائیل و غرب در پس پرده در ساخت و پاخت‌های خاینانه قرار داشته است. امروز نیز اگر حمایت نهان امریکا از این رژیم نمی‌بود، مدت‌ها قبل به زور بازوان مردم به زباله دان فرستاده می‌شد. امریکا برای پیشبرد سیاست‌های استراتژیک، اقتصادی

و سیاسی اش در منطقه شدیداً به اینچنین رژیم زورگو و ساطوردست نیاز دارد. امریکا با تبلیغات و بزرگسازای دولت ایران به بهترین وجهی جنگ تسلیحاتی دیگری را در منطقه دامن زده که از این طریق سودهای سرشاری به جیب سازندگان تسلیحات نظامی آنکشور واریز می گردد، چیزی که برای احیای اقتصاد ورشکسته اش حیاتیست.

من یقین کامل دارم که دیگر مردم ایران فریب آخوندها را نخورده می دانند که چهره های خون آلود و کشیف چون احمدی نژاد، رفسنجانی، خاتمی، جلیلی، ولایتی، روحانی، رضایی و غیره هیچ فرقی از همدیگر ندارند و به روی تمامی شان چلیپا می کشند. مردم ایران تنها با بازوان توانمند شان و با شعار «دموکراسی»، «آزادی» و «مرگ بر بنیادگرایی آخوندی» می توانند خود تغییرات را بوجود آورند و خود منشاء تغییر باشند بخاطر رهائی از جهنم رژیم تئوکراتیک برای یک ایران آزاد و عاری از گند آخوندبزم.

آنان افغانهای مزدورپیشه ای که با گرفتن تومان، روز مرگ بنیانگذار این دولت شکنجه گر و پاسبان جهالت را در کابل برگزار کردند در واقع چتلی های آن رژیم را به روی خود مالیدند. کرزی نیز به پاس بوجی های دالری که به حیث حق السکوت از آخوندهای ایرانی دریافت داشته است، وظیفه خود دانست که به آتش کشیده شدن تصاویر دیکتاتوران مذهبی ایران توسط جوانان افغان را محکوم نماید.

رژیم پلید جمهوری اسلامی رفتنیست، اما چوچه های حرام افغانش نیز قادر نخواهند شد از تیغ محکمه مردم ما به خاطر اینهمه وطنفروشی ها و جاسوسی هایشان به این ننگ بشریت جان سالم ببرند.



د عراق او افغانستان د جګړې د څلورو څخه تر شپږو تریلیونو ډالرو د لګښت څخه څوک ګټه پورته کوي؟

«هر ټوپک چې جوړیږي، هره بیړۍ چې په کار اچول کیږي، هر توغندی چې توغول کیږي، په آخرین تحلیل کې هغه څوک چې په ولېره کې خورو لپاره ډوډۍ نه مومي او په سړو کې د اخوستلو لپاره جامی نه لري د هغوي نه په غلا کولو دلالت کوي»

ایزونهاور، د امریکا پخوانی ولس مشر

تر اوسه د امریکا د دولت د رسمي ارقامو په بنسټ داسې انګیرل کیده چې په افغانستان او عراق کې د امریکا د جګړې لګښت کچه به تر دوه تریلیونه (دوه زره میلیارد) ډالرو ته رسیږي. لیکن یوه نوی څیړنه چې د امریکا د هاروارد د پوهنتون د پوهانو د ۲۰ کسيزې ډلې لخوا تر سره شوی، دغه لګښت کچه د څلورو څخه تر شپږو تریلیونو ډالرو ښایي. سربیره پر دې دغه څیړنه دا هم ښایي چې دغه دوه



ويجاړونكو جگړو لږ تر لږه
۲۲۵ زره تنه وژلې او لاتر
اوسه هم د دې هيوادونو
د خلكو او سرتيرو څخه
قرباني اخلي.
د هاروارد د پوهنتون
يو تن څيړونكي ليندا
بيلمز وايي: د جگړې
څخه د زيانمن شوو دوه

نيم ميليونه كسانو ته د بې كچې صحي خدماتو لگښت او دا شان د جگړې څخه
تپل شوي لوړ ټكس وركول، د لگښت كچه ورځ تر بلې پورته كوي. تر ټولو پورته
لگښت چې پينټاگون د هغه سره لاس او گريوان دي، په لس كلنه ويجاړۍ او وژنې
كې هغوى د سرتيرو كډون او د هغوي په روان او صحت يې ناوړه اغيزه كړې نو د
دغه راستانه شوي سرتيرو لپاره د صحي خدماتو وړاندې كول دي. د جنگ د ډگر
څخه د راستانه شويو سرتيرو شميره چې يو ميلیون او ۶۵ زره كسانو ته رسيږي د
نيم څخه زيات يې د درملنې لاندې دي او د راپورونو په اساس د ځان وژنې پيښې
په كې زياتې شوي دي.

د ۲۰۱۳ كال د مارچ په ۲۸ مه د «واشنگتن پست» ورځپاڼې د دې څيړنو پايلې
خپرې كړې او داسې ليكي د معاشاتو او د متقاعدينو د امتيازاتو د وركولو په خاطر
له بانكونو څخه د پور اخيستنې لگښت نور هم لوړ كړى دى. دا په دې مانا چې
د عراق او افغانستان جگړې د امريكا په پوړونو دوه تريليونه ډالر نور وړ زيات كړي.
د دې پوړونو ۲۰ سلنه د ۲۰۰۱ او ۲۰۱۲ زيږديز كال ترمنځ اخيستل شوې. په تيرو
لسو كلنو كې د امريكا د پور اخيستنې كچه تر ۱۶ تريليونو پورته شوى او ورځ تر
بلې پورته كيږي.

امپرياليزم او جگړه دواړه د يوې سكې دوه مخه دي او د دغه سيستم ژوند د
يرغل او بنكيلاك پرته ناشونی دی. دا جگړه او د نيستمنو هيوادونو لوټل دي،
چې د بنكيلاك خونړې څرخ ورڅرخوي. امريكا چې د اقتصادي پلوه په ډير بد
وضعيت كې شتون لري، يوازي جنگ ته په مخه كولو سره كولى شي چې په نړۍ
بر لاسه اوسي، سربيره پر دې چې د افغانستان جنگ ملا ماتونكې لگښت لري،
ولى بيا هم په دغه مهمه جيوپولتيك سيمه كې پاتې كيدل د دوي برلاسه ژوند

تضمینوي او نه غواړي چې د دی څخه لاس په سر شي.

دا د امریکا ولس دی؛ چې د نیستمې او بیوزلې سربیره د یرغلگریزی جگړې پیتې په خپلو اوږو وړی، چې د هغوي ژوند او مستعمرات د ویجاړۍ لور ته بیایې لیکن د گوتو په شمیر دغه حریصه، مفتخوره او جنگ غوښتونکې لږه کې دي چې د پانکې په ډیرو لو ځان خوشحالي.

امپریالیزم او جگړه دواړه د یوې سکې دوه مخه دي او د دغه سیستم ژوند د یرغل او بنسټیالاک پرته ناشونی دی. دا جگړه او د نیستمې هیوادونو لوټل دي، چې د بنسټیالاک خونړی څرخ ورڅرخوي.

په داسې حال کې چې ۵۰ میلیونه امریکایان (یو پر شپږ وگړي) د بیوزلې تر کچه لاندې ژوند کوي او د روان مالې کړکېچ له امله یې ژوند نور هم ترخ شوی، لیکن د گوتو په شمیر دغه میلیاردره ته دغه جگړه گټه او بقا وربخښي. د آکسفام موسسې د سروی په بنسټ چې په ۲۰۱۳ زیږدیز کال د

جنورې په ۱۸ مه یې خپره کړه، په امریکا کې د یو سلنه بډایه خلکو عاید له ۱۹۸۰ کال څخه را پدېخوا دوه برابره زیات شوی او اقتصادي بحران په هغوي منفي تاثیر کړی یعنی پانگه یې نوره هم ډیره شوی ولی بلخوا یوازې په ۲۰۱۲ کال کې د دری میلیونو څخه زیات خلک د امریکا د بیوزلې د کاروان سره یو ځای شوي دي.

پنټاگون چې د امریکا د بودجې ډیری برخه د نظامي موخو لپاره لاسته راوړي د نړۍ تر ټولو فاسد اورگان دی او لوټمارۍ په کې ځاله جوړه کړی. د امریکا د تیږی کونکې جگړې اصلی سیاست جوړونکې د نظامي وسلو جوړونکې غټو شرکتونو خاوندان دي چې دفاع وزارت ته د جگړې اوزار جوړوي او د هر راکټ په توغیدو سره په سلگونو زره ډالر د هغوي جیب ته ورځي. د دغو شرکتونو څرخونکې سره له دی چې د پنټاگون په مهمو څوکیو گمارل شوي د موجوده نظام واک په لاس لري. د امریکا پخوانې ولس مشر ایزونهاور، د نظامي خدمات قراردادي شرکتونو ته سپارلو په اړه داسې خبرداری ورکوي:

«.. دا به د دی لامل شي چې نظامي مصارف د ملي امنیت په اړتیا نه، بلکه د وسلو جوړونکو شبکو او د منتخبو چارواکو لخوا په لوړه بیه وټاکل شي.»

«د پنټاگون لویه غلا: د درغلیو او د تروریزم په نوم د جگړې څخه غلطه گټه اخیستلو داستان دی» دا کتاب ښاغلي جفری سنټ کلیر په ۲۰۰۵ زیږدیز کال کې

خپور کړ. دا کتاب ښه په جزیتاتو روښانه کوي چې څرنگه واکمن نظام پوری تړلې غټې کمپنۍ د افغانستان او عراق د جنگ تړونونه لاسته راوړي او په میلیارډونو ډالر په بډه کوي.

کاتلین کرسټشن د سی.آی.ای پخوانې شننونکې د دی کتاب په اړه داسې وایي:

«رشوت، وهل ټکول، یو طرفه قراردادونه، جنگ، رېږونه او د سیاستمدارانو پیرودل ټول دغه دردونکې شیان د جفر کلیر په دغه اغیزمن کتاب کې تاریخ وار او تفصیل سره ځای پر ځای شوي او ښایي چې د امریکا دفاعي صنعت څرنگه د ځناور خویه افرادو لخوا چې د جگړې څخه ګټه پورته کوي لوټل شوی او دی موخې لپاره د امریکا ټولنه او سیاستونه جګړه ایز لور ته بیایي.»

«ټول او ځواک» کتاب لیکونکې ریچارد دوف بوف لیکي:

«د څلورو لسيزو په تیریدو سره اوس هم اوسپنیز مثلث Iron Triangle - ګانګرس، پنټاګون او نظامي ټکه دارانو - د نظامي لګښت خپله دوه مخه توره تیره ساتلې. یو اړخ یې په اقتصاد کې د ونډیزو شرکتونو غوښتنې او ګټې پیاوړی کوي او بل اړخ یې د ملکې دولت څخه د اړتیا سرچینې لوټي.»

په یو بل کتاب کې د «امریکا پوځیتوب سیاسي اقتصاد» تر عنوان لاندې اسماعیل حسین زاده، د امریکا پوځي سترې بودجې په اړه هر اړخیزه څېړنه کړې. دا کتاب د لاسوندو په بنسټ دا په ډاګه کوي چې څرنگه دغه ستر پوځي لګښت د امپریالیستي سیستم د څرخولو لپاره اړین دی او پرته له دی به د امریکا ټولنیز ژوند د ستر ناوړین او کړکېچ سره مخ شي:

«... دا مهال جنگ او پوځیتوب د بډایه میلیونرو

او میلیاردر په خاوره کې په بنسټیزې وزلۍ بدل شوی. د پښتاکون تړونوالان او د هغې مشران د هیواد په کچه تر ټولو بډایه او پیسه داره خلک دي.... د جنگ اصلي گټونکې پوځي صنعتکاران، مشران او د پښتاکون ټکه داران دي چې د امریکا په ټکس ورکونکو لوبې کوي».

امریکا د «تروریسم سره د جگړې» په نوم پر افغانستان پوځي یرغل وکړ او د تروریسم لمن یې لا ډیره پراخه کړه د یولس کلنو تیریدو وروسته وایي چې



طالبان زموږ دښمنان نه دي. دغه جگړه په عراق کې په دې پلمه چې صدام حسین د ډله ایزي وژنې وسلې لري په لار واچول شوه لیکن دغه دعوی دروغ ثابت شوه او په هغه هیواد کې لا تر اوسه د ډله ایزي وژنې وسلې لاسته نه دي راغلې.

امریکا د سلو زرو زیاتو عراقیانو د وژلو وروسته د عراق د جنگ پای ته

رسیدل اعلان کړ په داسې حال کې چې فرقه ای او تروریستي نښتې لا تر اوسه روانې دي او ولسې وگړي په کې وژل کیږي او هغه هیواد په کنډواله بدل شوی. په افغانستان کې لا تر اوسه د ولسې وگړو د وژل کیدو کره ارقام په لاس کې نشته، خو د شک پرته دغه شمیره د عراق څخه پورته ده.

په افغانستان او عراق کې ډیره امریکایي ځواکونو په پورته لیکو کې په پراخه کچه لوټ او فساد شتون لري او د پوځي بودجې ډیره برخه لوټل شوی او د جنگ غوښتونکو مشرانو جیبو ته ورغلي.

څه موده وړاندې د امریکا د کنگری ځانگړی څارونکي جان اف سوپکو چې په

افغانستان کې د پوځي پروژو څار يې کوو د پوځ د بيا ودانولو په کړنلاره يې کلکه نيوکه وکړه او په دغه برخه کې د پراخ فساد څخه يې پرده پورته کړه. يوه بيلگه يې د ۴۷۵ ميليونو په ارزښت هغه سونگ توکي و چې هيڅ اسناد يې نه درلودل. سربيره پر دې هغه په پنتاگون او يو اس آي ډي تور ولگو چې هغوي د افغانستان د بياودانولو د پروژو لپاره اوږد مهاله برنامه نلري او ډيری پروژي بي کيفيته جوړي شوي. نوموړي د افغان ځواکونو د هغه اډو څخه ليدنه وکړه کومې چې د امريکايي ځواکونو لخوا جوړي شوي دي او خبرداري ورکړو چې يوازی په ۲۰۱۱ زيږديز کال کې لږ تر لږ څلور سوه ميليونه ډالر لوټل شوي دي.

څه موده وړاندې دى ته ورته يو راپور مطبوعاتو خپور کړو چې په عراق کې په سلگونو ميليونه ډالر فساد خوړلې.

دا يوازی عراق او افغانستان نه دى چې د لوړ پوړو چارواکو لخوا په کې په لويه کچه پيسې وهل کيږي. په کال ۲۰۱۲ کې د امريکا دفاع وزير لئون پنتا، د مالي رسوايې په علت څلور ستروري لرونکي جنرال ويليام وارد، يې د درجې تنزيل سره مخ کړو. جنرال وارد په افريقا کې د امريکا د پوځي ځواکونو قومندان و.

ليکن د لوټ او تالان په دغه طوفان کې معمولا امريکايي سرتيري د امريکا د يو سلنه حرصناکو او خود غرضو په تول کې قرباني کيږي. په پورته ذکر شوي کتاب «د امريکا پوځيتوب سياسي اقتصاد» کې د جنرال سميدلي بوتلر څخه نقل شوي:

«زموږ د بچيانو مرگ ته ليرلو لپاره هغوى ته د خوښې مفکورې انځور وي.....» دغه جنگ دى لپاره دى چې نړۍ د ډموکراسۍ لپاره په خوندي کور بدل کړو. يو کس هم هغوي ته ونه ويل چې د دى اصلي لامل ډالر او سنت دى. کله چې هغوي جنگ لور ته مرش کيدل هيڅ چا هغوي ته ونه ويل چې ستاسې مړينه د جنگې گټې په مانا ده. يوازی هغوي ته وويل شو چې دا به ستاسې يو ځلانده ياد وي.»

و اینبار تلاش های پوقانه‌ای برای صلح در افغانستان

خانم مبارز هندی آرندوتی رای طی سخنرانی‌ای به تاریخ ۱۶ اگست ۲۰۰۴ در امریکا گفته بود:

«انجیویزه کردن سیاست خطری است که مقاومت را به یک شغل بانزاکت و معقول و باحقوق ماهیانه، از ساعت نه صبح تا پنج بعد از ظهر، تبدیل می‌کند. و گاه و بیگاه مزایایی هم اضافه می‌شود. مقاومت واقعی اما عواقب واقعی دارد و از حقوق ماهیانه هم خبری نیست... سهم واقعی ان.جی.او ها خاموش کردن خشم سیاسی مردم است. آنچه را که مردم بر اساس حق شان باید داشته باشند ان.جی.او ها بصورت خیرات و کمک می‌دهند.»

آنوقت این نکته مهم وی برای ما چندان مفهوم نبود، اما با هجوم هزاران ان.جی.او در افغانستان طی دهسال گذشته و فریب، نیرنگ و فساد شان به دقیق بودن این حرف خانم رای می‌شود پی برد.

با تسخیر افغانستان توسط اشغالگران امریکایی دسته دسته جوانان مستعد ما از طریق ان.جی.او ها بلعیده شدند. آنان تجارب سیاست های نئولیبرالی شان را که چندین دهه است مردم فقیر کشورهای درحال انکشاف را با سیه‌روزی مواجه ساخته اند یکایک در کشورما پیاده کرده دریافته اند که با ان.جی.او و «فند» و سیمینار ها و تريننگ ها و بورسیه ها در این و آن کشور چه ساده می‌شود جوانان و روشنفکران را خریده در فعالیت هایی مصروف



نگهداشت که با ظاهر انسانی و بشردوستانه در عمل تیشه به ریشه ستمدیدگان می‌زند و مبارزه عدالت جوانه شانرا از مسیر منحرف می‌سازد. هزاران ان.جی.او و نهاد های «جامعه مدنی» در واقع جزئی از پیچ و مهره های مورد نیاز دستگاه حاکم ساخت امریکاست، برای آن مشروعیت بخشیده می‌کوشد از خشم عمومی در برابر آن بکاهد.

امریکا در کنار ان.جی.او ها انبوهی از رسانه های جمعی را نیز تمویل نمود که یکی از وظایف آنها انعکاس گسترده حرکت های ان.جی.اویی است تا از طریق آنها گویا «انساندوستی» و «مهربانی» امریکا و غرب را نسبت به مردم ما نمایش دهند.

هدفم درین نوشته بررسی کلی کارکرد و اهداف ان.جی.او ها نیست چون این مبحث به موشگافی دقیق نیاز دارد تا مردم افغانستان و بخصوص نسل جوان از اهداف استعماری پنهان در پس سیاست ان.جی.اویی آگاهی یابند. آنچه مرا واداشت که این سطرها را بنویسم تبلیغ وسیع برای حرکت بی معنی توزیع ده هزار پوقانه گلایی در شهر کابل بود که از تلویزیون های خصوصی گرفته تا روزنامه ها، سایتها و چینل های رادیویی آنچنان به آن پرداختند که توگویی با این ابتکار گره اصلی برای ایجاد صلح در افغانستان گشوده شده است.

این اقدام از سوی نهادی بنام «ما به پوقانه ها باور داریم» (We Believe in Balloons) برگزار شد که یزمانی آربولدا هنرمند امریکایی- کلمبیایی مبتکر آنست. دهها جوان متعلق به نهاد های ان.جی.اویی در آن شرکت نموده و بیش از ده هزار پوقانه گلایی رنگ را در شهر کابل پخش کردند. آنان هدف این کار شانرا «ایجاد انگیزه صلح در ذهن افغانها» خواندند که این کار عبث شان مورد استقبال «یوناما»، وزارت اطلاعات و فرهنگ و جمع وسیع از نهاد های به اصطلاح مدنی نیز مواجه شده است.

مطمئناً راه اندازی کنندگان این حرکت پوقانه‌ای خود نیز می‌دانند که این کار شان تأثیری برای آوردن صلح در افغانستان نداشته و جز مصروف ساختن یک جمعی از جوانان ارزش دیگری ندارد. افغانها که بیش از سه دهه است جنگ و کشتار را تجربه می‌کنند، نسبت به هر ملت دیگر «انگیزه صلح» در ذهن دارند و خواست و آرزوی شان رسیدن به صلح است و هیچ نیازی وجود ندارد که با پوقانه این ایده را در ذهن شان جا کرد. آقاییون و خانمهایی که جهاد پوقانه‌ای «ایجاد انگیزه صلح» را راه اندازی کرده و واقعا آنرا موثر می‌دانند بروند این پوقانه ها را در ارگ ریاست جمهوری، میان اعضای پارلمان، وزیران و دیگر مقامات پخش کنند چون همینها اند که با معامله گری ها، نوکری ها و گندیگی هایشان هرگونه راه برای صلح در افغانستان را بسته اند.

اشتراک کنندگان این برنامه طی کنفرانس مطبوعاتی ای گفتند:

«از این طریق می‌خواهیم به مردم جهان نشان دهیم که

افغان‌ها به غیر از خشونت و درگیری، به صلح و همدیگر پذیری هم فکر می‌کنند.»

خوب توجه کنید، یعنی این مردم افغانستان اند که عامل جنگ و خشونت و بدامنی اند ولی در کنار آن به «صلح» و «همدیگر پذیری» هم فکر می‌کنند. این همان منطق امپریالیست هاست که می‌خواهند در ذهن مردم تداوی نمایند که گویا عامل هرآنچه بر سرتان می‌آید شما خود هستید. آنان نمی‌خواهند که دستان خونین و ویرانگر امریکا و ناتو، پاکستان، ایران، ارگ نشینان و باندهای جنایتکار بنیادگرا را در جنگ و خونریزی افغانستان برجسته سازند، برعکس طوری استدلال می‌کنند که این خود مردم افغانستان اند که عامل جنگ و خشونت اند و باید آنان را بسوی صلح تشویق نمود. آنان این نکته را پنهان نگه‌میدارند که مردم افغانستان فقط قربانیان جنگ‌های خانمانسوزی اند که بر اساس نیاز و استراتژی امریکا

و غرب درین کشور شعله ور است و روزتاروز کشورهای بیشتری را در کاش فرو می‌برد. مردمی که همه روزه با انفجارهای انتحاریون آی.اس.آی، بمب‌های دوهزار کیلیویی اشغالگران امریکایی و ناتو و جنایت و ستم جنگسالاران کشته و بریاد می‌شوند چطور ممکن است که آرزوی صلح در سر نداشته باشند که حال به کمک پوقانه کوشید این آرزو را در کله آنان جا داد.

شعار «همدیگر پذیری» از همان شعارهای گول زننده و ارتجاعی ایست که هدفش فقط آشتی مردم نگوینخت ما با آدمکشان و خاینان ملی است. مردم ما به خودی خود در پذیرش همدیگر مشکلی نداشته اند، این باندهای خاین و جانی بنیادگرا و اربابان شان اند که با افشاندن تخم نفاق می‌خواهند از هر طریق ممکن آنان را به نام قوم، زبان، ملیت، مذهب و سمت به جان هم اندازند تا در اوضاع متخاصم خویر بتوانند برنامه‌های شیطانی و



ضدملی و پرفساد شانرا به دور از چشم مردم به پیش برند. اما منظور این ان.جی.او زادگان از «همدیگر پذیری» در واقع تشویق مردم به این است که جنایتکاران جنگسالار، «برادران ناراضی» کرزی، «دوستان بین‌المللی» شان و مقامات خاین و دزد را بپذیرند و گذشته ننگین شانرا نیز فراموش کنند تا به صلح برسند. اما دیگر برای ناآگاه ترین فرد کشور نیز روشن است که آشتی با خاینان ملی جز تشدید جنگ و ناامنی و بدبختی معنی دیگری ندارد.

تا حال در تاریخ دیده نشده که ملتی از راه آشتی با ستمکاران و خاینان ملی به صلح و بهروزی رسیده باشد. تاریخ کشورهای بیشمار و منجمله کشور خود ما ثابت ساخته که تنها اعتراض و مبارزه مردمی زنگ شکست و نابودی خاینان داخلی و متجاوزان داخلی را به صدا درآورده است و بس. شرط اول برای صلح دایمی، کسب استقلال و آزادبست چیزی که نسل ان.جی.اویی ما حتی از بر زبان راندنش بخود میلرزند چون در قاموس ان.جی.او «استقلال»، «مبارزه»، «آزادیخواهی» و غیره همه کلمات ممنوعه اند و چسبیدن به آن به معنی قطع «فند» بر آنان است.

اگر شما به گفته های جوانان دست اندرکار اکثر ان.جی.او ها توجه کنید، آنان همیشه از «جامعه جهانی» و غرب به خاطر حضور شان در افغانستان سپاسگزاری و استقبال کرده هیچگاهی در برابر کشتار و آدمکشی هایشان حرفی به میان نیاورده اند. برای آنان امریکا و ناتو آزادکنندگان و هدیه دهندگان خوشبختی به ملت ما اند. این در واقع یکی از وظایفی است که ان.جی.او های افغان به عهده دارند، بهرصورتی شده باید دستان خونین امریکا از طریق کمپاین های ان.جی.اویی پنهان نگهداشته شود و از آدمکشان امریکایی تصویر فرشته های نجات ارائه گردد. اگر باور ندارید یکبار به گفته های ورژمه فروغ، آرزبون متین، نورجهان اکبر، باری سلام، عزیز رفیع، اسد ضمیر، اصیلا وردک، پلوشه حسن، داکتر نیازی، صافی ودان، نجلا ایوبی، کنشکا نوابی و نظایر شان گوش دهید که با چه بیشمرمی در مدح «جامعه جهانی» و اشغالگران گند باد می کنند.

ان.جی.او ها عمدتاً روی برنامه های روینایی و سطحی کار کرده و هیچگاهی به ریشه و عمق مسایل تماس نمی گیرند که خدانکرده حرکت شان «سیاسی» و «رادیکال» وانمود نشود. برای آنان هیچگاهی برخورد ریشه‌ای به مسئله فقر، بی‌عدالتی، زورگویی، فساد و دهها بیماری اجتماعی دیگر مطرح نیست و فقط به این و آن برنامه کوتاه مدت و سطحی می‌پردازند. مثلاً در اکثر ان.جی.او های افغانستان مود شده که از این و آن سفارت و «دونر»، «فند» می گیرند بعد روی مسایلی چون فقر، خشونت علیه زنان، اعتیاد و غیره در لوکس ترین هتل ها سیمینار و تریننگ و میزگرد و ... برگزار کرده چند زن و مرد دالرگیر بورژواآب جملات طوطی وار و زیبا را رد و بدل کرده، در اخیر غذاهای رنگانگ نوش جان نموده پی کار شان می‌روند. به همین خاطر بین مردم افغانستان این ایده تقویت شده که «ان.جی.او یعنی کلوخ را در آب ماندن و رد شدن!»

با مرور مختصر به فعالیت های به ظاهر انسانی اما ویرانگر اکثر ان.جی.او ها به پرمعنی و عمیق بودن گفته آروندتی رای می‌شود پی برد:

«سهم واقعی ان.جی.او ها خاموش کردن خشم سیاسی مردم است.»

صلابت «مورچه ها» دم و دستگاه پوشالی را به وحشت انداخت



هنرمند زمانی در دل ها راه می یابد که آثارش بیان درد وطن و جامعه اش باشد. متأسفانه هنر در مجموع و هنر موسیقی مخصوصاً در افغانستان به ندرت از این کیفیت برخوردار بوده است. ولی طی چند سال اخیر در کنار موسیقی به شدت مبتذل، گوشخراش و بازاری، شاهد عرضه ی آهنگ های معترض و با مایه ی آگاهیبخش تعدادی از هنرمندان خود بوده ایم. این مزده

بزرگی است به جوانان ما که در موسیقی فقط با «درد دندان» و «آغا بچه» و ... عادت داده شده اند.

ترویج هنر سطح بالا و به دور از ابتذال نه تنها سلیقه مردم ما را پالایش می دهد، بل آنان را کمک می کند تا دریابند در جامعه ای بشدت بیمار و فرو رفته در جهل و جنایت و نابرابری، هنر می تواند حربه بُرایی برای مبارزه در برابر بیعدالتی ها باشد، نه وسیله ای برای تفنن و سرگرمی؛ مرهمی باشد برای التیام زخم ها، نه روغنی که حرکت پیچ و مهره ماشین سرکوب استبداد را تسریع کند.

از جمله هنرمندان جوان وطن ما که پرچم موسیقی معترض و رزم جوانانه را بدست گرفته اند از مسعود حسن زاده و شکیب مصدق می شود نام برد که با سرایش آهنگ هایی چون «کشور بی در و دروازه»، «ما ملت فقیریم»، «سرخط اخبار»، «بازار آزاد»، «ملیتاریزم»، «کابل جان» و... رنگ و بوی تازه ای به موسیقی ما بخشیده اند. این دو جوان مستعد که با عده ای دیگر، گروه مبارز «مورچه ها» را ساخته اند، شام پنجشنبه ۱۹ ثور ۱۳۹۲ برای بار نخست به «ملت فقیر» و از هزار سو زخم خورده ی ما، به اجرای کنسرت خیابانی در کارته چهار کابل پرداختند.



اینگونه کنسرت های کم نظیر پیام الهامبخش برای شنونده داشته و عرضه کننده موسیقی معترض و انتقادی علیه بی عدالتی ها و نوعی مبارزه در برابر دولت های مستبد و مقامات فاسد می باشند. از طریق اینچنین حرکت های فرهنگی می توان به

مردم آگاهی داد و در بسیج آنان نقشی ادا کرد. بنا بی مناسبت نیست که حکام ضدملی افغانستان نیز از راه افتیدن اینچنین جریانات ضداستبدادی هراس داشته در برابرش سنگ اندازی می کنند.

باآنکه طبق روال گندیده بروکراتیک در افغانستان و محدودیتی که عموماً برای فعالیت های اجتماعی از طرف دستگاه فاسد کرسی برای نیروهای آزادیخواه و استقلال طلب خلق می شود، چند روز قبل از اجرای کنسرت، «جواز» برگزاری آن از پولیس گرفته شده بود، ولی با آغاز کنسرت پولیسی که ظاهراً برای تامین امنیت و نظم حضور داشتند به استیج یورش برده برنامه را مختل نمودند. پولیس صدها جوانی را که با علاقه فراوان برای این کنسرت تجمع نموده بودند به سبک «امربالمعروف» طالبان به زور شلاق و دنده هرسو متفرق نمودند و گردانندگان کنسرت را با خود بردند.

بعد برای اینکه جهت سرکوب شان بهانه مناسبی داشته باشند، یک مولوی مرتجع را علم کردند که با سرهم بندی کردن دروغ های مضحک وانمود سازد که به خاطر «فحشا»، «شراب نوشی» و «دختران برهنه» این برنامه برهم زده شد. اتهام بیشزمانه ای که حتی پشک های منطقه را به خنده وامی دارد. البته همین مولوی درگاه جنایتکاران در برابر قاچاق کنندگان شراب که طی جنگ درونی مافیا، وزیر مالیه از آنان نام برد، معافیت داشته علیه آنان صدایی از او بر نخواهد خاست.

مسعود حسن زاده که تا ساعتی در بند پولیس بود، بعد از رهایی نوشت:

«شوک زده عصبی و ناامید برگشتیم خانه. سیاهوش اوستا را

لت و کوب کردند و ۵ ساعت زندانی. شکیب کارش به سُرَفه های دهشتناک و کلینیک و سیرم رسید، پیش از آن من و شکیب و دیگر بچه ها را که متهم ردیف اول بودیم، برای دو ساعت تحت نظارت پلیسی که با تفنگ آماده‌ی شلیک مواظب مان بود، درون رستوران زندانی کردند. بد و بیراه گفتند و تهدید کردند، یک عضو گروه "فیس آف" را با قنداق تفنگ زدند و انداختند. چند تا از بچه های شاعر را هم با توهین و فحش فراری دادند. وقتی سیاوش اوستا را کشان کشان و درحالی که دستش را به پشت اش چرخانده بودند به سمت موتر شان تیله می کردند، من دویدم، دیگر بچه ها هم دویدند تا مانع شوند، به طور همزمان ۳ سرباز تفنگ هایشان را به صدا درآورده و آماده‌ی شلیک به سمت ما گرفتند. شوخی نبود، به گفته یکی از آن عساکر، "امر فیر" داشتند. بالای چهار جوانی که در فقر و کار و کار و کار همه‌ی عمرشان را صرف یادگرفتن ساز و سرود کردند تا انسان های بهتری باشند و چیزی خلق کنند.

گمانه های که دوستان مطرح کرده اند ازینقرار است:

- ملای مسجد پشت ساختمان دو جوان بنیادگرا را تحریک کرده و برای برهم زدن کنسرت فرستاده بود.

- یک سناتور مجلس اعیان هنگام گذشتن از خیابان محل کنسرت، با مشاهده این همه تماشاچی و ازدحام آتش می گیرد و از مقامات امنیتی می خواهد تا جلو این برنامه را بگیرند.

- چون مورچه ها ساجد حسین جنتی را از برنامه حذف کردند، حامیان آقای جنتی هم مانع اجرای کنسرت شدند.

من به این فکر می کنم که اگر حمایت و یکصدایی هواداران مورچه ها و ایستاده گی شان نبود، حتما یک لت جانانه می خوردیم و راهی نظارت خانه می شدیم. نمیدانم این شوک تا کی باقی خواهد ماند اما مطمئنم این عقده و این حس ها تا ابد باقی خواهند ماند و روزی به نیروی عظیم برای واژگون کردن هرنوع دولت و نظام مبدل خواهد شد.

هیچ جای این ماجرا عجیب، بی سابقه و نو نیست. کار دیگری از دولت برنمی آید. تا بوده همین بوده، هر دولتی برای همین تشکیل می شود تا شما را از خود بگیرد و به شما تلقین کند که ضعیفید و باید رهبری شوید و نهایتا هم جایی، اینگونه خفه تان می کند.

من همچنان دلم به آن آمر خشمگین پولیس هم می سوزد که اینقدر حقیر و ناشی بود و چقدر به سختی آن حیوان آموزش دیده درونش را به خاطر ترس از جمعیتی که پشت ما

ایستادند، کنترل می‌کرد.»

البته حسن زاده و یارانش نباید «نامید» باشند، این جریان باید آنان را متقاعد سازد که کار آگاهگرانه و موسیقی رزمی شان به اهدافش دست یافته است. رسیدن نیش هنر «مورچه ها» به قلب های سیاه دشمنان ملت بوده که آنان را به عکس العمل و فشار واداشته است، پس باید برای آنان امید بخش باشد و نه «نامید» کننده.

در برنامه «گروه مورچه ها» قرار بود ساجد جنتی نیز از جمله مهمانان باشد، کسی که به زور جناحی از مافیای جنایتکار «ستاره افغان» شد و این جوان فریب خورده در پاداش اعلان نموده بود که جوایز در دست داشته را می‌فروشد و از پولش چند طفل را مثل «استاد خلیلی» و «مارشال» برای آینده افغانستان تربیت می‌کند. اگر در افغانستان قرار باشد دو چهره‌ی کربه و کثیف را انتخاب کنند که ترکیبی از جهالت، خیانت، جنایت، دزدی، وطنفروشی، بیرحمی، پول دوستی و غیره را در خود جمع داشته باشد، کی خواهند بود که این جوانک در برابر پول و رسیدن به نام و نشان به آسانی به دام شان افتاد؟ انتقاد تعدادی از جوانان فیسبوکی که حضور ستاره جنایتکاران در برنامه مورچه های آزادیخواه و مردمی را خدشه دار شدن چهره این گروه معترض و ضدجنایتکاران خوانده بودند، باعث شد که مورچه ها او را از برنامه حذف نموده اعلام کنند:

«مورچه ها به بخشی از انتقاد های درست و منطقی هواداران خود صمیمانه گوش می‌دهند و عمل می‌کنند.

دعوت از آقای ساجد حسین جنتی پیشنهاد یکی از دوستانی بود که «مورچه ها» احترام ویژه‌ای به ایشان دارند. اما حالا بعد از مشوره با اعضای گروه و سایر دوستان و دوستداران «مورچه ها»، تصمیم بر این شد که آقای ساجد حسین جنتی در این برنامه با ما نباشند. این کار هم به منظور استقبال از نظریات درست و هشدار های به موقع رفقای خوبی که ما را همراهی می‌کنند، صورت می‌گیرد و هم به دلیل برائت طلبی از هم نظری با آنچه آقای ساجد حسین در برنامه ستاره افغان گفته اند. این عمل گواه روشن تحقق تفکر تعاون و همیاری ست.»

حوزه سوم امنیتی که گفته می‌شود در دست «حزب وحدت» خلیلی قرار دارد، احتمالاً به همین دلیل به حکم «بالا جای» دست به این اقدام سرکوبگرانه زد. اگر از یکسو دولت و مرتجعان رنگارنگ می‌خواهند فعالیت های شجاعانه «مورچه ها» را سرکوب کنند و علیه آن به دسیسه سازی و ارباب و دروغ پراکنی پناه برند، اما از جانبی طی چند روز گذشته به موضوع داغ در شبکه های اجتماعی مبدل گشت و جمع وسیعی از جوانان به دفاع از «مورچه ها» و ضدیت با دولت برخاسته لشکرکشی پولیس را محکوم نمودند.

صفحه «افغانستان» در فیسبوک با انتشار کلمه اتهامات دروغین مولوی عزیز الله مفلح

نوشت:

«کنسرت کم نظیر گروه مبارز "مورچه ها" در کابل سرکوب شد چون تمامی آهنگ های شان اعتراضی و بیانگر دردهای مردم ماست. بعد از این سرکوب، اینک به رسم معمول، دولت پوشالی به ملا و مولوی جاهل و غلام پیشه پناه می برد که برای این سرکوب دلیل "مذهبی" بتراشد!!! اینان یک مگس درگاه جنگسالاران را در تلویزیون یک پیش کشیدند تا با قطار کردن چند دروغ شاخدار برهم زدن کنسرت را "شرعی" و "اسلامی" نمایان سازد.

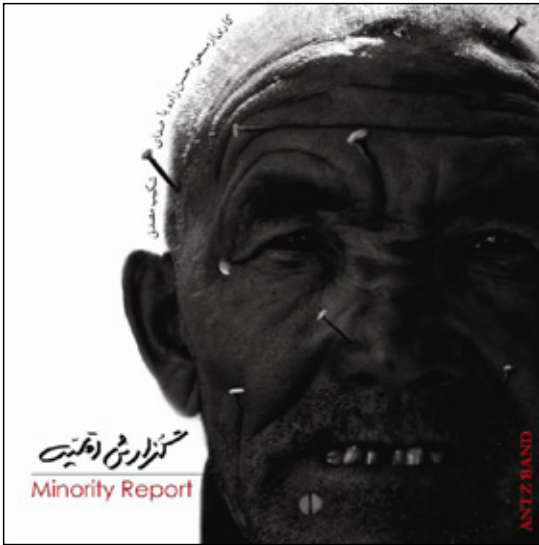
در کشوری که برای "موسیقی پروژه ای" تمامی امکانات داده می شود، فرهاد دریای سرکاری با لشکری از بادی گارد جهت کنسرت به هلمند برده می شود، نیروهای امریکایی امنیتش را تامین میکنند، کرزی برایش مدال می دهد و... اما گروه "مورچه ها" که در برابر فساد، ابتذال و وطنفروشی های حاکم دولت مزدور کرزی صدا بلند می کند با چماق غداران ملی مواجه می شود. این بهترین درس باید به کسانی باشد که هنوز فکر می کنند امریکا در افغانستان دموکراسی آورده است. دموکراسی تنها برای کسانی وجود دارد که با صدق دل زنجیر غلامی را به گردن اندازند، اما کسی که بخواهد این زنجیر را بکسلد، با سرکوب و بند و زندان مواجه خواهد شد.»

این نخستین بار نیست که اعضای باوجدان گروه «مورچه ها» تحت فشار ستمکاران و جهالت پیشه ها قرار می گیرند. چند سال قبل در هرات نیز کنسرت اینان ممنوع گردیده افراد شان زیر فشار و تهدید قرار گرفتند که شکیب مصدق مجبور گردید از کشور فرار نموده، از خارج به انتشار آهنگ های اعتراضی ادامه دهد.

گروه «مورچه ها» که کفن پوش در برابر استبداد ایستادند و سینه سپر کردند، یقیناً مایه الهام برای نسل جوان کشور خواهند بود که نظاره گر خنثی و بی تفاوت نسبت به پرپر شدن مادروطن خود نباشند. آنان نمونه ارائه نمودند که موسیقی را نیز می توان همچون سلاحی علیه زورمداران و خاینان ملی به کار بست که به حق درین زمینه موفقانه به پیش رفته اند و این تهدید و فشار ها گواه پیروزی آنان بشمار می رود.

حمله بر مورچه ها این آگاهی را می دهد که برای حاکمان فاسد و جنایتکار، رگبار گیتار وحشتناکتر از رگبار مسلسل است. اینان حاضرند با طالبان تروریست و گروههای تفنگ بدست جاهل و مزدور به وحدت رسیده آنها را در قدرت سهیم سازند، اما از گیتار و وجدان بیدار مورچه ها در هراس بوده می خواهند با تهدید و عوامفریبی آنان را به حاشیه برانند.

درحالیکه امریکا و نوکرانش با استفاده از دالر و چینل های بیشمار تبلیغاتی شان می کوشند جوانان ما را غیر باخته و خنثی و بلی گو بار آورند، ما به جوانان رشید «مورچه ها» درود میفرستیم که نقش مهمی در بیداری نسل جوان ادا می کنند. اینان برعکس یک تعداد آوازخوانان مرثیه گوی جنایتکاران و خادم اشغالگران که در بدل دالر با آهنگهای به



ظاهر «میهنی» شان در خدمت مافیای حاکم قرار دارند، درد استخوانسوز ملت را در آثار ماندگار شان انعکاس داده پرچمدار هنر رزمنده و دموکراسی خواهانه در شرایط کنونی گردیده اند.

سرکوب تظاهرات حزب همبستگی افغانستان، اعمال زور در برابر کنسرت مورچه ها و ... همه نمونه های تپیک عملکرد سیستم فاشیستی - مافیایی می باشند که مولودات نامشروع دموکراسی بی - ۵۲ به آن توسل جسته به موازات تشدید تنفر همگانی از خیانت و رسوایی فاسدترین، آلوده ترین و مزدورترین حاکمان تاریخ، دندان های درنده و خنجر پنهان در آستین خود را به مردم و بخصوص در برابر اعتراض های

«گزارش اقلیت» نخستین آلبوم گروه «مورچه ها» بود که با ترانه های معترض راک استقبال گرم شنوندگان را به دنبال داشت چون در هر آهنگ شان واقعیت های تلخ وطن ما فریاد شده اند. تمامی شنش آهنگ این آلبوم از ساخته های مسعود حسن زاده و اجرای شکیب مصدق اند.

سازمان یافته نشان داده اند. اینان با در خدمت گرفتن «جلاد» و «روحانی» کاسه لیس که لازمه «برقراری نظم» و ادامه استبداد اند، می کوشند جو خونین خادبستی را اینبار با مارک امریکایی بر جامعه حاکم سازند که باید زنگ خطری برای عناصر و نیروهای پیشرو و ضد بنیادگرا باشد.

تاریخچه جنبش های انقلابی در سراسر جهان بما درس می دهد که سرکوب و فشار و خفقان همیشه تاثیر معکوس داشته تعداد بیشتری را از ماهیت دولتهای ضدملی آگاهی می دهد و موج مبارزات را پرخروشتر می سازد.

ما قویاً بر این باوریم که این گونه شیادی های ابلیس وار جلو اعتراضات و یا فعالیت های از این دست را نخواهد گرفت. روزگار سیاه حاکم بر ملت ما اگر کسانی را زبون و فرومایه می سازد، بدون شک «مورچه ها» یی هم اند که شعر و آهنگ شان زهرافعی است در کام خاینان، وطن فروشان، جنایتکاران و آنانی که موسیقی و هر حرکت مردمی و مترقی را تاپه «کفر» و «فساد» می زنند.

حزب اسلامی دستپخت امریکا از «جهاد» علیه بادار سخن می گوید!

به تاریخ ۲۶ ثور ۱۳۹۲ (۱۶ می ۲۰۱۳) حمله انتحاری ای در منطقه شاه شهید کابل دهها هموطن بی گناه ما را که اکثر شان کودکان بودند کشت. لعل محمد که از بدامنی های لوگر به کابل پناه آورده بود و می خواست خانواده اش در فضای نسبتاً امن بسر برده اطفالش به مکتب بروند، دو جگرگوشه ده و سه ساله اش را درین حادثه از دست داد و به ماتم نشست. مسئولیت این حمله جنایتکارانه را حزب اسلامی به عهده گرفت و آنرا گوشه ای از «جهاد ضد امریکایی» اش نام گذاشت. این حزب فاشیستی درحالی ادعای ضد امریکایی بودن می کند که بدنه اصلی رهبری آن در زیر سایه امریکا و غرب در کابل پست های مهم دولت پوشالی کرزی را از ارگ گرفته تا چندین ولایت کشور در دست دارند. هادی ارغندیوال، فاروق وردک، کریم خرم، حلیم فدایی، جمعه خان همدرد، وحیدالله سباوون و دیگر گلبدینی های مشهور همه روزه با امریکایی ها کله می جنبانند و دالر دریافت می کنند اما گلبدین جلاد از بستر نرم آی.اس.آی شعار «جهاد» علیه امریکا داده زیر این نام مردم عام ما را تیه می سازد.

اکثریت مردم افغانستان دیگر به تجربه دریافته اند که حزب گلبدین از حیره خواران اصلی امریکا در جریان جنگ ضد روسی بود و شخص گلبدین از طریق جنرال ضیاالحق دیکتاتور نظامی پاکستان به سی.آی.ای. معرفی گردید و مقامات بلندپایه سی.آی.ای. در سفرهایشان به پاکستان دیدار های خصوصی با وی داشتند. هفتاد فیصد کمکهای امریکا و غرب به جیب این حزب پلید می ریخت و از دردانه ترین احزاب مورد اعتماد استخبارات

امريکا به شمار می‌رفت چون با سياست های ارتجاعی و ضدملی‌اش به بهترين وجه ممکن راه را برای برنامه های آینده امريکا در افغانستان و منطقه هموار می‌نمود. امريکا از طريق حزب سفاک اسلامی جمع وسيع از شخصيت های ملی و دموکرات افغانستان را ترور و سر به نيست کرد، عمدتاً از طريق همين حزب پاسدار جهالت افکار منحط بنيادگرایی و خشونت و توحش را نسل اندرنسل بين کودکان و جوانان ما شايع ساخته افغانستان را به مرکز تروريزم و مافیای مواد مخدر بدل کرد.

اين حزب منفور چندين دهه است که با دالر و کلداری امريکا و پاکستان برای مردم مظلوم افغانستان جز ماتم و بربادی و فاجعه ارمغانی نداشته است و امروز درحالی حرف از «جهاد» عليه امريکا می‌زند که در پس پرده با امريکا و دولت مزدوروش زد و بند داشته و حتی گفته می‌شود که شخص گلبدين چندين بار مخفيانه در ارگ با کرزی دیدار داشته، کرزی لنگوته سياه با مارک امريکايی بر سر او نهاده است.

داستان جيره خواری باند گلبدين از امريکا ديگر حقيقتی است که هر فرد آگاه به مسايل افغانستان به خوبی از آن اطلاع دارد و اسناد کافی درين مورد وجود دارد. من به یک مکتوب رسمی حزب اسلامی به امضای شخص گلبدين دست يافتم که در سال ۱۳۶۳ به قومندان فاروق منصور در لوگر فرستاده شده است و در کتابی حاوی اسناد مزدوری احزاب بنيادگرا انتشار يافته است. درين مکتوب از ارسال انواع سلاح و مهمات و منجمله «بم های مسموم کننده کيمياوی» از طرف «دوستان بين‌المللی به حزب اسلامی» نام برده شده و از اين قومندان خواسته شده تا چند تن را به پشاور بفرستد که «به کمک متخصصين کشور های دوست امريکا و چين» چگونگی استفاده آنها فرا گیرند.



۱۹۸۸: گلبدين و مولوی خالص با ريچارد کر، سفير امريکا در پاکستان.

گلبدين در جريان جنگ سرد، از نازدانه ترين نوکران سی.آی.ای. به شمار می‌رفت و بيش از ششصد ميليون دالر از کمک های اين سازمان به آن تعلق می‌گرفت که بين گروههای بنيادگرای افغانستان در رده نخست قرار داشت و بعد به ترتيب جمعيت اسلامی و اتحاد اسلامی دومين و سومين چتلی‌خواران سی.آی.ای. به شمار می‌رفتند.

با دیدن یکچنین اسناد، ناآگاه ترین افراد هم به «جهاد» امروزی گلبیدین شیاد در برابر «کشور دوست امریکا» به دیده شک نگرسته به آن خواهند خندید. جهادی که همه روزه مردم تیره روز و کودکان ما را قربانی می سازد.

متن این سند را
عینا نقل می کنیم:

۲۰/۱/۱۳۶۳

به فاروق منصور
قوماندان حزب
اسلامی افغانستان
در ولایت لوگر!

شما مطلع
هستید که در این
روزها تعدادی
زیاد سلاح های
مدرن از قبیل
انواع مختلف
توپ ها،
ماشیندار های
ثقیل، راکت
های متنوع
از قبیل ضد
اهداف هوایی
و زمینی،
مین های ضد



پرسونل موسسات و بم های مسموم کننده
کیمیای از طرف دوستان بین المللی به حزب اسلامی افغانستان ارسال گردیده است.
بخاطر اینکه در جریان عملیات مجاهدین ما به وجه احسن و مطلوب بتواند
از آن استفاده کنند وسیلتاء هدایت داده میشود تا هر چه زودتر از هر کمیته و یا
در صورت لزوم از هر گروپ چریکی به تعداد (۳) الی (۵) نفر را غرض فراگیری
تعلیمات مسلکی که در اینجا به کمک متخصصین کشور های دوست امریکا و
چین تدریس میگردد به پشاور روانه دارید.

حکمتیار

(امیر حزب اسلامی افغانستان)

فعالیت‌های حزب

جلسه شورای ولایتی «حزب همبستگی افغانستان» در کندز برگزار شد



به تاریخ سه جوزای ۱۳۹۲ جلسه فعالان حزب همبستگی افغانستان در کندز برگزار گردید. این نخستین جلسه شورای ولایتی حزب در کندز بود که عمدتاً جوانان در آن شرکت ورزیده بودند. اکثر این جوانان در پوهنتون ها و مکاتب ولایت کندز مصروف

فراگیری تحصیل هستند و تعدادی به شغل آزاد و دهقانی مصروف می باشند. در این جلسه حدود ۳۵ تن از فعالان حزب شرکت داشتند که با علاقه مندی خاص از برنامه های حزب حمایت شانرا اعلام نموده برای هرگونه همکاری اظهار آمادگی نمودند.

ابتدا یکی از مسئولین حزب که از دفتر مرکزی در این جلسه شرکت کرده بود در مورد فعالیت های حزب در چند سال اخیر، اکیسون های حزب، موضعگیری های سیاسی، گشایش ۲۱ دفتر ولایتی، فعالیت های فرهنگی از جمله سایت و ماهنامه «همبستگی غیر»،

برگزاری گردهمآیی ها در مرکز، سفر های خارجی و سرکوب تظاهرات اخیر حزب در کابل علیه روزهای شوم هشت و هفت ثور به صورت فشرده گزارش ارایه نمود. سپس در مورد نقش تشکیلات منضبط و تکیه حزب بر حق العضویت و کمکهای اعضا و فعالان بحث صورت گرفت که در نتیجه اکثر حاضران جلسه داوطلبانه حق العضویت و اعانه برای دفتر جمعآوری کردند.

بعدا طی یک انتخابات آزاد، رییس و معاونین شورای ولایتی کندز برگزیده شدند و قرار شد که روی برگزاری دومین جلسه وسیعتر شورای ولایتی با شرکت نمایندگان ولسوالی ها و قریه جات تلاش جدی صورت گیرد.

متاسفانه در اولین نشست حزب در کندز، اکثر اعضا و هواداران به علت ناامنی از ولسوالی های این ولایت شرکت نتوانستند چون طالبان در تبنانی با جنگسالارانی که لباس «اریکی» برتن کرده اند زندگی را به باشندگان محل تلخ نموده، همه روزه از مردم ما قربانی می گیرند.

دفتر ولایتی حزب همبستگی در کندز به همت و اعانه اعضا و هواداران حزب فعال گردیده است و به روی علاقمندان باز است. در این جلسه فیصله گردید که هر سه ماه بعد جلسه شورای ولایتی با اشتراک یکی دو تن از مسئولین حزب برگزار شود و همچنان هر ماه یک بار جلسه شورای شهری جلسات منظم شان را داشته باشند و در پخش و فروش نشریات و بردن سیاست های حزب همبستگی بین مردم در قشلاق های دورافتاده هرچه بیشتر تلاش صورت گیرد. همچنان کمیته مسئول بخش کندز وعده سپرد که در جمعآوری اسناد و گزارش های دقیق از رویداد های محل و ستم و بیعدالتی نسبت به مردم تلاش خواهند نمود تا با نشر آن در سایت حزب و نشریه «همبستگی غیر» به مردم آگاهی داده شود.

در اخیر در رابطه به انتخابات، بیکاری جوانان، سیاست های استعماری نیرو های اشغالگر و امکان خروج شان از کشور و برگشت طالبان بعد از سال ۲۰۱۴ که از جمله سولات مطرح جلسه بودند، از سوی نماینده دفتر مرکزی حزب پاسخ داده شده موضعگیری های رسمی حزب توضیح داده شد.

اگر به اینترنت دسترسی دارید، مقالات ما را در سایت ذیل بخوانید:

www.hambastagi.org

و یا در صفحه فیسبوک ما:

Facebook.com/Afghanistan.Solidarity.Party

نویسنده: همرزم

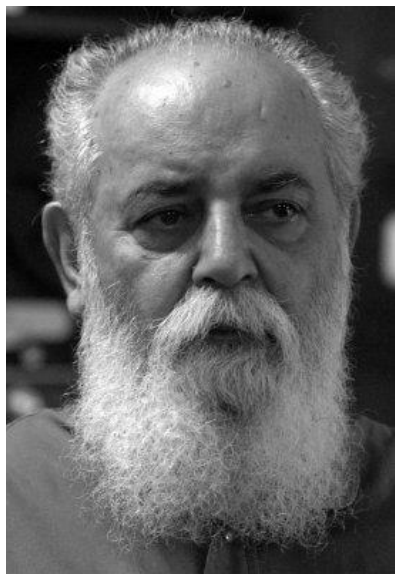
سایه، شاعر با اصالت در راه آزادی و عدالت

روزی که آفتاب
از هر دریچه تافت،
روزی که گونه و لب یاران هم نبرد
رنگ نشاط و خنده گمگشته باز یافت،
من نیز باز خواهم گردید آن زمان
سوی ترانه ها و غزلها و بوسه ها،
سوی بهارهای دل انگیز گل فشان،
سوی تو،
عشق من!

هوشنگ ابتهاج

سایه یکی از سرشناس ترین چهره های شعر معاصر و موسیقی سنتی ایران است که همواره دردها و رنج های ملتش را در برابر استبداد و نابرابریها با صدای شعر فریاد کرده است. سایه از جایگاه ویژه ای در میان سرایندگان غزل و موسیقی کلاسیک ایران برخوردار است و در شعر نیمایی هم آثار ماندگاری آفریده که تا اکنون با امید به آینده همپای زندگی به پیش می تازد.

نام مکملش امیر هوشنگ ابتهاج سمیعی گیلانی است که در شعر «۵. الف سایه» تخلص می کند. در ۶ حوت سال ۱۳۰۶ در خانواده روشنفکر در شهر رشت ایران متولد شد. پدرش میرزا آقا خان ابتهاج و مادرش فاطمه رفعت از چهره های سرشناس شهرش بود. هنوز ۱۲ سال داشت و متعلم مکتب بود که با ذوق و احساسات به استقبال شعر رفت و به سرودن



قطعات شعری دست زد و با موسیقی نیز در همین سالها (۱۳۱۸) اندک اندک آشنایی یافت. سایه در ۱۳۲۵ خورشیدی با سرایندگان غزلهای عاشقانه و بزمی چون مهدی حمیدی و فریدون توللی آشنا می شود و بر روان شعری اش اثر می گذارد. تحت تاثیر این فضا دست به نشر اولین سرودهایش با عنوان «نخستین نغمه ها» زد که چیزی جز غزل های عاشقانه و کلاسیک نبود ولی «نخستین نغمه ها» راه را برای سایه هموار ساخت تا با شاعران طراز اول غزل همانند شهریار، صبا، احمد عبادی و حسین تهرانی بیشتر نزدیک و دوست گردد و زمینه رشد غزلش را مهیا ساخت. آهسته آهسته بخصوص آشنایی با نادر نادریور جایگاه غزل را در افکار سایه استوارتر نمود و غزل سایه همپای اشعار زمانه اش به کوچه های ایران راه یافت. به تعقیب در سال ۱۳۳۰ مجموعه شعری «سراب» به نشر می رسد.

سایه یکی از غزل سرایان موفق ایران است که غزلش بار اجتماعی دارد و بیشتر از همه زاده محیط و متأثر از حافظ شیرازی است. وی تصحیح دیوان حافظ را در مجموعه ای بنام «حافظ به سعی سایه» به جامعه ارائه کرد که نهایت با ارزش و ماندگار است. سایه معتقد است «شعر را باید در ایران گفت!... در اون آب و خاک و برای اون مردم... در فضائی که اگر گرد و خاک هم بلند میشه، انگار گرد و خاک زمان سعدی و حافظه!»

شفیعی کدکنی شاعر، محقق و ناقد شعر می نگارد:

«سایه برخلاف دیگرانی که به تکرار سخنان حافظ پرداخته اند، در عین بهره وری خلاق از او، کوشیده است آرزوها و غم های انسان عصر ما را تصویر کند. همدلی او با انسان عدالت خواه قرن بیستم، کم از همدلی حافظ با دردمندان دوره امیر مبارزالدین نیست. سایه ستایشگر بهار تاریخی - و نه تقویمی - است و در زمستانی که اخوان تصویر کرده است، به نام گل سرخ آواز می خواند، و همین است که غزل سایه را در برابر تمام غزلسرایان دیگر - در طول هفتصد سال پس از حافظ، امتیاز می بخشد.»

سنگی ست زیر آب، ولی آن شکسته سنگ
زنده است، می تپد به امیدی در آن نهفت
دل بود اگر به سینه ی دلسدار می نشست

گل بود اگر به سایه خورشید می شگفت
از شعر "مرجان" ۱۳۳۲

در همشهری آنلاین آمده است:

«هوشنگ ابتهاج در جوانی دلباخته دختری ارمنی به نام گالیا شد که در رشت ساکن بود و این عشق دوران جوانی دست مایه اشعار عاشقانه‌ای شد که در آن ایام سرود».

دهه سی خورشیدی دهه تحولات سیاسی و اجتماعی در جامعه ایران است که فراز و نشیب‌هایی را در تمام عرصه‌ها به دنبال دارد. اوضاع آشفته، زندگی سامان یافته را در هم می‌کوبد و شاعر هم که جزئی از اجتماع است با شناختی که از پدیده‌های پیرامونش دارد خواهی نخواهی راهش را هم در گفتار و هم در رفتار بر می‌گزیند. سایه در چنین شرایطی به عنوان شاعر، با مفکوره‌های انقلابی مرتضی کیوان آشنا می‌شود و با این اثر گذاری وارد تحول در اندیشه می‌گردد که به بار شعریش غنای مردمی بیشتری می‌بخشد و با متفکران شعر مدرن ایران که از پایگاه اجتماعی برخوردار هستند همانند نیما یوشیج، احمد شاملو، مهدی اخوان ثالث، اسماعیل شاهرودی، منوچهر شیبانی، فروغ فرخزاد، فریدون مشیری، سیاوش کسرایی و سایرین همگام زمانش گام برمی‌دارد.

بسترم
صدف خالی یک تنهائی است
و تو چون مروارید
گردن آویز کسان دگری.
هوشنگ ابتهاج سایه

«سایه» در مورد این شعر کوچک و پرمحتوا که عنوانش توسط احمد شاملو «احساس» برگزیده شده و نشان از صمیمیت و دوستی است می‌گوید:

«۲۱ دی ماه {جدی} ۱۳۳۱، با کیوان و شاملو در کافه نشستیم بودیم. من این شعرو روی کاغذ سیگار نوشتم. شاملو قلمو از من گرفت و بالای آن نوشت: احساس!، یه علامت تعجب هم جلوش گذاش».

در سال ۱۳۳۱ شعر «بر سواد سنگفرش راه» را می‌سراید که از مشهورترین اشعار سیاسی او به شمار می‌رود که استبداد آن دوره را هدف قرار می‌دهد:

بشنو، ای جلاد!

و می‌پوشان چهره با دستان خون‌آلود!
 می‌شناسندت به صد نقش و نشان مردم.
 می‌درخشد زیر برق چکمه‌های تو
 لکه‌های خون دامنگیر.
 و به کوه و دشت پیچیدست
 نام ننگین تو با هر «مُرده‌باد» خلق کیفرخواه.
 و به جا ماندست از خون شهیدان
 بر سواد سنگفرش راه
 نقش یک فریاد:
 ای جلاد!
 ننگت باد!

هنگامیکه نظام کودتایی و استبداد پهلوی ایران را به سوی جنگ و تباهی کشاند و بر تمام امور حکومت بیداد سایه افکند و عرصه زندگی بر افشار گوناگون تنگتر شد، سایه بیداد هم‌زمانش که در پشت درهای بسته‌ی زندان انتظار شکنجه و دار را می‌کشیدند بار دگر پای گالیای خویش را با صیغه‌ی آزادخواهی و شرایط خونین به میدان کشید و از عشق جامد فردی به شاه سرود مبارزان راه ایران مبدل ساخت و به زبان شیوا در شعر «کاروان» به یگانه عشقش جواب داد:

دیریست، گالیا!

امروز نه آغاز و نه انجام زمان است
 ای بس غم و شادی که پس پرده نهان است
 گر مرد رهی غم مخور از دوری و دیری
 دانی که رسیدن هنر گام زمان است
 ۱.۵. سایه

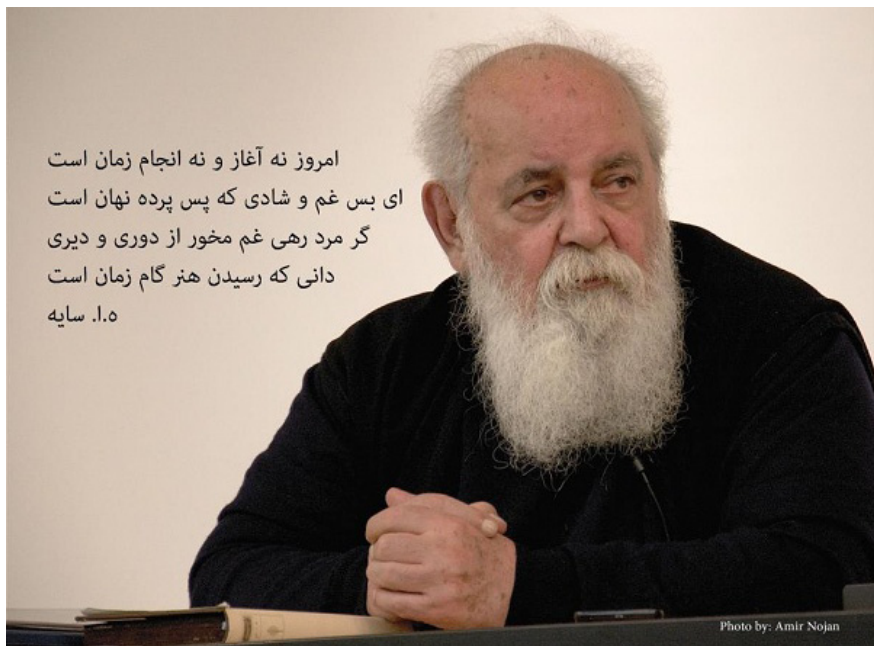


Photo by: Amir Nojan

هنگام بوسه و غزل عاشقانه نیست.
هرچیز رنگ آتش و خون دارد این زمان
هنگامه رهایی لبها و دستهاست
عصیان زندگی است.

این شهکار سایه چندین دهه سرمشق مبارزاتی زوج های جوانی بوده که در دو راهی مبارزه آزادیخواهانه و عشق فردی قرار می گرفته اند. به همین سبب این سرود مرزها را گذر کرد و آوازه اش به سرزمین های دوری به نیروی الهام همکیشان سایه در شرایط نابرابر و سخت مبدل شد.

در سال ۱۳۳۳ «سایه مشق ۱» به همکاری انتشارات امیر کبیر با مقدمه شهریار و یادداشتی از زنده یاد مرتضی کیوان به بازار شعر دوستان عرضه می گردد و به دنبال آن مجموعه شعر «شبگیر» زیر چاپ می رود. تحول فکری سایه را در همشهری آنلاین چنین نگاشته اند:

«سایه در مجموعه های بعدی، اشعار عاشقانه را رها کرد و با مردم همگام شد. مجموعه «شبگیر» پاسخ گوی این اندیشه تازه اوست که در این رابطه اشعار اجتماعی با ارزشی پدید می آورد. مجموعه «چند برگ از یلدا» راه روشن و تازه ای در شعر معاصر گشود.»

وقتی در اوج فاشیزم «مک کارتیزم» در امریکا، زوج مبارز مشهور به روزنبرگها به اتهام دروغین اعدام می شوند، او در مرثیه ای با مطلع «خبر کوتاه بود اعدام شان کردند» یکی از تاثیر برانگیزترین شعر هایش را که در آن امید به آینده و آزادی موج می زند سرود:

- عزیزم، دخترم!
آنجا، شگفت انگیز دنیایی است:
دروغ و دشمنی فرمانروایی می کند آنجا.
طلا: این کیمیای خون انسان ها
خدایی می کند آنجا.

عزیزم
پاک کن از چهره اشکت را، ز جا برخیز
تو در من زنده ای، من در تو
ما هرگز نمی میریم
من و تو با هزاران دگر
این راه را دنبال می گیریم
از آن ماست پیروزی
از آن ماست فردا

با همه شادی و بهروزی
عزیزم
کار دنیا رو به آبادی ست
و هر لاله که از خون شهیدان می دمد امروز
نوید روز آزادی ست.

وقتی جمعی از جوانان مبارز و انقلابی ایران در برابر استبداد شاهی دست به تفنگ برده در ۱۹ دلو ۱۳۴۹ یکی از ماندگارترین حماسه آزدیخواهی را از جنگل های «سیاهکل» رقم زده رخوت حاکم بر جامعه را شکستند، همانند سایر شاعران بارسالت، سایه نیز با سرودن «مرثیه جنگل» حرکت افسانوی و از خودگذری آنان را تجلیل نمود:

امشب همه غم‌های عالم را خبر کن!
بنشین و یا من گریه سر کن،
گریه سر کن!
ای جنگل، ای داد!
از آشیانت بوی خون می آورد باد،
بر بال سرخ کشکرت پیغام شومی ست،
آنچه چه آمد بر سر آن سرو آزاد؟
ای جنگل، ای شب!
ای بی ستاره!
خورشید تاریک!
اشک سیاه کهکشان‌های گسسته!
آئینه دیرینه زنگار بسته!
دیدنی چراغی را که در چشم‌ت شکستند!

زمانیکه مبارزات و قربانی‌های مردم ایران علیه استبداد پهلوی در آستانه پیروزی بود، او شعری با عنوان «آزادی» سرود اما با تردید که «ای آزادی آیا با زنجیر می آئی؟». با به قدرت رسیدن رژیم پلید آخندی، متاسفانه این شک او به حقیقت پیوست و مردم ایران از چاله به چاه افتیده با یک رژیم سفاک تر و ساطوردست مواجه شدند. دستگاه فاشیستی «ولایت فقیه» آزدیخواهان و عناصر پیشرو را به بند و زندان کشیده مورد شکنجه و اعدام قرار داد و سایه نیز در سال ۱۳۶۲ زندانی گردید. وی خود یکی از خاطراتش از این دوران را شرح می دهد:

«در زندان جمهوری اسلامی بودم، همین ترانه "ایران ای سرای امید" از بلند گوی زندان پخش شد... تا که شیندم زدم زیر گریه! همبندم پرسید: چرا گریه میکنی؟ گفتم: شاعر این ترانه منم...!!»

در سال ۱۳۶۰ مجموعه‌ی شعر «یادگار خون سرو» سایه توسط انتشارات توس اقبال چاپ یافت و آن را به رفیق شهید خود مرتضی کیوان اهدا کرد و شعر «کیوان ستاره بود» نیز در آن جا دارد:

من در تمام این شب یلدا
دست امید خسته خود را
دردستهای روشن او می گذاشتم
من در تمام این شب یلدا
ایمان آفتابی خود را
از پرتو ستاره او گرم داشتم
کیوان ستاره بود
با نور زندگانی می کرد
با نور درگذشت
او در میان مردمک چشم ما نشست
تا این ودیعه را
روزی به صبحدم بسپاریم

مجموعه‌ی شعر «شگگیر» و «تا صبح شب یلدا» همراه با دو کاست با صدای شاعر نیز در همین سال منتشر شد.
حسن علی محمدی در کتاب «از بهار تا شهریار» می‌نویسد:

«به عقیده ابتهاج شعر امروز ناگزیر باید مبین احوال زمان و احساسات شاعر که تاثیر پذیر از پدیده‌های اجتماعی اوست باشد و تردید نیست بیان این احساسات و مفاهیم اگر در قالب اشعار گذشته ممکن باشد لااقل با همان ترکیبات و اشارات و واژه‌های مستعمل مقدور نیست. در شعر سایه دو جنبه کاملاً متفاوت به چشم می‌خورد، نیمی از سروده‌های وی را غزلیاتی که از احساساتی کاملاً شاعرانه سرشار است، تشکیل می‌دهد و نیمی دیگر مجموعه‌ی اشعاری است که باصطلاح امروز در قالب نوین موزون ولی غیر مقفی سروده شده است. در حقیقت آثاری از ایشان که مبین احساسات درونی وی از تأثرات است مشخص و مربوط به پرواز اندیشه شاعرانه او است در غزلها و دوبیتی‌های وی همه جا متجلی است ولی تأثراتی که از زندگی مردم و وضع اجتماعی وی سخن می‌گوید بیشتر در فرم جدید شعر امروز خودنمایی می‌کند.»

سایه در اواسط دهه سی و چهل «در محور توجه طرفداران پر شور تحولات اجتماعی

قرار می‌گیرد» و شعر را به عنوان ابزار مبارزاتی در صدر برنامه زندگی خویش می‌پذیرد به همین دلیل شعر وی هر روز پر خون تر در اجتماع شهرت می‌یابد و به دفاع از محرومان وارد کارزار سخت روزگار می‌گردد. یکی از اشعار زیبای سایه که توسط مهدی اخوان ثالث نیز به نقد و تمجید در آن هنگام روبرو شده است قطعه ایست بنام «زمین». سایه در این شعر با انتقاد از شاعران ماقبل و هم دوره‌اش که همیشه به آسمان چشم دوخته و به ستایش ستارگان، زمین را با تمام نعماتش «ناشناخته، گمنام و بی‌سپاس» می‌دانند، می‌پردازد. وی برعکس دیگران در این شعر به ستایش و تکریم زمین شاعرانه نگاه می‌کند و عظمت این کره خاکی را به زبان شیوا و ساده بیان می‌دارد که جایگاه سایه را به عنوان شاعر مطرح تسجیل کرد. قسمت هایی از این شعر:

ای مادر، ای زمین!
امروز این منم که ستایشگر توام
از پوست ریشه و رگ و خون و خروش من
فرزند حق‌گزار تو و شاکر توام.

فرزند بد سگالی اگر چون حرامیان
بر حرمت تو تاخت
هرگز تهی نشد دلت از مهر مادری
با جمله ناسپاسی و فرزند بی‌شناخت.

بگذار چون زمین

دل‌دیدی که خورشید از شب سرد
چو آتش سر ز خاکستر برآورد
زمین و آسمان کلرنگ و گلگون
جهان دشت شقایق کشت از این خون
نکر تا این شب خونین بخر کرد
چه خبرها که از دل‌ها گذر کرد
زهر خون دلی سروی قد افراشت
زهر سروی تکیروی نغمه برداشت
صدای خون در آواز تدرو است
دل‌این یادگار خون سرو است

اسیر هوشتک اینجاچ سمنی گنلی
(زاده و اسفند ۱۳۰۹ - رشت)
متخلص به «هاله» سایه



من بگذرانم این شب توفان گرفته را
آنگه به نوشخند گهربار آفتاب
پیش تو گسترم همه گنج نهفته را...

شعر زمین، سلطان ۱۳۳۴

سایه سراسر عمرش را وقف غنای فرهنگ فارسی در بخش هنر موسیقی و شعر کرده است و با نشرات گوناگون ایران همکاری قلمی داشته و در کنار آن، او سالهاییکه در ایران می زیست همسان سایر انسان های اندیشور جهان سوم که شعر هرگز برای شان نان ده نبوده مجبورا نیرویش را جهت امرار معیشت برای مدتی طولانی در کارخانه سمنت دولتی تهران بفروشد.

سایه اشعار نهایت مرغوب و پرخواننده ای را به جامعه تقدیم نموده که به زودی مرزها را درنوردید و به مناطق دور دست جهان اشاعه یافت. اشعار لاهوتی، سایه، سیمین بهبهانی، فروغ فرخزاد، حمید مصدق و سایر هم دوره هایش در افغانستان به وسیله نشریات ایرانی در میان فرهنگیان راه یافت و بعدها با صدای دلنشین احمد ظاهر بین مردم افغانستان و تاجکستان رخنه کرد و به دلها چنگ زد که موقف سایه و سایر شاعران معاصر را ویژگی بخشید.



آهنگ «امشب به قصه ی دل من گوش میکنی / فردا مرا چو قصه فراموش میکنی» و ده ها آهنگ جاودانه دیگر که برای بار نخست در افغانستان کمپوز شده و توسط احمد ظاهر اجرا گردیده اند.

سایه در شعر بخصوص غزل دستی بالایی دارد اما معترف

است که «از موسیقی به شعر رسیده است» به همین دلیل با ساز و آواز ایرانی گره خورده و سخت آشناست، موسیقی سنتی را ماهرانه می داند و با خوانندگان همعصرش همکاریهای شایانی داشته که منجر به رشد و تقویت موسیقی سنتی ایران گردیده است. وی مدت ۶ سال (از ۱۳۵۷ - ۱۳۵۱) در رادیو ایران ایفای وظیفه کرد و بنیانگذار «گروه موسیقی شیدا»، عارف و «گروه چاووش» نیز بوده است. ترانه ها و غزل های بیشماری از آفریده های سایه، چه توسط خودش و چه بوسیله کمپوزیتورهای معین ایرانی و افغان از دیر زمانی تا اکنون در همخوانی با شرایط در گردش است.

سایه که اینک ۸۶ سال دارد، طی چند سال اخیر از مطبوعات و نشر اشعارش دوری

جست و در این اواخر طلسم سکوتش را در هم کوفت و خاطرات زندگی اش را از شعر و موسیقی گرفته تا سرگذشت و مسایل پیرامونش بیان نموده که در ۱۳۰۰ صفحه زیر نام «پیر پرنیان اندیش، میلاد عظیمی و عاطفه طیه در صحبت با سایه» به چاپ رسید.

هنر گام زمان

امروز نه آغاز و نه انجام جهان است
ای بس غم و شادی که پس پرده نهان است
گر مرد رهی غم مخور از دوری و دیری
دانی که رسیدن هنر گام زمان است
تو رهرو دیرینه‌ی سر منزل عشقی
بنگر که ز خون تو به هر گام نشان است
آبی که بر آسود زمینش بخورد زود
دریا شود آن رود که پیوسته روان است
باشد که یکی هم به نشانی بنشیند
بس تیر که در چله‌ی این کهنه کمان است
از روی تو دل کندم آموخت زمانه
این دیده از آن روست که خونا به فشان است
دردا و دریغا که در این بازی خونین
بازیچه‌ی ایام، دل آدمیان است
دل بر گذر قافله‌ی لاله و گل داشت
این دشت که پامال سواران خزان است
روزی که بجنبند نفس باد بهاری
بینی که گل و سبزه کران تا به کران است
ای کوه تو فریاد من امروز شنیدی
دردی ست درین سینه که همزاد جهان است
فریاد، ز داد آن همه گفتند و نکردند
یارب چه قدر فاصله‌ی دست و زبان است
خون می چکد از دیده در این کنج صبوری
این صبر که من می کنم افشردن جان است
از راه مرو سایه که آن گوهر مقصود
گنجی ست که اندر قدم راهروان است

گزارشها

وضع ابتر شفاخانه صحت طفل کابل و مرگ ۱۵۰۰ کودک



چند روز قبل بانک جهانی اعلام نمود که افغانستان به یک شاخص اهداف هزاره سازمان ملل در تامین آب آشامیدنی صحتی دست یافته و در زمینه صحت نیز به این اهداف نزدیک شده است. ادعایی که حتی مسئولین برنامه آبرسانی دولت افغانستان در درستی آن ابراز تردید کردند.

برای اینکه نشان دهم

سازمانهای جهانی به خاطر فریب افکار عامه جهان چطور آمار و ارقام دروغین از وضعیت افغانستان ارائه می دهند، گزارشی در مورد وضعیت ابتر بزرگترین شفاخانه افغانستان که در چند قدمی ارگ ریاست جمهوری و وزارت صحت عامه قرار دارد تهیه دیده ام که با توجه به آن می شود وضعیت خدمات درمانی را در نقاط دورافتاده کشور حدس زد و به دروغپردازی بانک جهانی نفرین فرستاد.

طی ۱۱ سال تجاوز امریکا، نود در صد از ده ها میلیارد دالر «کمک» به افغانستان

اختلاس شده و باقی مانده‌اش در پروژه‌های کوتاه مدت و یکبارمصرف ضایع گردید اما برای تقویت بنیاد اقتصادی کشور که دراز مدت و جنبه تولیدی داشته باشد، خشت بالای خشت گذاشته نشد. تعلیم و تربیه و صحت دو سکتور حیاتی اند که در افغانستان جز تبلیغات کرکننده و برجسته ساختن آمار راست و دروغ، در زمینه‌های کیفیتی و عملی کار قابل توجهی صورت نگرفته است.



یکی از واردهای شفاخانه صحت طفل

شفاخانه صحت طفل کابل یکی از تاسیساتی است که حدود چهار دهه قبل به کمک ایندرا گاندی دختر جواهر لعل نهرو، صدراعظم وقت هندوستان اعمار گردید و یگانه مرکز تداوی و اكمال تخصص داکتران در افغانستان می‌باشد که بزرگترین شفاخانه اطفال در سطح کشور است. این شفاخانه با داشتن چهار وارد داخله، جراحی، اورتوپیدی،

گوش و گلو و حدود ۵۰۰ کارمند و ۳۵۰ بستر روزانه ۶۰۰ تا ۸۰۰ نفر مراجعین را می‌پذیرد. این شفاخانه طی سالهای گذشته از خدمات طبی هند برخوردار بود، اما درین اواخر موسسات و نهادهای غیر دولتی به جانش چسپیده و آن را به حدی درگرداب فساد غرق ساخته اند که اثری از بهبود وضعیت در آن دیده نمی‌شود، درحالیکه ادعا می‌شود میلیون‌ها دالر کمک از سوی کشورهای ترکیه و کانادا و ... تا حال هم وعده و هم به مصرف رسیده است. چنین حالت باعث گردیده تا روزانه ده‌ها کودک بیمار جان خود را ببازند و تعداد قابل توجهی که توان مالی دارند جهت تداوی به خارج از کشور بروند.

بر اساس ارقام دقیق، سال گذشته بیش از ۱۵۰۰ مریض در این شفاخانه جان باختند که رقم بالایی از مرگ و میر کودکان را نشان می‌دهد. چرا وضعیت در شفاخانه‌ای که در چند متری ارگ ریاست جمهوری قرار دارد اینچنین اسفناک است؟ هرگاه وضعیت دقیقتر بررسی گردد، دیده می‌شود که موجودیت سیستم مافیایی و دستگاه فاسد و زنگ زده‌ی کززی بعنوان علت العلل گنبدگی‌های موجود در این شفاخانه و رقم بالای مرگ و میر اطفال را سبب گردیده است که چند مورد را با تفصیل بیشتر شرح می‌دهم.

نبود امکانات لازم

ادویه و لوازم ضروری برای کمک‌های اولیه در اتاق عاجل این شفاخانه پیدا نمی‌شود تا داکتر موظف فوری به مریضانی که از مناطق مختلف افغانستان به امید شفایابی جگرگوشه‌های شانرا به آنجا می‌آوردند رسیدگی لازم نماید. داکتر به مریضدار نسخه می‌نویسد تا بیرون از شفاخانه ادویه لازم را بیاورد. بارها اتفاق افتاده تا قبل از رسیدن ادویه، مریض تلف گردد.

قیمت ادویه در دیپوی به اصطلاح دولتی و دواخانه‌ی نزدیک شفاخانه چندین برابر گرانتر از بازار است و این هم دامی است برای مریضداران تا جیب های شان را خالی کنند. تا چندی قبل در اتاق عاجل وسایل ابتدائی طبی از قبیل آلّه فشار، نیبولایزر، مانیتور (جهت کنترل علائم حیاتی مریض)، ان جی تی، سکشن تیوب، فولی کتیتر و غیره که بهای زیادی هم ندارد، در دسترس داکتران قرار نداشت.

ادویه موجود در شفاخانه کم، محدود، بی کیفیت و تاریخ تیر شده است. زیرا اکثراً ادویه و وسایل امدادی اولاً در همان بندر اول، از سوی موسسه مذکور خورد و برد می شود و بعداً در بندر دوم، مقامات تحویل گیرنده چاره شان را می کنند. به همین دلیل بارها دیده شده در دیپوهای شفاخانه بجای ادویه با کیفیت و دارای تاریخ انقضای طولانی تر، ادویه بی کیفیت و تاریخ تیر شده آورده می شود. گاهی با آنکه نیاز مبرم مریضان به دوا بیداد می کند ولی برعکس ادویه تا حدی در دیپو شفاخانه بدون استفاده باقی می ماند که تاریخ انقضایش به پایان می رسد. چنانچه سال گذشته دو موتر ادویه بنابر همین دلیل به کثافتدانی انداخته شد. یک تن از داکتران موظف در شفاخانه صحت طفل گفت:

«وقتی نهاد یا فردی به شفاخانه ادویه مساعدت می کند تاریخ انقضایش درست است که بعد از ارزیابی در دیپو ذخیره می گردد ولی همین که مدت کوتاهی گذشت بنابر معاملات پشت پرده (به گمان اغلب دوباره به بازار عرضه می گردد) به جایش ادویه تاریخ تیر شده گذاشته می شود که باعث تعجب همه ما می شود.»

برای انجام معاینات ساده خون و ادرار، التراسوند، ایکو، ستی سکن و دیگر معاینات روزمره، مریض باید به بیرون از شفاخانه برده شود. بار ها اتفاق افتاده که مریض در طول راه جهت انجام این معاینات فوت کرده است. ماشین ایکوکاردیوگرافی که توسط افغانهای مقیم

آسترالیا کمک گردیده بود، فردای نصب شدن خراب اعلام شد و تا هنوز قابل استفاده نیست.

وسایل مجهز جراحی که برای عملیات خانه کمک شده بود مثل زدن سرمه از چشم در همان راه دزدی شد

و اصلاً به شفاخانه نیامد. یک ماشین کهنه التراسوند با کیفیت بسیار پایین در شفاخانه موجود است که تنها دوساعت در روز کار می کند، متباقی مریضان باید به بیرون از شفاخانه معاینات خود را تکمیل کنند.

مسئولین شفاخانه که صاحب کلینک های شخصی اند، هرگز برای فعال کردن وسائل و امکانات رایگان شفاخانه تلاشی بخرج نمی دهند زیرا روزانه ده ها مریض از شفاخانه به آنجا فرستاده می شوند که هریک ماهانه سهم خود را از آن بدست می آورند.

آمار مرگ و میر در شفاخانه صحت طفل طی شش ماه سال ۱۳۹۱					
ثور	جوزا	سنبله	جدی	دلو	حوت
۹۰	۹۸	۹۴	۱۶۰	۱۷۹	۱۴۸

HAMBASTAGI.ORG

کمبود پرسونل

مشکل دیگر این شفاخانه کمبود نرس، داکتر، خدمه، کارگر و غیره است که با تعداد کارمندان موجود این شفاخانه هرگز قادر به ارائه خدمات بهتر به موج سیل آسای بیماران نیستند. از طرف دیگر یک تعداد پرسونل مفت خور شفاخانه که با مقامات بالا روابط نزدیک دارند و دهن جوال را با آنان می گیرند، اصلاً دست به گرم و سرد شفاخانه نمی زنند. به همین دلیل داکتران، نرس ها و کارگران شرافتمند با ۳۶ ساعت کار در ایام نوکریوالی، خود را وقف مریضان می سازند که کار و زحمت اینان با هیچ کشوری قابل مقایسه نیست. دلیل دیگری که یک تعداد پرسونل به کار علاقه نمی گیرند و یا در جریان کار از مریضان پول اخذ می کنند اینست که معاش آنان کفایت زندگی شان را نمی کند. مثلاً یک داکتر هفت هزار افغانی معاش دارد بعلاوه سه هزار افغانی در بدل ۳۶ ساعت اضافه کاری که مجموعاً ده هزار افغانی می شود. او باید حداقل ده هزار افغانی کرایه خانه بپردازد، پول نان و لباس، کرایه موتر و سایر ضروریات زندگی را چگونه پوره کند؟ داکتر چاره‌ای ندارد جز آنکه دست به مریضدار دراز کند و از او بنام شیرینی پول طلب کند. این مسئله باعث لطمه دیدن شخصیت داکتر و بدنامی او در جامعه می شود که مقصر اصلی آن دولت فاسد فعلی است که زمینه زندگی آبرومند را از داکتران می گیرد.

علاوتاً «غم نان» تعدادی از پرسونل طبی را به حدی خوار ساخته که مجبور می شوند خلاف مسلک شان به کار های شاق دیگری در خارج از شفاخانه بپردازند. بنا نمی توانند انرژی لازم خود را صرف خدمت به مریضان شفاخانه نمایند. طبعاً کار بگونه درست انجام نمی شود، ناوقت به محل کار می آیند و زودتر شفاخانه را ترک می گویند چرا که باید به کار دیگر خود نیز برسند تا آذوقه زن و فرزند خود را پیدا کنند.

ساعات کار بیش از حد، تعداد بی حساب مریضان، شکم گرسنه داکتر و نبود آرامش فکری باعث کمتر بودن عاید شان نسبت به یک کارگر ساده همه باعث می شوند تا داکتران تمرکز فکری خود را از دست داده برخورد ناسالم با مریض و مریضداران داشته باشند.

ده ها مریض روزانه بصورت پنهانی و غیرمسلکی در اتاق عاجل با شرایط بسیار خراب توسط یک سیت تعقیب نشده ختنه می گردند و از آنان پول اخذ می گردد که باعث انتقال امراض بسیار خطرناک از یک طفل به طفل دیگر می شود. این بی مبالانی از چشمان ریاست شفاخانه پنهان نیست. از آنجاییکه رییس خودش در مقابل زبردستان دهن پر آب است بخاطر حفظ مقام ریاست و خاموش نگهداشتن دزدی هایش نمی تواند چیزی بگوید. این مرگ خاموشی است که هموطنان ما با اعتماد به چین سفید داکتر، اولاد خود را به داکتران می سپارند ولی نمی دانند که چه عاقبتی در انتظار اطفال شان در کمین است.

یکی از نرس های موظف در شفاخانه که نخواست نامش فاش گردد، می گوید:

«مدیر نرسنگ شفاخانه اوباشی است که گاهی با تفنگچه و گاهی هم با دشنام های بسیار رکیک سایر پرسونل را تهدید

کرده، در خننه و اخاذی پول از مریضداران دست بالایی دارد. این آدم در شب های نوکریوالی خود چندین بار تلاش کرده تا از دختران جوان پایواز به گونه‌ی بی‌شرمانه سواستفاده نماید. از آنجاییکه دم این مکروب به مقامات ارشد دولتی و استخبارات گره خورده، کسی جرأت رویارویی با وی را ندارد. این کثافت حتا گاهگاهی بخاطر نمایش قدرت، پیش چشم دیگران به رییس شفاخانه هم می‌تازد تا نشان دهد که یکه تاز میدان است.»

معمولا مریضداران آشنا با وضعیت بد شفاخانه به تازه واردین گوشزده می‌کنند که به زنان و دختران شان که مجبور اند منحيث پایواز شب بگذرانند، توجه می‌دهند که نباید تنها از وارد بیرون شده در دهلیز ها بروند.

فقدان تجهیزات

کمبود تجهیزات مشکل دیگرست که با گذشت هر سال از عمر شفاخانه، وسایل فرسوده شده ولی جایش را هرگز وسایل مدرن طبی نمی‌گیرد. با وجود تمام مشکلات موجود، سال گذشته بیشتر از پنجهزار طفل مریض با ابتدائی ترین وسائل و کمترین امکانات در عملیات خانه این شفاخانه توسط داکتران زحمتکش عملیات گردیدند که اکثرا برای تعقیم دستها مایع انتی سپتیک و حتا آب صحنی پیدا نمی‌شد، بگذریم از نبود برق، اتاق های سرد، فقدان دهها وسیله اولیه لازم در عملیات خانه و

در کنار تمام بدبختی های دست و پا گیری که جامعه ما را به سوی نیستی کشانده، شیوع امراض مزمن و خطرناک است که بستگی مستقیم با محیط آلوده، ازدحام بیش از حد ترافیک، استعمال مواد کیمایی در طول دهه های جنگ و تراکم نفوس دارد، مصیبت دیگرست که شانه های مردم ما را خم ساخته است.

چون پست ریاست شفاخانه ها مثل سایر پست های مهم افغانستان یا بر اساس مناسبات و یا پرداخت پول به افراد داده می‌شود، بنا چنین وضعیت فلاکتبار نه وجدان شان را تکان می‌دهد و نه هم چوکی آنان را در خطر می‌اندازد. اینان همه غرق زراندوزی، عیاشی و خوش خدمتی مقابل بالا دست های خود هستند تا خدمت به مردم.

وزارت صحت که جزئی ازین دستگاه فاسد و شاریده است آیا نمی‌داند که درین شفاخانه چه می‌گذرد؟ مریضانی که در اتاق های سرد با کمپل های چرکین و بدن های بیمار افتاده اند چه درد هایی را می‌کشند؛ وسیله گرم کردن سیرم هنگام تزریق در شفاخانه پیدا نمی‌شود؛ در اتاقی که ظرفیت پنج مریض را دارد پانزده مریض افتاده و چپرکتی که برای یک کودک ساخته شده دو تا سه کودک در آن خوابیده که اوکسیجن طبیعی هم برایشان کفایت نمی‌کند؛ اتاق پانسمان مخروبه‌ای بیش نیست؛ دروازه ها بدون قلفک و زنجیر اند؛ تشناب ها شکسته، شیردانه ها همه خراب؛ بوی بد عفونت در اتاق ها؛ بستر های شاریده با روی جایی های چرکین؛ غذای داکتران برنج خشک با چند دانه کچالوی با آب و روغن خام

و بستر خوابش چپرکت مریضان و ... سایر نابسامانی هایی که لیست آن بسیار طویل است و حالت شفاخانه را به مرداب خانه‌ای مبدل ساخته است.

در همین وضعیت اخیراً هفتاد لک افغانی را بجای اینکه صرف نیازهای اولیه کنند به رنگ شفاخانه مصرف کردند چیزیکه برای نمایش بود درحالیکه نیازهای جدی تر و حیاتی تر موجود بود که این پول در آن بخش ها به هزینه گردد.

آمار مرگ و میر کودکان در سه ماه زمستان حدود دو برابر موسم گرما است. دلیلش سردی هوای اتاق های شفاخانه است که پول تیل سوخت آن به جیب مقامات می‌ریزد و اطفال مردم غرب در هوای سرد شفاخانه جان می‌بازند. مرگ این تعداد اطفال برای مقامات کوچکترین ارزشی ندارد، زیرا ارجمندی های خودشان در خارج تداوی می‌شوند.

شفاخانه‌ای که مردم از نقاط مختلف افغانستان به امید نجات کودکان شان به آن مراجعه می‌کنند و تنها در سال گذشته ۲۶۰۰۰ مریض داخل بستر داشت، از ابتدائی ترین وسائل و سهولت های طبی محروم است، مورد چور و تاراج دزدان قرار گرفته، بیشتر به ویرانه می‌ماند تا شفاخانه. باچنین وضعیتی مشیت نمونه خروار می‌توان حدس زد که شفاخانه های دیگر در گوشه و کنار دور دست کشور چه حالت وحشتناکی خواهد داشت.

وزارت صحت خنده
ریاست عمومی خدمات معالجوی و تشخیصی
مدیریت عمومی اداری
مدیریت منابع انسانی
آورد راپوردهای کار و فعالیت شفاخانه صحت طفل اترک اندی

خدمات داخله	ARI	IPD	OPD	DD	IPD	OPD	SMN	IPD	OPD	CD	COM.D	خدمات جراحی					
جراحی سوختگی	جراحی گوش و گلو	جراحی اورتوپدی	جراحی عروق	IPD	OPD	IPD	OPD	IPD	OPD	IPD	OPD	IPD	OPD				
IPD	OPD	IPD	OPD	IPD	OPD	IPD	OPD	IPD	OPD	IPD	OPD	IPD	OPD				
59	51	26	265	22	822	49	1141	8	135	73	5068	51	-	596	2117	164	2879
140	3059	1543	1633	183	6073	51	2665										3043

ارقام و کلیات بخش داخله	ARI	IPD	OPD	DD	IPD	OPD	SMN	IPD	OPD	CD	COM.D	خدمات جراحی					
جراحی سوختگی	جراحی گوش و گلو	جراحی اورتوپدی	جراحی عروق	IPD	OPD	IPD	OPD	IPD	OPD	IPD	OPD	IPD	OPD				
IPD	OPD	IPD	OPD	IPD	OPD	IPD	OPD	IPD	OPD	IPD	OPD	IPD	OPD				
7	-	-	-	1	14	1	48	24	72	1	1	1	-	12	-	18	-
				15	1	72	1										

خدمات جندی به تفکیک	ARI	IPD	OPD	DD	IPD	OPD	SMN	IPD	OPD	CD	COM.D	خدمات جندی به تفکیک		
جندی	IPD	OPD	IPD	OPD	IPD	OPD	IPD	OPD	IPD	OPD	IPD	OPD	IPD	OPD
ARI	IPD	OPD	IPD	OPD	IPD	OPD	IPD	OPD	IPD	OPD	IPD	OPD	IPD	OPD
102	132	145	145	82	101	101	101	101	101	101	101	101	101	101

آمار و ارقام «وفیات» شفاخانه صحت طفل طی یک ماه در یک سند رسمی شفاخانه

لیکوال: فرزادا ژباړی: ولید

د بنکیلاک پر وړاندې غښتلي مبارز هوگو چاویز د خپلو خلکو په زړونو کې تل پاتې ځای لري



یو ستر انسان، د زیارکښانو ټینگ ملاتړی، په لاتینې امریکا کې د ملې او ډیموکراتیکو غورځنگونو بلگه، دستونزو او تیری کوونکو ځواکونو پر وړاندې د مقاومت سمبول له دی نړۍ څخه سترگې پټې

کړی. هوگو د ونزوېلا د خلکو نومیالی لارښود چی له کلونو راپدېخوا د سرطان ناروغی سره لاس او گریوان و د ۲۰۱۳م کال د مارچ په شپږمه یې د تل لپاره مخه ښه وکړه، په میلیونونو هیوادوال، د نړۍ مترقی او د بنکیلاک ضد انسانان یې د

غم او خپکان په تغر کښینول. د خپل ویاړلی ژوند په اوږدو کې یې زبېښاک خپلو خلکو ته ډیر درسونه پر ځای پرېښودل.

د څو لسیزو را پدېخوا داسې ټولیز او سر تا سری ماتم چې د یو شخص په مړینه رامنځ ته شوی وي ساری نه لری. په کاراکاس کې تر دوه میلیونو زیات خلک په اوږدو لیکو کې په انتظار ولاړ ؤ تر څو «قومندان چاویز» سره وروستی لیدنه او درناوې وکړي. کوم انځورونه چې د رسنیو له خوا مخابره کیری په هغوی کې د ونزویلا تشلاسی پرگنې چې د چاویز انځورونه یې په غیر کې نیولی د ویر اوماتم په حال کې ښکاره کوي. که څه هم دغه انځورونه دردوونکي دی، خو له بل پلوه په ډاگه کوی چې هغه تر کومې اندازی د خپلو خلکو په زړونو کې ځای درلود! همدا ډول د لاتینې امریکا څو هیوادونو هم عمومی ویر اعلان کړ او خلک په ماتم کې دې. ډیری ورځی کیري چې د هغه مړینه د نړی د خپرونو سرتگی جوړوي او د نړی په هر گوټ کې د عدالت پلویان د یوویشتمی پیرې ددغه هوښیار لارښود د تشې په خاطر افسوس په ډاگه کوی.

هوگو چاویز، پوره ۱۴ کاله د ونزویلا دخلکو د هوسا او سوکاله ژوند لپاره کوښښ وکړ. کومه ورځ چې هغه د ټاکنو له لاری د ځواک واگې په لاس کې ونيول، دغه د نفتو بډایه هیواد په بشپړه توگه د امریکا مستعمره و او اقتصاد یې د څو ملیتی شرکتونو له خوا کنترولیدو او لږه کیو اشرافو ټول شیان په لاس کې درلود، د ۲۹ میلیونه وگړو ډیری برخه یې بیوزلې او نیستې کړوي.

چاویز چې د پرگنو څخه یې سر راپورته کړی و او د فقر مزه یې څکلي وه، قدرت ته رسیدو سره سم یې خپلو خلکو ته یې وعده ورکړه چې د هغوي د ژوند شرایط به سمبالوې او د استعمارگرو لاسونه به له هیواد ځنی لنډوې. هغه د سیمون بولیوار سره کوم چې د پرتغال او هسپانیا دواکمنۍ ضد جگړه کې د ونزویلا او لاتینې امریکا افسانوې اتل و مینه درلوده، د هغه استعمارې ضد لاری ته ادامه ورکړه او د خپل سیاسي راتلونکی موخه یې «بولیواري انقلاب» ونوماو له هیواد څخه یې د امریکا د لاس لنډولو لپاره په جدې مبارزی لاس پوری کړ. هغه په واقعیت کې خپل هیواد د امریکا له خولې څخه ویستو د ترقی او پرمختک په لار یې روان کړ. دغه کار په هغه وخت کې چې د لاتینې امریکا زیاتره هیوادونه د امریکا د لاس پوڅو له خوا اداره کیدل اسانه کار نه و. خو هغه دغې موخې ته د رسیدلو په خاطر دي پایلی ته ورسید چې باید تر هر څه د مخه دهیواد په بیوزلو پراخو پرگنو تکیه وکړی او په دوهم گام کې د لاتینې امریکا نور هیوادونه هم سره یو ځای متحد کړی.

چاویز د لاتین امریکا، اتحاد سمبال کړو هغه په واقعیت کې د لاتین امریکا

لمړنې لارښود وه چې ويي کولای شول له څو کالو چوپتيا وروسته په هغه ځای کې د بنکيلاک او استبداد په وړاندې د مبارزې انقلابي شور او زوږ پياوړی کړي. دغه هلې ځلې د دی لامل شوی چې په برازیل، نیکاراگوئه، بولیوی او د امریکا په قاره کې څو نور هیوادونه د خلکو د سرغړونې او شورش له امله مزدور رژیمونه یو په بل پسې نسکور او پر ځای یې ملې او چپي دولتونه منځ ته راوړي، له کومه ځایه چې د چاويز دغه سیمه ایزه جبهه د خلکو د پراخه پرگنو پر بنسټ ټینګه ولاړه وه، امریکا سره له ډیرو ویجاړوونکو هلو ځلو او لاس وهنې پدې بریالۍ نشوه چې دغه جبهه ماته او ویجاړه کړي.



چاويز دخپلې وګړینيزې کړنلارې له کبله په خپل هیواد کې د ستر پرګنيز سنگر څښتن شو، لارویان به یې هیڅکله اجازه ورنکړې چې په اسانۍ سره د هغه له چوپتیا وروسته ونزوېلا یو وار بیا د امریکا او د هغه د نوکرانو په لاس کې پریوځي.

ونزوېلا د نړۍ د ډیرو سترو نفتي زیرمو څښتنه ده او متحده ایالات یې د ډیری برخې پیریدونکي ده. د دی هیواد ۸۵ سلنه صادرات نفتو پورې تړلي دي. د امریکا لپاره له دی هیواد څخه لاس غوڅیدل ډیرګران تمام شول نو ځکه پرته له کوم ځنډ څخه کله چې چاويز په ۱۹۹۸م کال کې واک ته ورسید په سبوتاژ او خپلو مزدورانو کار پیل کړ ترڅو د هغه وګړنیز دولت نسکور کړي. د سې، آی، آی رئیس

جورج تنت په ډاګه اعلان کړی وه چې «ونزوېلا د دریم هیواد په توګه د نفتو صادرولو له پلوه مونږ ته ډیر مهم دی»

چاويز دخپلې وګړینيزې کړنلارې له کبله په خپل هیواد کې د ستر پرګنيز سنگر څښتن شو، لارویان به یې هیڅکله اجازه ورنکړې چې په اسانۍ سره د هغه له چوپتیا وروسته ونزوېلا یو وار بیا د امریکا او د هغه د نوکرانو په لاس کې پریوځي. امریکا چې تل یې د ډموکراتیکو او وګړنیزو رژیمونو په وړاندې جنگ ته دانګلی

او خپل دیکتاتور نوکران یې د هغوی پر ځای کښینولی، د چاویز په وړاندې یې پراخه جگړې په لار واچولې. سپینې ماڼۍ د ۱۴ کالو په اوږدو کې یوه گړۍ هم د چاویز په مقابل کې له دسیسو او توطئو لاس په سر نشوه. امریکایي چارواکي لکه بوش، دیک چیني، رایس، کولین پاول، جورج تینت او داسې نور چې په خپل هر مخالف ټاټوبه وهی، چاویز یې د «دیکتاتور»، «اسامه بن لادن» او «هیتلر» څخه بد تر وبالو، او د «ډموکراسۍ په وړاندې گواښ» او داسې نورو عنوانونو باندې ونوماؤ. له کومه ځایه چې ونزویلا له امریکا سره په گاونډیتوب کې پروت دی د چاویز مخالفینو د دښمن خاوره کې د جبهې شاته امن ځای درلود او له هغه ځایه یې د سپینې ماڼۍ غوڅ ملاتړ تر لاسه کاوه.

امریکایي مشهور فلم جوړوونکي الیوراستون په کال ۲۰۰۹م کې مستند فلم د «سهیل پوله» د هوگو چاویز په نوم جوړ کړ، چې مونږ د هغه ژوند او هلې ځلې د ډموکراسۍ او عدالت لپاره او د امریکا د دولت لاس وهنې، چل او چلوټو سره اشنا کوی. دغه مستندی صحنې الهام بڅښونکي او د زده کړې وړ دي.

پدې مستند کې وینو چې امریکا په څه ډول د چاویز مخالفین د رسنیو په وسلو سمبالوی او د امریکا له خاورې ټلويزیوني چینلونو له لارې د ونزویلا د ډموکراتیک دولت په وړاندې له زهرو ډک تبلیغات په لاره اچوي، پداسې حال کې چې چاویز او دهغه دولت پرله پسې د هغه هیواد بیوزلو خلکو ته د سوکاله ژوند اسانتیاوې برابرې. د امریکا استخباراتي سازمانونه د ونزویلا په عسکرو کې د ننه د کودتا لپاره پراخه کارونه سرته رسوي. چې په پای کې د ۲۰۰۲م کال د اپریل په میاشت کې هیواد د ناورین او بې ثباتۍ لوري ته راکارې او د یوې نظامي کودتا له لارې د چاویز دولت ړنگوي، پر ځای یې د امریکا لاس پوځي پانگه وال د ځواک په گدۍ ډډه لگوي او (پیدرو کارمونا) د نوی جمهور رئیس په توگه اعلانوي. څو ساعته تیر شوی نه وه چې امریکا له دغه نوی دولت څخه خپل ملاتړ اعلان کړ او (نپيوال پولې صندوق) هم د مرستې وعده ورکړه.

چاویز نیول کيږي او یو نامعلوم ځای کې تر فشار لاندې راځي چې استعفا ورکړي خو هغه سرغړونه کوي او خپل حال داسې بیانوي «د چه گوارا پشان سر لوړې مرگ ته تیار یم نه سر تیت ژوند». کله چې د کودتا خبر د ونزویلا بیوزلو او فقیرو استوگن ځایو ته ورسید په زرگونو کسان له چاویز څخه د دفاع په خاطر د جمهوري ریاست په قصر یرغل وکړ نوې چارواکي یې تر محاصره لاندې راوستو د فوځیانو عمده برخې هم له چاویز څخه خپل ملاتړ اعلان کړ او د خلکو په لیکه کې ودريدل. تر اوسه لا د نوې ادارې له عمر څخه درې ورځې تیرې شوي نوې چې

د چاویز نظامي پلویانو هغه په فوځي هیلکوپترکی بیرته د جمهوري ریاست قصر ته راستون کړ. د هغه هیواد بیوزله خلکو د خوښۍ او غصې په منځ کې د جمهوري ریاست واگي په لاس کې ونیولې، د امریکا لاس پوځي بیرته خپل اولې ټاټوبي (امریکا) ته وتښتیدو.

د چاویز دولت په ۱۴ کالو کې بی شمیره لاسته راوړنې لری. ګام په ګام یې خصوصی مالکیت کمزورې کړ او په ځای یې ټولنیز مالکیت دهیواد د بیوزلو ډیره کیو په ګټه پراخه کړو. هغه دیوې بریالی ټول



پوښتنې په لږ کې اساسي قانون ته تغیر ورکړ، د اصلاحاتو لپاره یې لار اواره کړه. نفت یې د څو تنو لوټمارانو له منگلو خلاص او ملې کړل. د نفتو عواید یې د بیوزلو د ژوند د کچې لوړولو لپاره په کار واچول. هغه په ورځ کې ۹۰۰۰۰ بیرله نفت د امتیازي قیمت له مخې کیوبا ته ورکول او په ځای یې ۴۰۰۰۰ د روغتیايي چارو کارکونکي له کیوبا څخه ونزویلا ته راغلل تر څو د ونزویلا خلکو ته په لرې پرتو سیمو کې چه په عمر کې یې ډاکتر په سترکو لیدلی نه وه د بیمې وړیا روغتیايي خدمات وړاندې کړی.

چاویز نه یواځې د لاتینې امریکا بیوزله هیوادو ته په ارزانه توګه د سونګ توکي لیردول څو څو ځله یې د متحده ایالاتو ډیرو بیوزلو تور پوټکو ته هم د سونګ توکي ویشلی دی. هغه وخت چې د امریکا خلک په ۲۰۰۵م کال کې د سیلی (طوفان) له ناوړین سره مخامخ شول چاویز د هغوي مرستې ته ودانگل د نیویارک، ماساچوست او د ځینې نورو ښارونو بیوزله وګړو ته د سونګ توکي له بازار څخه تر ۴۰ سلنې په ارزانه بیه ورسول، کوم چې د بوش د غصې لامل ګرځیدلی ؤ.

چاویز د خپلې واکمنې په موده کې تر ۱۰۰۰۰۰ (سل زره) زیات کوپراتیوونه د دولت تر څارنې لاندې جوړ کړل، تر یونیم میلیون زیات غړی لري چې د دولت له هر اړخیزو مرستو ګټه تر لاسه کوی.

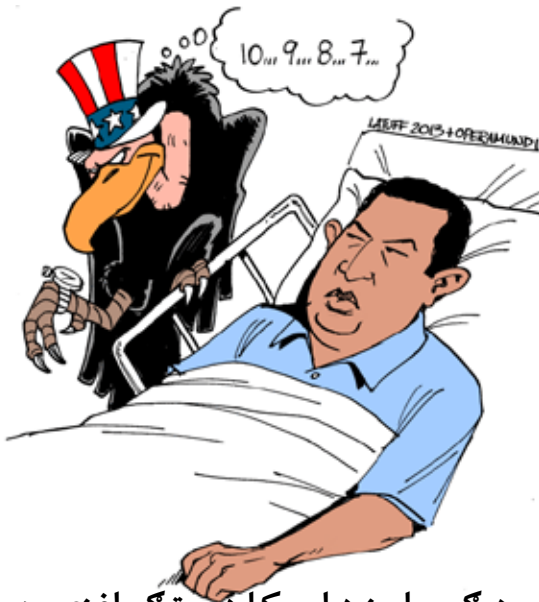
هغه په واقعې توګه توده یې دموکراسي ننداری ته وړاندې کړه د ټولو لپاره یې

د هیواد د مهمو تصمیم نیولو دروازې پر مخ پرانستې پریښودلې او د کابینې مهمې ناستې یې په مستقیم ډول له راډیو څخه خپرولې، خپله یې په هرې اونۍ کې په اوسط ډول څلویښت (۴۰) ساعتونه له خلکو سره د هغوی د ستونځو د حل په هکله خبرې او مشورې کولې او همیشه پرته له کومې بدبینې او ځان بنوونې لکه چې په نورو جمهور رئیسانو کې معمول ده د هیواد بیوزلو سیمو ته تګ راتګ کاوه او د خپلو رفاهې پروژو له پرمختګ څخه یې څارنه کوله او دهغوی له احوال ځینی یې ځان خبراوه.

تر ۲۰۱۰م کال پورې شاوخوا دیرش زره (۳۰۰۰۰) ټولنې (کمونونه) په سیمه کې جوړ کړل چې ولسې وګړي په هغو کې غړیتوب لري تر څو سیمه ایزه دموکراسۍ تمثیل کړي او د ستونزو د حل لپاره پریکړې وکړي. هغه په هیواد کې واکمني بروکراسۍ ته د پای ټکي کینود او د کمون له وزیر څخه یې وغوښتل چې سیمه ایزو کمونونو ته اجازه ورکړي تر څو د خپلو پروژو د اړتیا په هکله پخپله تصمیم ونیسي د پرمختګ او څارنې کارونه یې هم په غاړه واخلي. دا د ونزوېلا د عامو خلکو په ګټه یو مهم ګام وه چې ډیر بیوزله کسان په خپل برخه لیک واکمن شول. چاویز هر کال روغتیايي، تعلیمي او د کور جوړولو بودجه لوړوله تر څو له بیوزلې، نالوستې او بې کورې سره مبارزه وکړي. د امریکا د دولت د وړانګارې او ستونزو رامنځ ته کولو سره سره دغه کړنلارې په بریالیتوب سره سرته ورسولې. د فقر کچه چې په ۱۹۹۸م کال کې تر ۵۵ سلنې لوړه وه په ۲۰۰۹م کال کې ۲۴ سلنې ته راټیټه شوه ورځ په ورځ ډیری خلک د روغتیايي بیمې او ښوونیزو چوپړتیاو تر سیورې لاندې راټول شول.

په کال ۲۰۰۹م کې چاویز د ژوندانه اړینو توکو ته لکه وریجې، غوړې، بوره او داسې نورو ته قانون وټاکه چې د هغه له مخې تولید کوونو ته حد اکثر نرخ په ګوته شو تر څو د قیمتونو د لوړېدو مخه ونیسي. له دې قانون ځینی د ونزوېلا ډیرو غریبو او بې وسه کورنیو ګټه تر لاسه کړه. چاویز د کیوبا بریالیو تجربو څخه د بلګې په توګه د خپل هیواد په ځان بسیا توب لپاره پراخې کړنلارې تر لاس لاندې ونيولې. هغه کرهڼیز (زراعتي) توکي چه پخوا به بهر ته لیږدول کیدل اوس د ننه په هیواد کې پروسس کیری او په ارزانه بیه خلکو ته وړاندې کیږي.

چاویز د مخکو د ملې کولو لپاره یوه پراخه کړنلاره پیل کړه چې د هغې له مخې یې پنځه میلیونه هکتاره مخکه د سترو مخکه والو له منگلو ځینی خلاصه کړه په بزګرانو یې وویشله. او ویل یې «مخکه یو خصوصي شئ نه، بلکې د دولت ملکیت دی باید هغو کسانو پورې تړلې وی چې پر مخ یې کار کوي.»



هوگو چاویز د امریکا د سترگو اغزی وه.
هغه په خپله د ځان او د لاتین امریکا د
څو نورو کیمین اړخه رهبرانو په سرطان اخته
کیدل د امریکا کار گڼو. چی د هغه له
مېرمنې سره دغه گونگوسی نوری هم زیاتی
شویدی، حتی د هغه پی.این.ای د زیاتو
څیړنو لپاره روسی ته ولېږدول شول.

هغه د بنځو نقش
ته ډیر ارزښت ورکاوه په
۲۰۰۹م کال د بنځی د
نړیوالې ورځی په مناسبت
یې وویل «د بنځو له واقعی
ازادې پرته د نارینه و ازادې
امکان نلرې. یو رښتینې
سوسیالیست باید رښتینې
فیمنیست وي»، د بنځو
چارو وزارت یې جوړ کړ او په
پارلمان کی یې بنځو ته ۴۰
سلنه ونډه ورکړه، د بنځو
ځانگړې بانک یې جوړ کړ
تر څو سوداگرو بنځو سره
مرسته وکړی، په کابینه کی
یې څو بنځو ته ځای ورکړ،
د (ونزوېلا سوسیالیست
متحد گوند) په مرکزیت کی
چی مشرتوب یې د هغه په

غاړه وه زیاتو بنځو ته ځای ورکړ، په ټولیزه توگه سیاست، ټولنیزو، اقتصادي او
کلتوري کارونو کی بنځو ته د برخې ورکولو لپاره ډیر زیار وگاډه.

چاویز قدرت ته رسید و سره سم د جمهوري ریاست لوکس لموزین گاږې د
ملت په گټه وپلوره او خپل میاشتنې ۱۲۰۰ ډالري معاش یې تعلیمي پروژو ته
بسپنه ورکړ، یو شمیر دولتي الوتکې یې وپلورلې تر څو وکولای شي په چټکي سره
د خلکو د ژوند وضعیت ته بدلون ورکړی.

کله چی امریکا په افغانستان تیرې وکړ، چاویزله لمړنیو کسانو څخه وه چی د
افغانستان له خلکو څخه په دفاع راپورته شو، د امریکا په بمباریو کی د افغان شهید
شوو ماشومانو انځورونه د یوې تلویزیوني برنامې په لړ کی وغندل او نیوکه یې وکړه
چی نه بنائي د افغانستان عام وگړی او ماشومان د اسامه بن لادن د تروریزم قرباني
شي. هغه وویل «نشو کولای چی تروریزم ته د بیگناه عامو خلکو په ترور ځواب
ورکړو.»

چاویز چی خلکو سره یی نږدې ټولې وعدې عملې کړې وې، د ۲۰۱۲م کال په انتخاباتو کې په دریم ځل بیا گټونکې وگرځیده، خو ناروغې ورله د دې موقع ورنکړه چې سوگند یاد کړی او د خپل ریاست جمهورۍ دریمه دوره پیل کړی. چاویز نه یواځې د ونزیویلا د خلکو د زړونو په تل کې ځای نیولی وه بلکې په ټولې نړۍ کې د امپریالیزم په وړاندې د یو برلاسی رهبر په توګه ډیر پلویان یې درلودل. د هغه ناڅاپه مرګ سره سم د نړۍ ډیرو شخصیتونو یو په بل پسې خپله خواشینې په ډاګه کړه.

د بی.بی.سی، د راپور له مخې جیمې کارتر، د امریکا پخوانې رئیس جمهور اعلام وکړ سره له دې چې دهغه له ټولو کارونو سره موافق نه یم. خو هیڅکله د هغه د ذمه واري په سرته رسیدو کې چې د ونزیویلا زرګونو محرومو هستوګنو د سوکالې په هکله کړې وه هیڅ شک او تردید نلرم. هغه وویل «هوګو چاویز به د خپلو زړورو او خپل سرو ادعاګانو په خاطر چې د لاتینې امریکا د هیوادونو د خپلواکې لپاره هلې ځلې کړې په یادونو کې پاتې شی.» شان پین، د هالیوډ پیژندل شوی لوبغاړې په خپلې بیانه کې وویل:

«د امریکا خلکو یو ستر دوست له لاسه ورکړ؛ داسې دوست چې حتی ترینه خبر نه ؤ، خو د نړۍ بیوزلو یو اتل له لاسه ورکړ.»

لیوراستون ولیکل:

«هوګو چاویز به تر ابدې په تاریخ کې ژوندې پاتې وی. زما اشنا! تاسو چې د سولې او هوساینې لپاره همیشه زیارګاله په پای کې ارام اوسه!»

خوزه سرانو، د امریکا په ګنګره کې د نیویارک استازی، د چاویز په مرګ خپله خواشینې ښکاره کړه او په خپلې انتخاباتي حوزه کې یې خلکو سره د چاویز د نفتي توکو مرسته وستایله او زیاته یې کړه:

«ښايي چاویز ګڼ شمیر نیوکو سره مخامخ و خو مهمه داده چې په یاد ولرو هغه هر وار په دموکراتیکه توګه ټاکل شوې وه،

هغه ټاکنې چې بين المللي څارونکو ازاده او منصفانه پيژندلې وې

د چاویز د مړېنې غميزه پداسې حال کې د هغه مرستیال نیکولاس مادورو، خپلو خلکو ته اعلام کړه چې سترگې یې له اوبنکو ډکې وې. هغه په سرطان باندې د چاویز اخته کیدل د هغه امپریالیستي دښمنانو پورې غوټه کړ. د امریکا دسفارت دوه نظامي اتشه یي د جاسوسې په تهمت له کاراکاس ځینې بهر کړل. مادورو چې خپله د ټولنې له کښتنې قشر ځینې راپورته شوی وه د بس چلونکي ځای څخه په مهمو پوستونو کې د چاویز په مرستیال بدل شو. په غوټه کړو موټو یې اعلان وکړ چې بولیوارې انقلاب به په ټول ځواک سره دوام کوي. هغه د خپل هیواد ټولو مسئولینو او خلکو ته په ډاگه کړه چې په ټینګ عشق او محبت به د ملي یووالي څخه ساتنه کوو. فوځ هم اعلام کړه چې د خپلې خاورې د ځمکنې بشپړتیا او خپلواکۍ څخه به ساتنه کوي.

چاویز د خپلې ۱۴ کلنې دورې په موده کې پدې بریالۍ شو چې د ټولنې له عادي وګړو څخه یو ټیم وروزی او مهمی څوکۍ ورته وسپاري. هغوی په کلنو، کلنو له چاویز سره یوځای د هغه د انساني او دموکراتیکو کړنلارو د عملي کولو لپاره د سر په قربانولو خپلې دندې او کارونه سر ته ورسول. اوس چې چاویز نشته، کیدای شي هیله مند اوسو چې دوی به د مادورو تر مشرۍ لاندې له چاویز څخه پر ځای پاتې شوې کارونو ته نوره هم په غوڅه توګه دوام ورکړي او د امریکا د نوکرانو د ورانکاریو مخه په قاطعیت سره ونیسي، اجازه ورنکړې چې دغه هیواد یو وار بیا د سپینې ماڼۍ دچور او لوټ په ډګر بدل شي.

چاویز د لاتینې امریکې د یو ځانګړې لار بنسود په توګه وښووله، که چیرې په بیوزلو خلکو تکیه وشي، کیدای شي په ډیر ستر زیر ځواک که هر څومره د انسان وژنې په پر مخ تللو جنګي ماشینو سمبال هم وې بریالیتوب تر لاسه شي او د خلکو برخه لیک ته بدلون په برخه کړي.

همدا ډول دا هم امکان لري چې ډیر ستر رهبران په ځینو شرایطو کې له ډیرو جدې اشتباه ګانو سره مخامخ شي. زما په آند د چاویز ډیره جدې اشتباه دایران «فقیه ولایت» فاشیستي رژیم سره د هغه له حد څخه وتلې نږدیوالي و. هغه داسې یو رژیم ته د دوستې لاس ورکړ چې په هیڅ ډول یې د هغه له فکر او ارمان سره نږدیوالي نه درلود بلکه دهغه په مقابل کې یې ځای درلود. هغه د اسلامي جمهورۍ انسان وژونکو سره په داسې ناوړه توګه روح او تن شوی وه چې د ایران د بد بخته

خلکو او ازادې غوښتونکو وژنه يي د منځنۍ پيړۍ د جلادانو په لاس له ياده وتلې وه. د ايران د زرگونو ښځو او مبارزو خلکو وژنه چې د احمدي نژاد- خامنه اي رژيم د انسان وژنې په قصابخانه کې شکنجه او اعدام کيږي هيڅکله په دفاع راپورته نشو. چاويږ د ايران د مترقي او روڼ اندو په وړاندې د ايران دموکراسۍ ضد، جهالت پيښه او دخلکو ضد اخندي رژيم سره دوستي او اتحاد دهغه څهره پيکه کړه. هغه د امريکا د امپرياليزم څخه له ژورې پوهې سره سره ونشو کړای د ايران د ديوصفته رژيم جوړجاړي چې د پردې تر شا له امريکا او لويديز سره تر سره کيږي پوه شي او درک يي نکړه چې ايراني اخندان، په ټوليزه توگه اسلامي بنسټپاله پوره ديرش کاله د دغه هيوادونو د استعماري استراتيژي لپاره په اسيا کې يو پاک اوصاف واټ و.

نشریات «حزب همبستگی افغانستان» را در کابل و ولایات از آدرس های ذیل بدست آورده می‌توانید:

کندز

جاده ولایت،
قرطاسیه فروشی محمد هارون

ننګرهار

شهر جلال آباد، چوک تلاشی،
مقابل گمرک کهنه
غرفه فروش اخبار و مجلات
جمیل شیرزاد

فراه

ولایت فراه، کتابفروشی عزیزی،
واقع ناحیه سوم، مقابل
لیسه نفیسه توفیق میر زایی

کابل

نماینده انجمن نویسندگان
افغانستان
جوار پارک تیمور شاهي
و

کتاب فروشی غلام نبی اشقري،
مکروریان سوم - مقابل بلاک ۱۱۲

بلخ

شهر مزار شریف، چهارراهی
بییهقی، پوسته خانه شهری
کتاب فروشی عبدالغفور عرفانی
و

چهارراهی بییهقی،
مقابل نشنل بانک پاکستان،
کتاب فروشی فیروز

نویسنده: فرزاد

جان پیلجر، گزارشگر باوجدان و نادر جهان



جان پیلجر خبرنگار و پژوهشگر متعهد استرالیایی، نویسنده شجاع و سازنده بیش از بیست فیلم مستند در باره رویداد های مهم جهان می باشد که از دهه شصت میلادی تا کنون نقش بسزایی در بی پرده ساختن خیانتها و پلییدی های مخصوصا دولتهای تجاوزگر امریکا و انگلستان ادا نموده است.

فیلم های مستند «نیکاراگوئه:

حق یک ملت برای زنده ماندن» (۱۹۸۷)، «سال صفر: مرگ بی صدای کامبوج» (۱۹۷۹)، «مرگ یک ملت، توطئه تیمور شرقی» (۱۹۹۴)، «برافراشتن پرچم و مسلح کردن جهان» (۱۹۹۴)، «پرداخت بها: کشتار کودکان عراق» (۲۰۰۰)، «اربابان جدید جهان» (۲۰۰۲)، «دزدیدن یک ملت» (۲۰۰۴)، «به نام عدالت» (۲۰۰۷)، «جنگ علیه دموکراسی» (۲۰۰۷)، «جنگی را که دیده نمی توانید» (۲۰۰۷) و غیره فیلم های مستند آگاهی بخش و روشنگر از تلاش های پیگیر او برای دفاع از عدالت و رنجبران جهان حکایت می کنند.

او در سال ۲۰۰۳ با ساختن فلم «شکستن سکوت: حقایق و دروغ های «جنگ علیه ترور»» اولین خبرنگار غربی بود که اهداف شیطانی جنگ امریکا و غرب در افغانستان را برملا نموده از جنایات تکانه‌دهنده آنان علیه مردم ما سخن گفت. درین فلم او مسلط ساختن دوباره آدمکشان «ائتلاف شمال» بر مردم ما را به جهانیان نشان داد و در گفتگو با قربانیان حملات وحشیانه امریکا در افغانستان از بیرحمی های هولناک اشغالگران پرده برداشت. او معتقد است:

«برای خبرنگاران کافی نیست که فقط پیام آوران خنثی باشند بدون اینکه برنامه های پنهانی‌ای که این پیام ها و افسانه ها را احاطه کرده اند درک کنند.»



جان پیلجر بیش از ده کتاب نیز تا حال منتشر نموده که هرکدام آثار ماندگاری اند که از آگاهی عمیق او از دسایس مخفی امپریالیستها در رویداد های جهان و از جانفشانی و وجدان بیدار او حکایت می کنند. او همیشه در آثارش از جعل پردازی‌ها و تحریف هایی پرده برمی دارد که دولتهای غربی زیر نام حقیقت آنها از طریق رسانه های جمعی به خورد مردم داده و بدینصورت بیشرمانه حقایق را در هاله‌ای از دروغ پنهان می کنند. نوام چامسکی، اندیشمند بزرگ و عدالتخواه امریکایی در باره جان پیلجر می گوید:

«در دورانی غالبا تیره و ظلمانی، کارهای جان پیلجر مشعل نور و هدایت

بوده است. حاصل پرتوافکنی وی بر حقایق، روشنگری هایی چندین و چندباره، و شجاعت و بصیرت وی همواره الهام بخش بوده است.»

هارولد پیتز، نویسنده معتبر و برنده جایزه ادبیات نوبل کارهای جان پیلجر را با این کلمات توصیف کرد:

«جان پیلجر بی‌باک است. او، با دقتی راسخ، حقیقت تلخ و کثیف را از زیر تلی از دروغ بیرون می‌کشد و همانگونه که هست بیان می‌کند.»

جان پیلجر تا کنون به خاطر کاوشگری‌های بی‌باکانه‌اش جوایز فراوانی بدست آورده است و از جمله دو نفری است که برترین جایزه‌ی روزنامه‌نگاری بریتانیا را دو بار از آن خود کرده است.

اخیرا ترجمه فارسی کتابی به قلم جان پیلجر تحت عنوان «اربابان جدید جهان» را مرور می‌کردم که یکی از درخشان‌ترین نمونه‌های ژورنالیسم تحقیقی و شهامت و تعهد در گزارشدهی را به نمایش می‌گذارد. این کتاب که در سال ۲۰۰۲ منتشر و به همت مهرناز شهابی و مهرداد (خلیل) شهابی به فارسی برگردانده شده، حاوی چهار جستار در مورد دروغ‌پردازی‌ها و نیرنگ‌های امپریالیستی در چهار نقطه جهان می‌باشد. او در مقدمه کتابش می‌نویسد:

«تلاش این کتاب روشنگری درباره گوشه‌هایی از این "نظم نوین" و اهمیت شکستن سکوتی است که پشتیبان قدرت‌های بزرگ و دسیسه‌های آنها، به ویژه "جنگ" (امریکا و متحدانش در افغانستان) است. این کتاب، مشتمل بر چهار جستار است...»

درین مقدمه، جان پیلجر با توضیح این امر که «در "عصر رسانه‌ها" نادانی معادل توانایی و کتمان حقیقت روال متعارف است»، به بحران رسانه‌ای در جهان و دورغپراکنی حاکم در مطبوعات پرداخته نتیجه می‌گیرد:

«غول‌های رسانه‌ای که با قدرتی بی‌سابقه، مطبوعات، تلویزیون، بنگاه‌های انتشاراتی، تولید فلم و پایگاه‌های اطلاعاتی را در تملک دارند، در رشد حکومت سرمایه‌داران نقشی محوری بازی می‌کنند. غول‌های رسانه‌ای، به گفته مجله تایم امریکا، "شبه دنیا"یی ساخته‌اند که در "زمان حال ابدی" به سر می‌برد: سیاست از طریق رسانه‌ها، جنگ از طریق رسانه‌ها، عدالت از طریق رسانه‌ها، و حتی سوگواری از طریق رسانه‌ها (مانند سوگواری برای درگذشت پرنسس دایانا، همسر مطلقه‌ی ولیعهد انگلستان). جا انداختن "اقتصاد جهانی" در اذهان عمومی مهم‌ترین پروژه رسانه‌ای این شرکت‌هاست.»

«ابشرکت‌های رسانه‌ای فرامیلتی - امریکایی و اروپایی - که منابع اصلی اخبار و اطلاعات جهان را تحت مالکیت یا مدیریت خود دارند، چنین اوضاعی را پیش برده و از آن پشتیبانی می‌کنند. این ابرشرکت‌های رسانه‌ای بخش اعظم "جامعه اطلاع

رسانی" را به "عصر رسانه ها" تبدیل کرده اند که فناوری شگفت آمیز و مدرن آن تکرار بی وقفه و مسلسل وار اطلاعات سیاسی "بی خطر" و مورد قبول "ملت سازان" را میسر ساخته است.»

او سیاست «جهانی شدن سرمایه» را مورد انتقاد قرار داده خانه خرابی اکثریت توده ها در کشورهای جهان سوم را به تفصیل برمی شمارد:

«ولی حقیقت این است که، در زیر این پوشش پر زرق و برق، "اقتصاد جهانی"، در واقع، جهانی شدن فقر است - جهانی که بیشتر مردمانش در طول عمر شان حتی یکبار هم تلفن نمی زنند و با درآمد روزانه کمتر از ۲ دالر زندگی میکنند؛ جهانی که، به علت عدم دسترسی به آب بهداشتی، روزانه ۶۰۰۰ کودک از بیماری دیفتری جان می دهند.»

«نظام غارتگری پیچیده و پیشرفته ای بیش از ۹۰ کشور را از سال های دهه ی ۱۹۸۰ به بعد، مجبور به اعمال برنامه های "تعدیلات ساختاری" کرده و به این ترتیب، شکاف بین دارا و ندار را به میزان بی سابقه ای عمیق تر کرده است. اتحاد چهار وجهی مسلط بر "سازمان تجارت جهانی" (ایالات متحده امریکا، اروپا، کانادا و جاپان) و اتحاد سه گانه ی واشنگتن ("بانک جهانی"، "صندوق بین المللی پول"، و "خزانة داری ایالات متحده امریکا") که حتی جزئی ترین جنبه های سیاست های دولتی در کشورهای در حال توسعه را کنترل می کنند، این شرایط ظالمانه را "ملت سازی" و "زمامداری باکفایت" نام نهاده اند.»

یکی از جستار های آگاهی بخش و تکان دهنده کتاب در باره «ماجرای انعقاد نطفه ی "اقتصاد جهانی" در حمام خونی است که جنرال سوهارتو را در سال های ۱۹۶۵-۶۶ در اندونزی به مسند قدرت نشانده.» قتل عام حدود یک میلیون تن در اندونزی («بزرگترین کشتار نیمه ی دوم قرن بیستم») توسط جنرال سوهارتو به همدستی مستقیم امریکا با موشکافی و در انطباق با اسناد غیرقابل انکار توسط جان پیلجر به تحلیل گرفته شده است و روشن می سازد که آنکشور چگونه تحت نام «جهانی سازی» مورد چپاول غارتگران غربی قرار گرفت. او با رفتن به درون جامعه اندونزی و همنشینی با مردم برپادرفته آنکشور حقایق هولناکی را از پس جلای ظاهری آنکشور برملا نموده در فلم مستندی به نام «اربابان جدید جهان» به دید جهان گذاشت و بعد در فصلی از این کتاب با جزئیات خیره کننده عرضه نموده است.

سیاستی که امریکا و غرب در اندونزی پیاده نمودند، در واقع جریانی بود که آنرا تا امروز در دهها کشور دیگر و منجمله افغانستان تکرار می کنند. چپاول و غارت ملتها، هجوم چپاولگران خارجی بر داشته های ملی کشور، سپردن قدرت به دزدان و آدمکشان حرفوی و

فاسد، غرق کردن ملتها زیر بار قروض، جهانی شدن فقر و فلاکت اکثریت جامعه، تبلیغات کرکننده و دروغین و وارونه نشان دادن فعالیت های ویرانگرانه شان و ...



در یکی از آخرین فلم های جان پیلجر به نام «جنگی را که دیده نمی توانید» به بهترین وجهی دسایس پنهان در پس «جنگ علیه ترور» فاش گردیده اند.

امروز افغانستان ما به مرکز نیرنگ ها و غارتگری های امریکا و غرب مبدل شده است و بیش از یازده سال است که زیر نام «کمک و همکاری» مصروف پرورش جنایتکاران و خاینان در وطن ما بوده اکثریت مردم فقیر ما را به سوی سیهروزی عمیق تر سوق می دهند. ازینرو مرور تجربه خونین سایر کشورهای تحت سلطه امریکا برای درک ماهیت واقعی سیستم جنگ افروز آنکشور حائز اهمیت فراوان است. بنا به خاطر آگاهی مردم ما، در نوشته بعدی می کوشم فشرده جستار این کتاب در مورد تجربه دردناک اندونزی را برای خوانندگان سایت حزب همبستگی افغانستان تهیه نمایم.

ویدیو های جان پیلجر:

<http://johnpilger.com/videos>

بقیه از صفحه ۹۸

شاخ به شاخ شدن قومندانهای ...

سال گذشته فهمیم خواست خیرمحمد تیمور را از حلقه دوستیمی های تالقان جدا نموده به جانب خود سوق دهد، این در شرایطی بود که خیرمحمد بخاطر قتل دونفر محکمه می شد. فهمیم به او یاد داد که مظاهره ای را ترتیب دهد که خواستار رهایی وی شوند تا بعد بتواند آنرا بهانه قرار داده کار نصب این جانی در پست قومندانی امنیه را عملی سازد. بعد از اینکه مظاهره ای در کلفگان راه افتید، زمینه رهایی خیرمحمد مهیا شد و او به قومندانی امنیه تخرار منصوب شد. اینچنین مظاهراتی که با به خدمت گرفتن اوباشان و به زور پول راه اندازی می شوند اکثرا در خدمت قومندانان چپاولگر بوده که گاهی از جانب ارگ نشینان بخاطر رسیدن به اهداف سیاسی شان از آن استفاده صورت می گیرد.

این دجالان با رذالت تمام میخواهند بر چوکی های مهم چنگ و دندان انداخته چه وقتی در مقام اند و چه وقتی از این کرسی به دور می شوند برای مردم عام مشکل و فاجعه می آفرینند.

پس از تلاش های مکرر برای گرفتن نظر ریاست جمهور در خصوص تقاضای این مظاهره کنندگان، مسوولان در این اداره حاضر به صحبت نشدند.

نویسنده: کاوه عزم

مردم ترکیه در برابر استبداد اخوانی برمی خیزند



چندین روز است که پایتخت و چندین شهر بزرگ ترکیه شاهد درگیری و تظاهرات خشماگین است که دولت بنیادگرای رجب طیب اردوغان را سراسیمه ساخته است. این اعتراضات زمانی آغاز گشت که دولت ساخت یک مرکز تجاری را در پارک گزی میدان تقسیم که همیشه مرکز اکسیون

های سیاسی و ضد دولتی بوده است زیر دست گرفت. یک ماه قبل نیز پولیس ترکیه کارگرانی را که می‌خواستند روز جهانی کارگر را در این پارک تجلیل نمایند با فیر گلوله متفرق و دهها تن را زندانی کرد.

پارک گزی به مردم آزادی دوست ترکیه سمبول مقاومت را دارد و اقدام به نابودی آن خشم شانرا برانگیخت. دولت به علت هراسی که از مبارزات مردمی و تجربه‌ی «بهار عربی» دارد سعی نمود این مکان را نابود کند اما به نظر می‌رسد که مستبدان حاکم روحیه مقاومت و ایستادگی مردم را کم گرفته بودند.

طی چند روز گذشته نیروهای امنیتی با استفاده از زور و گاز اشک‌آور و چماق به سرکوب تظاهرکنندگان پرداخته حدود ۱۷۰۰ تن را به زندان افکنده‌اند. اما باوجود سرکوب

وحشیانه پولیس، موج تظاهرات پرخروش تر و وسیعتر گردیده است و خواستهای شان نیز فراتر از اعتراض بر نابودی پارک رفته، اردوغان را به اسلامیزه کرده جامعه ترکیه و اعمال دیکتاتوری شخصی متهم نموده خواستار استعفای وی شده اند.



دولت اردوغان داد از اسلام می‌زند اما با فاشیست‌های صیهونیست این قصابان مردم مظلوم فلسطین در معامله‌های ننگین قرار دارد.

اکثریت تظاهرکنندگان را جوانانی تشکیل می‌دهد که با الهام از جنبش «اشغال وال استریت» با شعار «تقسیم را اشغال کنید» علیه دولت برخاسته‌اند. با آنکه دولت اعلام نمود که کار ساخت مرکزی تجاری در پارک گزی را متوقف می‌سازد اما این نتوانست جلو خیزش‌ها را بگیرد. در جمع تظاهرکنندگان پلاکارتی با کاریکاتور اردوغان دیده می‌شود که

زیرش نوشته‌اند «مردم به تو تعظیم نخواهند کرد».

رژیم ترکیه یکی از سرکوب‌کنندگان آزادی بیان و مطبوعات در سطح جهان می‌باشد. به گزارش «گاردین» درحالی‌که تمام دنیا اعتراضات مردم ترکیه را گزارش می‌دادند، تلویزیون آنکشور برنامه آشپزی پخش می‌کرد و روزنامه‌ها هم در برابر آن سکوت اختیار کردند. حال که شبکه‌های اجتماعی امکان سانسور گسترده اطلاعات را ناممکن ساخته‌است، اردوغان خشم‌اش را در برابر آن با گفتن اینکه «شبکه‌های اجتماعی مخرب‌ترین تهدید برای جامعه هستند» بیان نمود.

«عدالت و توسعه» به رهبری عبدالله گل و اردوغان یک حزب بنیادگرا و اخوان پرور است که از دهسال به اینسو با سرنیزه بر ترکیه حکومت می‌چلاند. این حزب با رسیدن به قدرت قانون اساسی را تغییر داد و تلاش دارد دستاورد‌های مردم ترکیه را که نتیجه مبارزات مردم و سنت سکیولاریستی آنکشور است نابود کرده جامعه را به قهقرا بکشاند چیزی که مخالفت‌های همگانی را در پی داشته‌است. این حزب به مثابه چماق استعماری امریکا، از حمایت خاص کاخ سفید بخاطر تبلیغ و نشر افکار بنیادگرایی در ترکیه و منطقه برخوردار است. اوباما طی سخنرانی‌ای در مورد نظام حاکم ترکیه گفته بود:

«حقیقت این است که نظام ترکیه، نظام دموکراتیک و دارای بیش‌ترین ارزش‌های اسلامی می‌باشد. این امر ترکیه را برای سایر کشورهای اسلامی الگو می‌سازد.»

امریکا که بنیادگرایی اسلامی را بهترین وسیله برای به زیر اسارت کشاندن کشورهای

اسلامی در نظر دارد، می‌خواهد ترکیه بنیادگرا را به مثابه یک رژیم ضدانسانی و مسموم کننده به دیگران الگو قرار دهد تا آسانتر بتواند آنان را همانند کشور ما به میدان غارت و زورگویی اش بدل بتواند.

بلندگوهای تبلیغاتی امریکایی نیز به بزرگسازي حزب منفور «عدالت و توسعه» مشغول اند. سی.ان.ان اردوغان را مرد سال ۲۰۱۰ ساخت و «نیویارک تایمز» در موردش نوشت:

«نخست وزیر ترکیه رجب طیب اردوغان برای نسل جدید نسبت به هر کسی دیگر مناسب است، زیرا وی به توافق اسلام با آزادی های فردی معتقد بوده و با حزب مستقل و رو به رشد خود برای خاور میانه جدید راهنما (الگو) می باشد.»

رسانه های امریکایی این حزب پاسدار جهالت اخوانی را در حالی می ستایند که احزاب مردمی و متمدنی ونزوئلا و سایر کشورهای امریکای لاتین را که حاضر نیستند در برابر قلدرمنشی امریکا سر تسلیم فرود آرند، احزاب ضد مردمی و مستبد می نامند، علیه آنان به زهرپراکنی مشغول اند و دستاورد هایشان را وارونه جلوه می دهند.

رژیم مرتجع ترکیه با جنبش های وسیع متمدنی و آزادیخواهانه ای مواجه است که بخشی بصورت مسلحانه علیه دولت می رزمند. زندانهای ترکیه مملو از اسیرانیست که به جرم ضدیت با دولت تحت شکنجه های ضدانسانی قرار دارند و بیشترین زندانیان را کردهایی



«ما حکومت فاشیستی نمی خواهیم»

تشکیل می‌دهد که در آن کشور از هرگونه حقوق انسانی محروم اند. شکنجه گاههای آن کشور همیشه صحنه مبارزه و مقاومت عناصر شرافتمندی است که به جرم نه گفتن به استبداد به زندان افکنده شده اند. سال گذشته هزاران زندانی کرد در چندین زندان آن کشور بصورت گروهی دست به اعتصاب غذایی زده خواهان ختم حبس انفرادی ۱۳ ساله عبدالله اوجالان رهبر اسیر حزب کارگران کردستان و خواستههای دیگری در دفاع از مردم مظلوم کرد شده بودند. این اعتصاب بعد از ۶۸ روز با درخواست عبدالله اوجالان در پیامی که از جزیره «ایمره آلی» فرستاده بود پایان یافت.

در حالیکه اعتصاب پارسال انعکاس وسیع در سطح جهان داشت و حتی گروه هایی از مردم در خارج از زندان به خاطر اظهار همبستگی دست به اعتصاب غذایی زدند، اما اردوغان به سبک هر دیکتاتور دیگر از رسانه ها اعلام نمود که فقط یک زندانی در حال اعتصاب غذایی بسر می برد و اوضاع عادیست!



زنان باشهامت ترکیه نقش فعالی در جنبش کنونی داشته در برابر خشونت وحشیانه پولیس ایستادگی می کنند.

در سال ۲۰۰۶ بزرگترین اعتصاب غذایی زندانیان سیاسی متعلق به چندین سازمان سوسیالیست و بخصوص DHKP/C در بیست زندان ترکیه راه افتاد که در نتیجه ۱۲۲ تن جان شانرا از دست دادند. این اعتصاب که سه ماه ادامه داشت با حمله جنون آمیز ارتش ترکیه به زندانیان و قتل عام ۲۸ زندانی به پایان رسید. دولت مستبد ترکیه در افغانستان ما نیز دستان

خونین دارد و به گروه های آدمکش و جانی کمک بیدریغ می رساند. یکی از این باندهای ضدملی چتلی خوار ترکیه جنبش اسلامی دوستم می باشد. دولت ترکیه در ضمن از طریق مکاتب «افغان-ترک» که در واقع فابریکه های اخوان سازی اند، گند بنیادگرایی را در وطن ما پخش می کند. این مکاتب که امکانات سرشاری بدست دارند، ممتازترین شاگردان را از سراسر افغانستان جمع کرده آنان را شستشوی مغزی می دهند تا از آنان اخوانی های مکتبی ای بسازند که مثل رهبران جاهل ساخت الازهر در آینده افغانستان را عمیقتر به سوی تاریکی و جهل و جنایت سوق دهند. اکثر جوانان درین مکاتب تا صنف دوازدهم تحت نظر معلمان ترکی که اکثرا فارغین لانه بنیادگرایی «الازهر» اند آموزش می بینند و بعد به ترکیه فرستاده می شوند که تا از آنان عناصر مسخ شده با افکار ضدانسانی مورد پسند استعمار تربیت شوند.

در اواخر مارچ ۲۰۱۳ خبری در رسانه ها پخش شد که دولت ترکیه چهل محصل از جمله

۲۴ دختر را جهت ادامه تحصیل به افغانستان فرستاده و اینان جذب پوهنتون کابل شده اند. تحصیل این محصلان ترک در پوهنتونی که از درس و تعلیم سالم در آن خبری نیست، بیشتر به فکاهی شباهت دارد و این ایده را تقویت می کند که آنان به مثابه «تبلیغی» های اخوانیزم ترکی جهت مسموم ساختن افکار جوانان ما به اینجا فرستاده شده اند. خیزش و ازخودگذری مردم ترکیه برای کسب حقوق شان و دفاع از ارزش های دموکراتیک و سکیولاریستی آنکشور باید برای مردم ما که بیش از هر ملت دیگری در چنبره توحش و سیاهی بنیادگرایی و امپریالیزم گیرافتاده اند درسی باشد. با اتحاد، مبارزه و ایستادگی همگانی می توان زورگوترین و مستبدترین قدرتها را وادار به عقب نشینی ساخت.

بقیه از صفحه ۱۰۸

خبردار: سازمان جاسوسی این. ایس. ای ...

امریکا با وجود داشتن ۱۶ سازمان جاسوسی باز هم قادر نیست که جلو حملات تروریستی را بگیرد. برای این دولت در حال فروپاشی که فقر، بیکاری، جنگ، فحشا، بیخانمانی... در آن به اوج خود رسیده و از آینده خود سخت در هراس است هر فرد را مظنون می شمارد و آن را کنترل می کند. سناتور تام کوبرن که در باره این. ایس. ای. تحقیق کرده هشدار داد:

«دردآور است که این مراکز ادغام داده ها که دیژائن شده بودند تا بعد از یازدهم سپتامبر در اشتراک گذاری اطلاعات کمک کنند، خود به بخشی از مشکل مبدل شده اند. به جای تحکیم تلاشهای ضد تروریستی ما، اینان معمولاً پول را به هدر دادند و بر آزادی های مدنی امریکاییان پا گذاشتند».

و دیوید روسین، نویسنده امریکایی دلیل ناکام بودن این اداره را به اینصورت تشریح می کند:

«در دنیای مرموز واشنگتن، هوشیارهای دروغین، جنرال هایی که جنگها را می بازند ترفیع داده می شوند و احمق هایی که نتوانستند جلو حادثه یازدهم سپتامبر را بگیرند "مدال آزادی" دریافت می کنند.»

نویسنده: همرمزم

احمد ظاهر، همپای زمانه خواند و بی بدیل ماند



درست ۳۴ سال از قتل احمد ظاهر گذشت، طی این مدت نه تنها احمد ظاهر کهنه و فراموش نشده بلکه طنین آوازش در قالب ترانه های مرغوب او را به ستاره ای بی غروب در آسمان موسیقی کشور ما مبدل ساخته که روز به روز به درخشش آن افزوده می گردد. از همینرو احمد ظاهر سرشناس ترین خواننده ایست که مرگ

نتوانست بین او و مخاطبانش فاصله ایجاد کند، شهرتش مرزها را درهم شکست و بیش از چهارده ترانه هایش بر زبان عام و خاص در حال گردش است.

احمد ظاهر متولد ۲۴ جوزای ۱۳۲۵، فرزند داکتر ظاهر صدراعظم دوران شاهی می باشد که در یک خانواده ی ثروتمند و اشرافی بزرگ شد. در دوران مکتب به موسیقی رو آورد و با استعدادی که داشت به زودی با خواندن چند ترانه در دوران مکتبش در لیسه حبیبیه،

به «بلبل حبیبیه» شهرت یافت و از همین لیسه فارغ و شامل دارالمعلمین شده که بعد از فراغت جهت فراگیری موسیقی رهسپار هندوستان گردید.

در توصیف و تمجید احمد ظاهر به تکرار بیشتر از سایر آوازخوانان گفته و نوشته شده، ولی آنچه در هاله‌ای از ابهام پیچ خورده و به گوشه‌ای متروکی از سوی حکام مستبد پرتاب شده است همانا بلند کردن فریاد عصیان و عاصی احمد ظاهر در برابر نابرابری‌های اجتماعی بوده که از حنجره‌ی هم دوره هایش و از پیشکسوتان موسیقی ما شنیده نشده است و تا هنوز کمتر کسی به آن توجه کرده و آن را سرمشق زندگی هنری خود قرار داده است. یگانه نوشته‌ای که تا اکنون به گوشه‌های پنهان ساز و سرود این خواننده پرآوازه اشارات موثق داشته و جایگاه احمدظاهر را بیشتر از پیش تسجیل کرده است «نیمه‌ی ممنوعه‌ی احمدظاهر» می‌باشد که در سایت «پیام زن» نشریه «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» درج است.

عجب صبیری خدا دارد!

اگر من جای او بودم

همان یک لحظه اول

که اول ظلم را می‌دیدم از مخلوق بی‌وجدان،

جهان را با همه زیبائی و زشتی

به روی یکدگر ویرانه می‌کردم.

عجب صبیری خدا دارد

اگر من جای او بودم

.....

معینی کرمانشاهی

احمدظاهر در برابر حاکمانی که موسیقی را هنر پست دانسته آن را به دیده حقارت می‌نگریستند و به هنرمندش «سازنده» خطاب می‌کردند قویا ایستاد و با تمام مخالفت‌های پدر که صدراعظم وقت بود به موسیقی رو آورد و این هنر را به جایگاه نسبتاً راستینش سوق داد. او با پشت کار، صدای گیرا و قریحه دلنواز در راه مدرن ساختن موسیقی کلاسیک افغانستان گام‌های آگاهانه و عملی برداشت و در اولین فرصت توجه همگان را به خود جلب کرد. وی با خواندن «آخر ای دریا» به رادیو افغانستان راه یافت که زمینه شهرتش را مساعد ساخت. او سفرهای هنری و سیاحتی به کشورهای گوناگون داشت که بر روح هنرجویش اثرگذار بود بنا با تاثیر از موسیقی پاپ، موسیقی شرق و غرب را با نوآوری آلات مدرن درهم ریخت و به افغانستان اهدا کرد.

احمدظاهر ناب ترین و بهترین غزل‌های دورانش را که هم از لحاظ مضمون و هم در فرم شعری جلوه‌های تازه و ساده‌ای در سطح شعر منطقه داشته از میان شاعران قدیم و معاصر همانند مولوی، حافظ، سعدی، عراقی، بسطامی، لاهوتی، فرخی یزدی، فروغ فرخزاد، سیمین بهبهانی، هـ. الف. سایه، رهی معیری، قادری، تورسون زاده و دهها شاعر نامدار دیگر منطقه برگزیده و گویاترین مصراع‌های آن را انتخاب نموده است. او اشعار شاعران زیادی را



نینواز (چپ) نقش مهمی در شکل گیری شخصیت هنری احمد ظاهر داشت.

با آواز گیرایش در دل کوچه ها و پسکوچه ها بر زبان مردم جاری ساخته و آنان را مخصوصا در افغانستان و تاجیکستان به گونه ی شیوا به معرفی گرفته است چنانچه یکی از شاعران مطرح تاجیک اعتراف می کند که ما شاعران معاصر ایرانی را از طریق آهنگ های زیبای احمد ظاهر شناختیم و آهسته آهسته با آنها نزدیک شدیم. علاوه بر آن، این احمد ظاهر است که برای اولین بار در افغانستان شعر نیمایی را که بنام شعر نو معروف است در قالب آهنگ های زیبا و عامه پسند می آمیزد و به

جامعه عرضه می دارد. «وای باران باران» از حمید مصدق، «عجب صبری خدا دارد» از معینی کرمانشاهی، «یاغی» از هوشنگ شفا، «پرکن پیاله را» از فریدون مشیری و... شهکار شاعرانی است که با صدای جادویی احمد ظاهر رونق تازه می گیرند، اشعاری که از زوایای اجتماعی و نوگرایی اهمیت ویژه ای دارند.

در مقاله یاد شده «نیمه ی ممنوعه ی احمد ظاهر» به خوبی به این نکته اشاراتی رفته است:

«احمد ظاهر شعر معروف "صبر خدا" از معینی کرمانشاهی را که تا به آن زمان از حنجره هیچ آوازخوانی (حتی در ایران) شنیده نشده بود، خواند. جالب است که تا امروز هم هیچ کسی جرئت خواندن "صبر خدا" را نکرده است؛ "زندگی آخر سرآید بندگی در کار نیست" ابوالقاسم لاهوتی و "کیست در شهر که از دست غمت داد نداشت" فرخی یزدی را با آهنگ های بسیار زیبایی سرایید؛ قسمتی از منظومه "ابی، خاکستری، سیاه" و "باران شیشه پنجره را شست" حمید مصدق و "یاغی" از داکتر هوشنگ شفا را سرود؛ "به داغ نامرادی سوختم" بهترین شعر خلیل اله خلیلی شاعر مرتجع، اخوانی و درباری را خواند؛ از بین صدها کار داریوش هنرمند آزادیخواه ایران "زندانی" او را انتخاب کرد؛ و...»

احمدظاهر تنها از اشعار کوبنده‌ی ابوالقاسم لاهوتی شاعر مبارز ایران ۱۴ قطعه را در قالب آهنگ های دلنواز به یادگار مانده است که شعر ذیل نمونه‌ای از آن است:

ز نـدگـی آخر سر آید بندگی در کار نیست
 بندگی گر شرط باشد زندگی در کار نیست
 گر فشار دشمنان آبت کند مسکین مشـو
 مـرد باش ای خسته دل شرمندگی در کار نیست
 با حقارت گر ببارد بر سرت بـارـان در
 آسمـان را گو برو بـارندگی در کار نیست
 گر که با وابستگی داران این دنیـا شوی
 دورش افـگن این چنین دارندگی در کار نیست
 گر بشرط پایکوبی سر بمـانـد در تن ات
 جان ده و ردکن سر افـکندگی در کار نیست
 ز نـدگـی آزادی انسـان و استقـلال اوست
 بهـر آزادی جدل کن بـندگی در کار نیست

احمد ظاهر بخشی از شعر «بیداد» فرخی یزدی، شاعر ستم ستیز و پرشور ایران را که در اوج استبداد شاهی علیه رضا شاه سروده است خواند که در جامعه بسته ما کمتر کسی از شدیداً سیاسی بودن این شعر آگاهی داشت و بیشتر آنرا شعر صرفاً عاشقانه می‌پنداشتند:

کیست در شهـر که از دست غـمت داد نداشت
 هیچکـس همـچـو تـو بیدادگـری یاد نداشت
 گوش فریاد شنـو نیست خدایـا در شهـر
 ورنـه از دست تـو کس نیست که فریاد نداشت
 خوش به گل درد دل خویش بـافغان مـی گفت
 مرغ بیـدل خبـر از حیلـه صیـاد نداشت
 عشق در کـوهکنی داد نشـان قـدرت خویش
 ورنـه ایـن مـایـه هنـر تیشه فرهاد نداشت
 جز بـه آزادی مـلت نـبود آبیـادی
 آه اگـر مملکتـی مـلت آزاد نداشت
 فقـر و بیچـارگی و خـون جـگر
 چه غمی بـود که این خاطر ناشـاد نداشت
 هـر بنـائی ننهـادند بـر افکار عـموم
 بـود اگـر ز آهـن، او پـایـه و بنیاد نداشت
 کـی تـوانست بـدین پـایـه دهد داد سخن
 فرخی گر بـه غـزل طبع خداداد نداشت

و یا شعر اندیشه برانگیز «یاغی» از هوشنگ شفا برای نخستین بار توسط احمد ظاهر به گوش مردم ما رسید:

بر لبانم غنچه‌ی لبخند پژمرده‌ست
نغمه‌ام دلگیر و افسرده‌ست
نه سرودی، نه سروری
نه هم آوازی، نه شوری
زندگی گویا ز دنیا رخت بر بسته‌ست
یا که خاک مرده روی شهر پاشیده‌ست
این چه آیینی؟ چه قانونی؟ چه تدبیریست؟
من از این آرامش سنگین و صامت عاصیم دیگر
من از این آهنگ یکسان و مکرر عاصیم دیگر
من سرودی تازه می‌خواهم
جنبشی، شوری، نشاطی، فریادهایی تازه می‌جویم
من بهر آیین و مسلک، کو کسی را از تلاشش باز می‌دارد
عاصی ام دیگر

.....

زندگی یعنی تکاپو
زندگی یعنی هیاهو

طی سالیان متواتر آوازخوانان جوان به تقلید از احمد ظاهر جیغ‌های زیادی زدند و یا گاهی به سروده‌های وی گلو تازه کرده، به همانگونه شقیقه ماندند و سر می‌جنباند



مقبره احمد ظاهر در جریان سگ جنگی تنظیمی
انفجار داده شد.

ولی به جایی نرسیدند
زیرا ابتکار و خلاقیت
«عاشقان سینه چاک»
احمد ظاهر تنها در تقلید
طوطی وار و سطحی
نگری از هنر و دمک
زدن به دربار جنایتکاران
خلاصه نمی‌شود بلکه
زهر کشنده‌ای را به نام
هنر موسیقی خورد ملت
می‌دادند که سالها به کار
آگاهگرانه و مبارزه‌ی
متداوم نیاز است تا
تصفیه کاری شود. اینان
از جنبه‌های مثبت و

خلاقیت هنری احمدظاهر فرسنگ ها فاصله دارند و ادعا شان از هنر پوچ محسوب می شود. احمدظاهر با تمام اشراف زادگی اش حس وطن دوستی و مردم خواهی داشت و علاوه بر اینکه به درگاه جنایت و جنایتکاران خلق و پرچم سرفرو نبرد برعکس علیه آنان نفرت و کینه بی پایان داشت. بدبختانه کسانی که تا دیروز برای رژیم قاتل احمد ظاهر و میلیونها انسان بی گناه دیگر ساز و سرود تهیه و سر می دادند با دیده درآبی و قیحانه خوانندهای وی را به فرمایش باداران تازه کار، فریاد می زنند که نهایت دردآور است.

احمد ظاهر با تمام موانعی که بر سر راه هنرش وجود داشت برای موسیقی افغانستان کارهای درخور تمجید و ماندگاری انجام داد. او اشعار توفانی را به آهنگ کشید که تا امروز از گفتن الفاظ بکرش زبان در دهان آوازخوانان قرصکی، «آهای با یک تن اتن کی می شود»، «آشتی میوه شیرین خداست»، «چای و چیلمی» و سایرین می سوزد.

با تاسف باید گفت همین که نام احمدظاهر به میان می آید، بدون اینکه به جنبه های بزرگ هنرش توجه شود فوراً جلوه هایی از دختربازی و می خوارگی اش برجسته و بزرگ می گردد زیرا رژیم قاتل و منفور کودتایی که جان احمد ظاهر را گرفت فقط با تبلیغات زهرآگین و ضد اخلاقی نسبت به احمد ظاهر خواست تا خشم و نفرت مردم را برای مدتی فرو نشاند و قتل احمدظاهر را که همه های در آن هنگام برپا کرده بود خاموش سازد. به تعقیب آن هر رژیم دیگری که بر گرده های مردم نصب شد در کنار هزاران هزار جنایتی که آفریدند آواز وی را جرم پنداشته و حتا لشکر جهل و جنایت تنظیمی گورش را منفجر ساختند تا مبدا زمزمه ای از او شنیده شود. حال آنکه هنر و دانش موسیقی وی همراه با سهمی که در این عرصه ادا کرده است را نمی توان به وزن اشتباهات حتا زنده اش به ترازوی قضاوت کشید.

فراموش نباید کرد که احمد ظاهر در خانواده ی ثروتمند با ناز و تنعم پرورش یافته و هنگامیکه «شهره شهر» شد در گرو اوضاع و شرایط فوق العاده ملوث و دوستان فراوان ولی ناخلفش به انحراف کشانیده شد. و اما در میان این همه دوستان نابکار و منحرف یاران خوب و استادان ورزیده ای نیز در کنارش بودند که در شکل گیری هنر و شخصیت هنری اش بی نهایت موثر بودند از آن میان می توان از فضل احمد ذکریا مشهور به «نینواز»، استاد ارمان، عبدالرحیم ساریان، ظاهر هویدا، ترانه ساز و... یاد کرد. وی در واپسین سالهای عمرش به ماهیت کثیف و فرصت طلبانه دوستان و اقارب هرزه اش که پایش را بار بار به کشمشک و جدال خانوادگی، بی شخصیت سازی، زندان و زولانه و سرانجام زمینه قتلش را مهیا نمود، پی برده بود. در مقابل، اثر و تلاش زنده یاد «نینواز» و سایر دوستان سالمش که هر کدام در درخشش احمد ظاهر نقش بسزایی بازی کردند قابل توجه اند، ولی جلادان در کمین نشسته با توطئه نزدیکانش مجال ندادند و او را در اوج شهرت سر به نیست کردند.

از آنجاییکه تا هنوز شعاع استبداد بر تمام امور زندگی ما سایه افکنده، آنانی که در راه خدمت به وطن و مردم گام نهاده و قابل تقدیر اند در این سرزمین نه تنها به جایگاه والای خود نرسیده بلکه همیشه در حاشیه رانده شده اند و فقط جنایت و جنایتکاری که عامل بربادی افغانستان اند به دیده تحسین و تمجید نگاه می شوند و جاده ها، اماکن، مراکز فرهنگی و هنری و بنام آنان تسجیل و تصویب می گردد.

از سایتهای دیگر

آخرین نطق آینده سالوادور رهبر دموکراتیک مردم شیلی



به تاریخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳، دولت سالوادور آینده، رئیس جمهور دموکراتیک و منتخب شیلی طی کوتادی خونین نظامی تحت رهبری جنرال آگوستو پینوشه که مستقیماً توسط «سی.آی.ای» حمایت و دیکته می‌شد سقوط داده شد. با سرنگونی دولت مرفقی شیلی، سه دهه تمام فاشیزم و ترور و کشتار بر شیلی سایه

افکند و هزاران آزادیخواه و دگراندیش زندانی و «ناپدید» شدند.

باوجود تلاش امریکا برای جلوگیری از محاکمه پینوشه، او بالاخره در سال ۱۹۹۷ به جرم جنایت علیه بشریت و فساد مالی بازداشت و تحت محاکمه قرار گرفت اما پیش از اعلان نتیجه محکمه در اثر بیماری در سال ۲۰۰۶ به زیاله دان تاریخ رفت.

در روز کودتا و در حالیکه کاخ ریاستی تحت بمباردهان نظامیان قرار داشت، آینده از طریق رادیو «ماخایه‌نس» که از مقر ریاست جمهوری پخش می‌شد آخرین نطقش را به گوش مردمش رسانید که باوجود دردناک بودنش از بسی جوانب الهامبخش و ستایش برانگیز است. از لابلای این نطق کوتاه می‌توان وجدان بیدار، روحیه ازخود گذری و تعهد یک رهبر راستین به نادارترین لایه های جامعه‌اش را حس کرد. ترجمه کامل آن را از «کتاب جمعه» به

سردبیری احمد شاملو عینا نقل می‌کنیم:

منبع: «کتاب جمعه»، شماره ۱۱، ۱۹ میزان ۱۳۵۸
ترجمه: ف - فریاد.

هموطنان!



آخرین عکس آکنده. او تا آخرین رمق در برابر
کودتاپچیان ایستادگی نموده جان داد اما تسلیم
نشد.

بی‌گمان این آخرین باری
خواهد بود که من با شما
سخن می‌گویم. نیروی هوایی
برجهای فرستنده پورتالس و
کورپوراسیون را بمباران کرده
است. کلمات من آکنده از
تلخی نیست اما سرشار از
ناامیدی و غبن است: این
کلماتی است که آنهایی را که
سوگند دروغ خوردند اخلاقاً،
محکوم می‌کند:

سربازان شیلی را، سر
فرماندهان افتخاری را، دریا سالار

مربو را که سرخود فرماندهی نیروی دریایی را اشغال کرده، آقای مندوزا، ژنرال قسی‌القلب
فرومایه - کسی که همین دیروز وفاداری خود را نسبت به دولت اعلام کرد و اکنون او نیز
خود را به سمت ژنرال فرماندهی پلیس ویژه شیلی منصوب کرده است.
در برابر چنین حقایقی، تنها می‌توانم یک چیز به کارگران بگویم: «من تسلیم نخواهم
شد!»

در مواجهه با تصمیمی تاریخی، در این برزخ، به‌خاطر وفاداری به خلق زندگی خودم را فدا
می‌کنم، و با اطمینان به شما می‌گویم که یقین دارم دانه‌هایی که به‌دست ما در وجودهای
شریف هزاران هزار شیلیائی کشته شده است هیچگاه از میوه بارآوردن باز نخواهد ماند.
نظامی‌ها نیرومند هستند، آنها قادرند مردم را به‌اسارت خود درآورند اما روند تکامل
اجتماع را نه با جنایت مانع می‌توان شد نه با زور.
تاریخ در کنار ما است و مردمند که آن را می‌سازند.

کارگران میهن من!

می‌خواهم از شما به‌خاطر وفاداری و صداقتی که همواره نسبت به من نشان داده‌اید
سپاسگزاری کنم. سپاسگزاری به‌خاطر ایمان و اعتمادی که به‌مردی دادید که تنها مفسر
آرزوهای بزرگ عدالت بود و در اظهاراتش احترام به قانون اساسی و حکومت قانون را وجهه



کودتاجیان نظامی نوکر امریکا هزاران جوان آزادیخواه شیلی را در اولین روزهای حاکمیت شان شکنجه و به قتل رسانیدند. یکی از قربانیان این جنایات ویکتور خارا آوازخوان مردمی و پرشور آنکشور بود.

هر دو قربانیان همان شرایط هستند، قربانیان همان افرادی که اکنون پشت سرشان در انتظار ایستاده‌اند تا قدرت خود را دوباره از طریق مداخلات بیگانه، برای ادامه دفاع از امتیازات و منافع عظیم شان به‌دست آورند.

بیش از همه روی سخنم با زن صبور سرزمین مان است، با زن دهقان که به‌ما ایمان داشت، با زن کارگر که بیش از حد انتظار کار می‌کرد، به‌مادر که از توجه عمیق ما به‌فرزندانش آگاه بود.

روی سخنم با اهل حرفه‌های آزاد است که چون وطن‌پرستان رفتار کردند؛ به‌آنها که



از کودتای خونین یازدهم سپتامبر ۱۹۷۳ شیلی به مثابه «یازدهم سپتامبر اول» نام برده می‌شود.

همت خویش قرار داد و به‌این تعهد پیوسته وفادار ماند.

در این لحظات نهایی آخرین چیزی که می‌توانم به‌شما بگویم این است که امیدوارم از این رویدادها بیاموزید: سرمایه خارجی و امپریالیزم همراه با ارتجاع فضای مناسبی برای نیروهای مسلح فراهم آورده است تا به سنت‌های مرسوم^[۱] خود پشت کنند؛ سنت‌هایی که ژنرال اشنایدر^[۲] آموزش داده بود و فرمانده آریا بار دیگر آنها را تصریح و تأکید کرده بود. آنان

تا چند روز پیش مبارزه را علیه شورشی که به‌وسیله اصناف حرفه‌ای اداره می‌شد ادامه دادند. این قشر از اصناف به‌وجود آمد تا از امتیازاتی که سیستم سرمایه‌داری که به‌شمار کوچکی از افراد بود، دفاع کند.

من با جوانان سخن می‌گویم، با آنها که سرود خواندند، با آنها که روح مبارزه‌جوی خود را به‌ما ایثار کردند.

من با انسان شیلیایی سخن می‌گویم؛ با کارگر، با دهقان، با روشنفکر، با آنان که شکنجه و آزار خواهند دید چرا که فاشیسم زمان درازی در وطن ما

زیسته است: در اعمال تروریستی، انفجار پلها و قطع خطوط آهن و خرابکاری در لوله‌های نفت و گاز.

نظر به سکوت کسانی که موظف به اجرای... (این بخش از گفته‌های آلوده، به جهت غرض انفجارها شنیده نمی‌شد). - تاریخ درباره آنان داوری خواهد کرد.

بدون تردید فرستنده ماخیه‌نس محکوم به سکوت خواهد شد و طنین آرام صدای من به گوش شما نخواهد رسید: این اهمیتی ندارد. اما شما به چند نظر شنیدن صدای مرا دنبال خواهید کرد؛ من همیشه با شما خواهم بود؛ دست کم در شما خاطره انسانی موقر و شایسته را که به همبستگی کارگران وفادار بود برجای خواهم نهاد.

مردم باید از خود دفاع کنند اما نباید قربانی شوند. مردم نباید به خود اجازه دهند که درهم شکنند یا از میان برداشته شوند، مردم نباید به خود اجازه دهند که تحقیر شوند.

کارگران وطنم!

من به شیلی و سرنوشت آن ایمان دارم. شیلیائی‌های دیگری خواهند آمد و بر این دقایق تیره و تلخ که خیانت در کار اعمال خویش است غلبه خواهند کرد. شما باید این را بدانید که دیر یا زود و خیلی زود خیابان‌های پهناور گشوده خواهند شد تا در آنها انسانهای آزاد برای ساختن یک جامعه بهتر رژه روند.

زنده باد شیلی!

زنده باد مردم!

زنده باد کارگران!

این آخرین حرف‌هایم است بی یقین فدا شدن من بیهوده نخواهد بود. من حتم دارم که این، دست کم درسی اخلاقی خواهد بود که خیانت، بُزدلی و جنایت را محکوم خواهد کرد.

زیرنویس‌ها:

۱- مقصود از سنت‌های مرسوم، عدم مداخله ارتش در سیاست است.

۲- ژنرال اشنایدر فرمانده ارتش شیلی که در ۱۹۷۰ به دست عوامل ارتجاع به قتل رسید.

لیکوال: فرزادا ژباړونکي: احمد فولاد

میرمن مارگرت ټاچر په ذلالت له دی نړۍ فنا شوه، لیکن ناوړه میراث یې لا تر اوسه وژونکې دی



په دی ورځو کې د انگلستان د پومپنی بنځینه وزیر مارگرت ټاچر چې د ۱۹۷۹م نه تر د ۱۹۹۰م کال پوری یې واک درلود، د مړینې خبر یې په خلکو کې د خوښۍ ولولې را وپارولې. که

څه هم یو خوا د نړۍ تر ټولو ناوړه شخصیتونو لکه ډیویډ کمرون، هنری کسینجر، ټونی بلیر، گورباچف، لڅ والسا، آنګلا مرکل، فرانسوا اولاند، اوباما روپرډت مرداک او داسی نورو هغه «فولادینه میرمن» بولې او ستاینه یی کوي بل خوا د انگلستان زیارکښان هغه د بدمرغۍ پیل ګڼی او رټیږي.

د انگلستان او نړۍ غوره شوی خپرونې هڅه کوي چې میرمن ټاچر ته انساني بڼه ورکړي. د انگلستان دولت دمعمول پرته د ۱۵ میلیونه ډالرو په لگښت د هغې د جنازې مراسم تر سره کړل. لیکن د انگلستان خلکو د مرګ د خبر په اوریدو سره سم ډلې ډلې واټونو ته راووتل او د خوبسۍ نه یې په اتنې لاس پوری کړو او نوموړی د کارګرانو سره په ظالمانه چنل او په نړیواله کچه باندې په جنایتکاره سیاستونو ورتړله. په لسګونو زره کسان د انگلستان، اسکاټلنډ او ایرلنډ په مختلفو ښارونو کې چې د « ټاچریزم » څخه ډیر کړیدلی ؤ د هغې په غبرګون کې پلاکارتونه پورته کړل او په لاریونونو یې لاس پوری کړو.



ټاچر د افغانستان له بنسټپاله ګوندونو ملاتړ وکړ او د هغوی استازی یې په خپل دفتر لندن کې وستایل.

بیوزلو او زیارکښانو خپل دغې دښمن پر وړاندې جدې غبرګون ښکاره کړ، دولت مجبور شو چې د دغه مراسمو د امنیت لپاره ۴۰۰۰ زره پولیس او ۷۰۰ کسه امنیتي پرسونل ځای پر ځای کړي، په داسې حال کې چې د پل سنت په کلیسا کې د ګډون والو ټول شمیر یوازی ۲۷۰۰ تنو ته رسیدو. په دی لړ کې څو تنه اعتراض کوونکي د پولیسو لخواه ونیول شول.

ټاچر د پانګونې نوی لیبرال او یا د محافظه کار انقلاب د ډلې پرمخني استازې وه، چې

تر نن ورځې پوری نه یوازې د بډایه هیوادونو بیوزله بلکه ټول مستعمرات یې د ویجاړۍ او غلامۍ کندنې ته بوتلل.

د هغې د ډیموکراتیک ضد نوی لیبرال سیاست اصلی ځانګړتیاوې د دولتي تصدیو خصوصي کول، ټولنیزو چوپړتیاؤ را کمول، د روغتیا یې او ښوونیز نظام طبقاتي کول، په ټولنه کې د کارګران د نقش راکمول په خاطر په کارګري سندیکاو باندې یرغل، د زیارکښو معترضینو ټکول، د طبقاتي توپیرونو ډیروالی، جګړه او پوځیتوب او ... چې پایلو یې د انگلستان ټولنه او نړۍ د ویجاړۍ او نیستي کندنې

ته واچوله. د نړۍ روان پانگه ایز کړکيچ د دی انسان ضد سیاستونو منطقي پایله ده.



«دنگ دانگ، شیشکه مړه شوه»

تاچر د سوږ جنگ په اړدو کې واک ته ورسیده او د رونالد ریگان سره یو ځای د نړۍ په کچه ارتجاعی او جنایتکاره سیاست یی ولوبولو او وینې څښونکې، جنایتکاره او دیکتاتور رژیمونو څخه یی ملاتړ

وکړو. زموږ د هیواد د بدمرغیو یو لامل هم میرمن تاچر او ریگان گڼل کیږي. هغوی د دی لپاره چې خپل روسي رقیب ته ماته ورکړی په بیشرمی سره یی افغانان په خپلو وینو ولبول. دوی د خپلو موخو لاس ته راړلو په موخه په ناوړه، جاهله او انسان خوړونکې بنسټپاله ډلو باندې پانگونه وکړه او د روسانو پر وړاندې زموږ د خلکو د مقاومت لوری بدل کړو. د بنسټپاله گلبدين، رباني، سیاف و... گوندونو ته د بی کچې ملاتړ او بی کچه پیسو او پوځي تجهیزاتو ورکولو زموږ هیواد یی په مافیا او نړیوال تروریزم بدل کړو.

تاچر خپله په ۱۹۸۱ کال کې پاکستان ته سفر وکړ او د هغه هیواد پوځي دیکتاتور جنرال ضیاالحق یی په خپله برنامه کې شریک کړ او سیمه یی بنسټپالنې او جهالت لور ته بوتله. هغی د خپلو افغانو بنسټپالو سره هم ولیدل او خپل ملاتړ یی تری اعلان کړ چې په پایله کې د وسلو، مهماتو او ډالرو سیلاب د انسان وژونکو بنسټپالو جیبونو ته توی شو.

مسعود خلیلي د افغان بنسټپاله جنایتکارانو چوپړ په ۱۶ اپریل ۲۰۱۳ کې بی.بی.سی ته وویل: «په پاکستان کې د افغان مجاهدینو څخه د میرمن تاچر ملاتړ زموږ لپاره یو ښه زیری او یوه نوی تگلاره وه.»

که څه هم دغه ملاتړ د انگلیس او امریکا د گوداگیانو دپاره د خوښۍ لامل شو، لیکن زموږ د خلکو لپاره د ویجاړۍ، وژنې او گډوډې زنگ و چې په میلیونونو افغانان یی ووژل او زموږ هیواد یی د جهالت او بنسټپالنې په اور کې ډوب کړ چې هیواد په کورنې جگړې کې رابښکیل او د منځنۍ پیرۍ ځناوړه طالبان، القاعده او

د امریکا او ناټو هیوادونو یرغمل کړو. د ټاچر په مړینه په واقعیت کې د افغانستان جنایتکاره اخوانې مشرانو خپله نیا د لاسه ورکړه.

ټاچر د ایران او عراق په جگړه کې د صدام حسین څخه خپل ملاتړ اعلان کړو او پوځي امکانات یې نوموړی دیکتاتور ته برابر کړل. هغی د شیلی هیواد انسان وژونکي جنرال پینوشه څخه خپل ملاتړ وکړو، د نژادی توپیر ضد اتل نلسن ماندلا یې «تروریست» ونومو او پر وړاندې یې د سویلي افریقا اپارتاید رژیم څخه ملاتړ وکړو، په ۱۹۸۲ کال کې د ارجنټاین د مالویناوس د ټاپوگانو د مالکیت په سرخوڼې جگړې ته مخه وکړه او د بی گناه خلکو د وژلو لامل شوه، د خلیج په جنگ کې هم لاس درلود چې د یو میلیون عراقیانو ژوند یې واخیست، لیکن په وروستیو ورځو کې د چارو څخه په استعفا ورکولو اړ شوه.

په انگلستان کې د زیارکېسانو پر وړاندې بیرحمانه سیاست په درلودلو نوموړی د «فولادین میرمن» په نوم شهرت پیدا کړو. هغې په واقعیت کې د هیواد د زیار کېسانو په وړاندې جنگ پیل کړو او د هغوي لاریونونه یې په وحشیانه توګه وځپل چې د بیساری اقتصادي کړکېچ لامل شو.



په انگلستان کې ټولنیزې بی انډوالې زور واخیست او د کارګرانو په ځانګړې ډول په شمال کې د کانونو د کارګرانو غوسه یې راوپاروله او په یو موټي لاریون یې لاس پوری کړو. لیکن هغی د دوي پر وړاندې تر وروستۍ شیبې پوری د پولیسې تاوتریخوالي

کله یې چې د ټاچر تابوت وړو، خلکو د اعتراض په ډول د هغی جنازی ته شا کړه او د هغی پر ضد ناری وهلې.

کار واخیست چې په پای کې په ۱۹۸۴ کال کې قحطی هغوي تسلیمۍ ته اړباستل لیکن د نوموړی سره یې کړکې په زړه کې ځای ونیو. د کانونو د کارګرانو پر وړاندې بیرحمې د دی لامل شوه چې په زرګونو کارګران خپل کارونه دلاسه ورکړي او د

خپلو ټولو حقونو څخه بې برخه پاتې شي. په انگلستان کې د تاجر پانگه ايز سياست چې د لږه کيو په چوپړ کې ؤ، لږ تر لږه د دريو ميليونو کارگرانو د بيکارۍ او د يو ميليون ماشومانو د بيوزلۍ لامل شو.

ډيويد هاپر چې په اتيايمه لسيزه کې د کانونو د کارگرانو مشر و او دامهال اوويا کلن دي او د تاجر د مړينې خوښې لمانځې د «سکای نيوز» ټلويزيوني شبکې ته يې داسې وويل:

«زموږ لپاره تر دې مهاله دا تر ټولو غوره زبريدنه وه. زه خوښې لمانځم. هغه يوه بې رحمه ښځه وه چې د شمال د کانونو ټولنه يې له منځه يوړه. هغه د هيواد د کارگرانو لپاره لوی ناوړين و. ليکن د ډيويد کامرون د کابينې د بډايه کسانو پشان ځينې هغه خوښ لرې... تاجر د هتلم او د دويم نړيوال جنگ لا زيات زيان زموږ ټولنې ته اړولې. موږ څرنگه کولای شو چې داسې چا ته درناوې وکړو.»

د ليورپول د فوټبال د ټيم پلويان هم د هغې ډلې څخه ؤ چا چې د تاجر مړينه په ترڅو شعارونو بدرگه کړه. دغه کرکه د هيلزبورو د لوبغالي د پيښې څخه اوبه څښې، دغه پيښه په ۱۹۸۹ کال کې د ليورپول او ناتينگهام فورسټ ټيمونو تر منځ د نيمه پايلوبې په لړ کې رامنځ ته شوی وه. په دغه ورځ د وگړو د شمير زياتوالي او د پوليسو نيمگړتياوې د دې لامل شوي چې نظم گډوډ شي او ۹۶ کسان خپل ژوند دلاسه ورکړي او د ۷۶۶ څخه زيات کسان چې ډيری د ليورپول د ټيم پلويان ؤ ټپيان شول، دا هغه ناوړين و چې د تاجر د دولت پر وړاندې د خلکو غوسه لا زياته کړه.

تاجر د ايرلنډ د خلکو پر وړاندې هم د يو بيرحمه واکمن په څير چلند وکړو. په ۱۹۸۱ کال کې د ايرلنډ لس تنه خپلواکي غوښتونکو مشرانو د انگلستان په زندان کې د نه خوړلو په اعتصاب لاس پورې کړو د هغوي يواځينې غوښتنه دا وه چې د سياسي زندانيانو په توگه د وپيژندل شې نه د جنايتکارانو په توگه. دغه اعتصاب ۵۰ ورځو ته وغځيد ليکن ميرمن تاجر د کوم خواخوږي پرته د تير په څير هغوي جنايتکار ونومول او د هغوي غوښتنو ته يې هيڅ پام ونه کړو تر څو هغوي خپل خوړ ژوند د لاسه ورکړو.

د دې دغه چلند په شمالي ايرلنډ کې د نښتو او تاوتریخوالي لامل شو چې د تاجر په امر په مرميو ځواب شو چې بې شميره بې گناه خلک په کې مړه شول. تاجر د دې پر ځای چې د شمالي ايرلنډ پيښه په سوله ايز ډول حل کړي، د هغه جنايتکاره باندونو سره يې لاس يو کړو کوم چې د انگلستان د څارگرۍ ډلې لخوا

بې مالې ملاتړ کیدو او داشان یې د هغه ځای د آزادي غوښتونکې په وژلو لاس پوری کړو.

د تاجر د پیر دولتې تروریزم دومره کرکجن و چې د تیر کال په دسامبر میاشت کې د هغه هیواد لومړی وزیر ډیویډ کامرون دی ته اړ شو چې په ۱۹۸۹ ام کال کې د تاجر په حکم د ایرلنډی وکیل پت فینوکین د هغې د کورنۍ پر وړاندې د



تاجر د افغانستان د خلکو راتلونکي د ضیال الحق فاشیست په ولکه کې ورکړ ترڅو د بنسټپالو کړیو پر روزنه زمونږ هیواد دغو ننګونو سره مخ کړي.

پولیسو په وسیله د وژل کیدو څخه بخښنه وغواړي. کامرون سربیره پر دی د نلسن ماندلا څخه هم په دی خاطر چې تاجر هغه تروریست نومولې و بخښنه وغوښتله.

د تاجر څخه را پاتې خونړی او شوم میراث دا په ډاګه کوي چې یوازی د ښځو سیاسي ګډون د خلکو په ضد او استعماري دستگاه کې که څه هم په لوړه کچه وي هیڅ کله نشي کولای چې د ښځو په وړاندې توپیر، جنسي نابرابری او په ټولنه کې د سړو واکمنۍ را کمه کړي. د تاجر ویجاړونکې سمون د انگلستان او تړلې هیوادونو ښځې د بیوزلې او نیستې کندې ته وغورځولې. همدا علت و چې په انگلستان کې د سړو په پرتله ډیرو ښځو د تاجر د مړینې په خوښې کې ګډون کړی و.

تاجر که څه هم په ذلالت له دی نړۍ فنا شوه، لیکن د هغې ناوړه میراث لکه بیوزلې، نیستي او جنگ چې په ټوله نړۍ یې سوری کړی لاتر اوسه د خپل شو ټولنو او هیوادونو څخ قربانې اخلي.

گزارشها

اگر نسل زباله ها آگاه و متشکل شوند....



کابل بیشترین آسیب جنگ های سی و پنج سال اخیر را به خود دیده است. شهریان کابل هنوز هم در کابوس وحشتناک دوران بگیر و ببند خادی های وطنفروش، جنگ های خاینانه تنظیم های جنایتکار و شلاق و دُرّه طالبان فاشیست به سر می برند و نگران آینده خود هستند. ویرانه های بجا مانده از مستی تنظیم ها در این شهر و چهره های تکیده و غمزدهی شهروندانش، هنوز هم حکایه از زخم ها و رنج های عمیق آن روزگار را در خود دارد.

چند روز قبل گذرم به منطقه «ارزان قیمت» کابل شد. وضعیت اسفبار تعدادی از کودکان زباله ها مرا واداشت تا این یادداشت مختصر را برایتان بفرستم:

وضعیت زندگی عده ای از باشندگان منطقه ارزان قیمت کابل تفاوت چندانی با زندگی مغاره

نشینان ولایت بامیان ندارد. بیکاری و فقر باعث شده تا کودکان خانواده ها از رفتن به مکتب محروم بمانند و تمام روز در زباله ها سرگردان باشند تا چیزی برای خوردن و آهنگاره و کاغذ برای فروش بیابند.

بلال فرزند نعیم می گوید:

«تنها راه برای زنده ماندن خودم و سه عضو فامیلم جمع آوری زباله هاست.»
 موارد استفاده از این زباله ها را از وی پرسیدم گفت:

«آن زباله هایی که از بقایای مواد خوراکی خانواده های پولدار و یا گندیده هایی که دکانداران به یک گوشه یی از دشت می اندازند مثل نان قاق، بقایای میوه جات و ترکاری را شستشو داده و می خوریم. آن چیزهایی که از بقایای پوشاک مردم است پوشیدنی ما می شود مثل بوت های فرسوده، چپک های کهنه، پتلون و پیراهن هایی که مردم آن را دور می اندازند. باقی زباله ها مثل کارتن و پلاستیک و چوب را برای سوخت و دیگر ضروریات استفاده می کنیم.»

چرا به این روز افتادید؟ آیا کسی دیگر و یا راه دیگر برای آماده کردن ضروریات زندگی تان ندارید؟

«نه، خانواده ما مدت هجده سال است که از لغمان کوچ کرده و در ارزان قیمت زندگی میکنیم. در دوران جنگ های تنظیمی خانه ما زیر گلوله باران حزب اسلامی گلبدين قرار گرفت و ویران شد. پدرم با خواهر کلانم با اصابت گلوله راکت، معیوب شدند. من نه ساله بودم که بالاخره پدرم فوت کرد. خواهرم همان قسم معیوب مانده و هر روز بار دوش تر میشود. مادرم مریض است. همسایه ها میگویند او سل (توبرکلوز) دارد. ما هیچ امکانات (پول) نداریم تا مادرم را به داکتر ببریم و تداویش کنیم. من تنها نان آور فامیل هستم. تا واسطه نداشته باشی حتی اندک ترین کارها هم گیرت نمی آید. تنها راه زنده ماندن ما اینست که در زباله ها بگردیم چون ضروریات اولیه زندگی ما مثل لباس، نان، سوخت و دیگر چیز ها بدون پرداخت پول از آنجا بود می شود. من مدت یک و نیم سال گدایی کردم ولی بعدها چون تعداد گداها زیاد شده رفت، آن کسب را هم رها کردم. فکر کردم همین زباله جمع کردن شاید ما را از گرسنگی حتمی نجات دهد. مادرم همیشه می گوید، از این زندگی مرگ خوبتر است. ولی چه کار کنیم.

سال گذشته هنگامیکه افراد دولتی در کوچه ما آمدند و گفتند لیست فقرا را می گیرند تا برایشان کمک بیاورند. لیست ما را گرفتند ولی دو ماه بعد دیدیم تمام کمکها به کسانی داده شد

که وضع شان نسبت به ما خوبتر بود»

سلماء، بهار، بلال، خیرالله و... اینها تنها گدایان و زباله جمع کن های این محل نیستند. مثل آنان میلیون ها کودک این وطن مثل گل های در حال پریز شدن هستند.

امروز از برکت حضور اشغالگران و حاکمیت مشتی دزد و خاین بر سرنوشت مردم ۵ میلیون کودک افغان از تحصیل محروم هستند؛ از هر پنج کودک افغان، یک کودک قبل از پنج سالگی جان خود را از دست می دهد؛ از یک میلیون معتاد افغان ۲۵۰۰۰۰ آن کودکان هستند؛ ۲ میلیون کودک بعلت فقر و یا تنها نان آور خانه بودن به کار های شاق مشغول هستند؛ از ۹ میلیون هموطن ما که زیر خط فقر زندگی می کنند، اکثر شان اطفال هستند؛ اکثر کودکان افغان بعلت فقر و ناداری دچار سوءتغذی بوده از تربیت سالم، تفریح و سرگرمی مناسب و ورزش محروم هستند و به شدت مورد خشونت خانوادگی قرار می گیرند؛ از طرف زورگویان و جنگسالاران در معرض آزار جنسی و تجاوز قرار دارند؛ به منظور باجگیری به گروگان گرفته می شوند؛ به خاطر قاچاق، سؤاستفاده های جنسی و استفاده از اعضای بدن شان اختطاف می شوند؛ از طرف فاشیستهای مذهبی طالب برای عملیات انتحاری با فریب مورد استفاده قرار می گیرند و هزاران مصیبت دیگر.

مبارزه برای دفاع از حقوق فقرا و نجات وطن از چنگ اشغالگران تنها با یکی دو کتاب خواندن و از آن نقل قول پراندن؛ سایت های انترنتی به رنگ های سرخ و سبز از خارج و یا داخل ایجاد کردن؛ هفته پنج شش روز را مصروف زندگی حقیر و بیهوده خود شدن و تنها یکی دو روز آن هم در لفظ و یا در سطح نوشته بصورت امانتور انقلابی بودن و انرژی خود را هدر دادن؛ با درد های مردم نیامیختن و از دور و با بی تفاوتی نظاره گر مرگ تدریجی مردم بودن؛ دشمن عمده و غیر عمده را نشناختن و در سطح کوچه و بازار بر یکدیگر تاختن و تا مرز پولیسی گری پیش رفتن؛ مجادلات شخصی پیش پا افتاده و بیگانه از درد و خواست مردم راه انداختن و از آن برای خود مشغولیت ایجاد کردن؛ بخاطر ارضای شهوت خودخواهی، به گذشته ی خود نازیدن، خود را ناف زمین و زمان دانستن و دیگران را به هیچ گرفتن؛ با حقارت و فرومایگی لافیدن و تو از من و من از تو تقدیر کردن؛ خلاصه نمونه های بسیار منفی ارائه کردن و به اینصورت تعدادی از روشنفکران ناآگاه و از دنیا بی خبر را بدآموز ساختن و از راه بدر کردن نه تنها درد این مردم و وطن مداوا نمی شود، بلکه فقط و فقط آب در آسیاب دشمن ریختن است و بس.

کافیست همین مدعیان خدمت به مردم یکبار به خود زحمت داده، از برج عاج خود پایین آمده و به خم و پیچ کوچه های فراموش شده وطن و مردم نظری بیافکنند، شاید اندکی بخود بیایند و دریابند که فاصله بین تئوری پردازیهای انترنتی و روشنفکرانه شان با حقیقت موجود در جامعه به چه اندازه عمیق است.

یک راه وجود دارد: ترس و محافظه کاری را از خود دور نمودن، با صداقت و اراده آهنین در برابر دشمن ایستادن و خود را در توفان کارزار مردم انداختن، آنان را آگاهی دادن و بسیج نمودن و به راه درست هدایت کردن. تنها درینصورت است که می توان بلال ها را از دنیای زباله ها به دنیای انسانی رهنمون شد و از آنان با آگاهی دهی و بسیج آنان کاخ های ستمگران را بر سر خود و راهبان شان ویران کرد.

گزارشها

تظاهرات خشماگین مردم فراه در برابر قتل صراف توسط منسویین اردوی ملی



به تاریخ ۷ ثور ۱۳۹۲ دو تن از منسویین اردو ملی به نام های رامین ولد محمد آقا مسکونه ولسوالی گلبهار ولایت پروان و عبیدالله ولد عبدالله مسکونه ولایت پنجشیر، با یک صراف کم سرمایه به نام محمد قدیم ولد فضل احمد که در برابر مارکیت صرافیه ولایت فراه یک دکه صرافیه دارد معامله می کنند. آنان مبلغ بیست هزار دالر را از نزد وی خریداری کرده به او می گویند با ما به لواء بیا که پولت را بپردازیم. این دو تن با صراف سوار بر موتر رنجر اردوی ملی می شوند و به سمت لوا

حرکت می کنند. در مسیر راه در نزدیکی دهنه یک کوه آنان صراف را با ضرب گلوله به قتل رسانده جسدش را به یک شیله می اندازند و با پولش فرار می کنند. بعد از چند ساعت اقارب محمد قدیم از لادرک شدن او نگران شده به جستجو آغاز

می‌کنند. وقتی به لواء مراجعه می‌کنند به آنان گفته می‌شود که دو تن از منسوبین اردوی ملی برآمده‌اند و از آنان خبری نیست. بعد برایشان گفته شد که آندو در ولایت هرات دستگیر شده‌اند.

مردم فراه که از موارد پیاپی جنایت و کشتار در ولایت شان به ستوه آمده‌اند به روزهای ۸ و ۹ ثور به رسم اعتراض دکان‌ها را بند و بازار را مسدود نمودند و تا سه روز جنازه را دفن نکرده خواهان سپردن قاتلان به اقارب مقتول شدند. معترضین سه روز پیاپی با خشم تمام انزجار و نفرت خود را از دستگاه فاسد دولتی ابزار داشته در قدم نخست خواهان محاکمه سریع و علنی قاتلان شدند. آنان در ضمن علیه والی فراه شعار داده خواهان برکناری وی و محاکمه شخصی قوماندان لواء گردیدند.

مردم و اهل کسبه فراه اعتراض داشتند که والی فراه جز اینکه در چهار دیواری خود را محفوظ نموده بیش از یکصد نفر بادی گارد خاص او را نگهداری مینمایند نه به غم مردم است و نه به فکر خدمت. در مدت ۸ الی ۹ ماهی که وی به این سمت منسوب شده کار مثبتی انجام نداده است. او برای حفظ جانش جاده عمومی را که راه‌های شفاخانه ملکی، لیسه ابونصر فراهی، مکتب متوسطه نمبر یک، مکتب شیعی لیسه، ریاست معارف و ... از آن می‌گذرد از چوک ولایت الی انتهای احاطه ولایت مسدود نموده که با این کار مردم را با مشکلات فراوانی مواجه نموده است.

سر انجام در اثر پافشاری مردم، اعلان گردید که قاتلان را همراه با هیئتی از هرات به فراه انتقال می‌دهند. همان بود که ساعت ۹ صبح دوشنبه، ۹ ثور ۱۳۹۲ هر دو قاتل را به ریاست امنیت ملی فراه تحویل دادند که در تحقیقات ابتدایی هر دو به جرم شان اعتراف نموده‌اند. هیئت مذکور نیز در صحن ولایت با مردم دیدار نموده برای شان اطمینان دادند که مجرمین را مجازات خواهند کرد.

گفته می‌شود که از میان قاتلان، رامین دریور و عبیدالله بادیگارد زلمی «نبرد» قومندان لوای دوم پیاده مربوط قل اردوی ۲۰۷ ظفر بوده ضمناً از اقارب نزدیک وی می‌باشند.

مردم در تقاضاهای خود اعلام داشتند تا مجرمین در ظرف یک هفته باید به اشد مجازات محکوم گردید این حکم بالایشان عملی گردد. ولی از آنجائیکه در افغانستان زور و پول و واسطه پادشاهی و حاکمیت می‌نماید بعید به نظر می‌رسد که این قاتلان به سزای شان برسند. گذشت زمان روشن خواهد ساخت که با خون این جوان بی‌گناه چه معامله‌ای صورت خواهد گرفت. تجارب گذشته نشان داده است که مسایل اینچنین که پای زورمندان و تفنگسالاران در آن دخیل باشد، به آسانی زیر زده شده عدالت قربانی امیال شوم یک مشت جنایتکار و خاین می‌گردد. در بین مردم فراه شایع شده است که قاتلان حمایت قسیم فهمیم را باخود دارند.

گزارشها

رگبار نیروهای مرزی رژیم سفاک ایران به دهها زحمتکش افغان

صبح جمعه، ۲۰ ثور ۱۳۹۲ حدود ۳۰۰ تن از مردم غریبکار و زحمتکش از مناطق مختلف افغانستان بخاطر کار و کسب لقمه حلال راهی ایران بودند. در مرز افغانستان و ایران در پوسته‌ی «پشمیکه» که مربوط ولسوالی جوین ولایت فراه می‌باشد در یک معامله با قوماندان تولی پشمیکه بنام لعل محمد، فی کارگر پنجاه هزار تومان رشوه جور آمد می‌کنند تا آنان را سالم به ایران انتقال دهند.

این قوماندان که به «لالک سیاه» مشهور است و از جمله دزدان و رهنان پولیس سرحدی منطقه محسوب می‌گردد، به کارگران می‌گوید که با ایرانی‌ها جور آمده است و آنان بدون دردسر می‌توانند وارد آنکشور شوند. اما زمانیکه آنان وارد خاک ایران می‌گردند از دو سمت مورد تیرباران شدید ماشیندارهای نیروهای امنیتی رژیم آدمکش ایران قرار می‌گیرند. یکی از شاهدان عینی که زخمی می‌باشد می‌گوید که او جسد ۱۰ تن را دیده است که شهید شدند. از جمله مجروحان این حادثه ۱۸ تن توانسته اند به خاک افغانستان برگردند که در شفاخانه مرکزی فراه بستری اند.

یک مسوول شفاخانه فراه تایید نمود که ۱۸ نفر زخمی و یک نفر کشته به شفاخانه مرکزی فراه انتقال داده شده اند که از جمله وضعیت ۱۰ تن شان وخیم بود که به جاهای دیگر منتقل شدند.

تعدادی از زخمیان این حادثه که هنوز در شفاخانه مرکزی فراه تحت مداوا قرار دارند:

عبدالمنان ولد هستی، ۱۵ ساله
عزت الله ولد عبدالعزيز، ۱۶ ساله
سیف الدین ولد محی الدین، ۱۹ ساله
امام الدین ولد بهاولدین، ۲۲ ساله
ولی جان ولد تور جان، ۱۸ ساله
سیدظفر ولد سید کاظم، ۲۲ ساله
محمد جان ولد محمدخان، ۱۶ ساله
محبوب ولد خنجر، ۱۲ ساله

از سرنوشت ۲۷۱ نفر دیگری که کشته، مجروح و یا در اسارت دولت ایران اند هنوز معلومات دقیق در دست نمی باشد. سخنگوی والی فراه به رسانه ها گفته است که آنان برای انتقال شهیدان این حادثه تلاش دارند.

سگان شکاری رژیم آخندی ایران کوچکترین ارزشی به حیات افغانها قایل نبوده و بارها بصورت وحشیانه مردم مظلوم ما را در مرزهایش به قتل رسانیده اند و دولت فاسد و مزدور کرزی نیز همیشه بر تمامی این جنایات رژیم پلید «ولایت فقیه» ایران چشم می بندد.



تعدادی از زخمیان این حادثه در شفاخانه ولایتی فراه

گزارشها

داستان پرپر شدن بیوه های افغان توسط تروریست های عرب



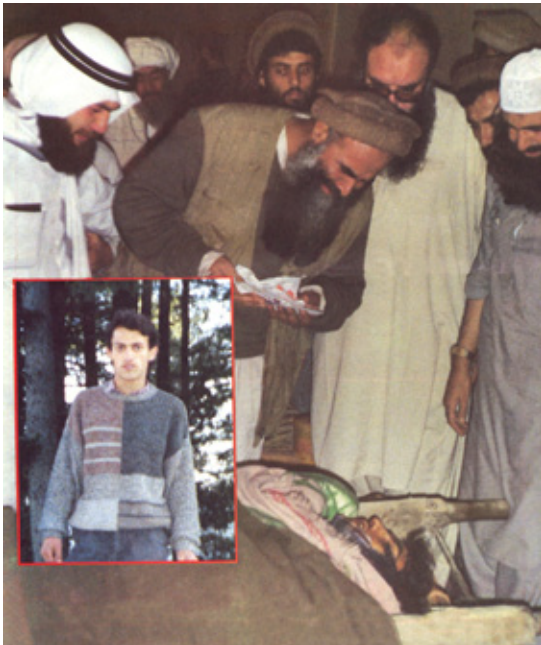
از روابط تنگاتنگ باند سیاف با وهابی های عرب، دریافت پول سرشار از آنان، پناه دادن به تروریست های عرب و منجمله اسامه بن لادن در افغانستان توسط شخص سیاف و دیگر چاکری های حزب «اتحاد اسلامی» همیشه در مطبوعات به شکل آشکار سخن رفته است. اما یک جنبه خیانت این باند در

برابر مردم و بخصوص زنان ما که به فراموشی سپرده شده پیشکش بیوه زنان مظلوم جنگی افغانستان توسط این گروه جنایتکار به عربها و بی سرنوشت ساختن آنان است.

جنگ مقاومت ضدروسی مردم ما با بیوه شدن صدها هزار زن همراه بود. اکثر این زنان برای حفظ جان و فرار از جنگ با کودکان شان به پاکستان مهاجر شده در کمپ های دوزخ آسا تحت اداره باند های منفور بنیادگرا و از جمله حزب اسلامی و اتحاد اسلامی جابجا گردیدند. یکی از این کمپ ها در جهانگیرآباد باجور موقعیت داشت که صدها زن بیوه قتل عام وحشیانه دولت مزدور روس در کرهاله کنر را در خود جا داده بود و به کمپ بیوه

ها شهرت یافته بود.

کمپ دیگری خاص بیوه های جنگی در ناصرباغ پشاور بود که حدود سه هزار زن بیوه در آن زندگی میکردند. این زنان معصوم از یکسو نفقه آوران خانواده خود را از دست داده با کودکان شان آواره شده بودند، از جانب دیگر طعمه هوسرانی و پست فطرتی باند‌های بنیادگرا و بخصوص حزب اتحاد اسلامی سیاف، قرار میگرفتند. سیافی ها این بیوه ها را شکار کرده به بهانه های مختلف به عربهای زنباره و جاهلی که زیر نام «جهاد» به افغانستان و پاکستان سرازیر شده بودند پیشکش می کردند که جریان این شرفباختگی ها در آلمان در رسانه های جهان انعکاس یافته بود. در کنار وهابیون سیافی، سلفی های تحت رهبری جنایت



سیاف بر جنازه تروریست های عرب گریست، اما بر بیوه های افغان خیانت نموده آنان را با مرگ تدریجی مواجه ساخت.

پیشه‌ای به نام جمیل الرحمن (مشهور به مولوی حسین) نیز در این رذالت بیشمارانه دست داشتند.

رادیو بی.بی.سی. به تاریخ ۲۴ سپتامبر ۱۹۸۹ گزارشی در باره وضعیت بیوه های معصوم کمپ ناصرباغ پخش نمود که بخش هایی از آن را در ذیل نقل می کنم تا نسل جوانی که از گذشته مکدر و خاینانه این تیکه داران «جهاد» بیخبر اند آگاهی یابند:

«این بیوگان درمانده اکنون ناگزیر با چهره دیگری از تهیدستی و عدم اطمینان زندگی می کنند. چهره‌ی بهره کشی جنسی. مردان بخصوص مردان کشورهای عربی آنها را فریب می دهند و به حباله نکاح خود در می آورند.

اما این مردان پس از چند هفته زندگی و بهره بری جنسی آنها را ترک می کنند و بیوه امید بسته و از اردوگاه خسته را در گوشه‌ی مسافرخانه‌ای بی پناه و تنها باقی می گذارند و او در می یابد که ازدواج معجزه آسا و رهاننده، جز صیغه کوتاه مدت نبوده است. بسیاری از بیوه های جنگی سعی دارند از نو با کسی

ازدواج کنند. با کسی از زاد و بوم خودشان اما متأسفانه بسیاری از پسران و مردان در جنگ کشته شده اند و تنها دام مردان عرب برای بهره بری جنسی است که سر راه آنان باز است.

بیوه های جنگی در اردوگاه آوارگان کمترین محل و ارزش را دارند. آنان نمی دانند اگر جنگ هم تمام بشود، چه بر سرشان خواهد آمد. غم و نگرانی و نگهداری از بچه ها و آینده نامعلوم، بسیاری از آنان را به آستانه جنون کشانده است.

شوهران این بیوه ها همه در جهاد کشته شده اند اما نظم و نظامی در کار نیست که از آنان نگهداری کند. خانواده های آوارگان در اردوگاه های پاکستان از طرف مقامات پاکستان و گروه های امداد بین المللی پس از آنکه نامشان توسط سر فرماندهان یکی از هفت حزب مجاهدین که در پشاور هستند به ثبت برسند، مقرره ی ماهانه و جیره غذایی دریافت می کنند. اما تنها مردان مجاز هستند که ثبت نام کنند و از این مزایا برخوردار شوند. بیوه ها که بیشتر شان فرزند هم دارند، غالباً بجز جیره غذایی هیچگونه کمک دیگری دریافت نمی کنند. بنا بر این پاره ای از بیوه ها برای دیگران رخت شویی و دوزندگی می کنند. اما این کار هم از طرف ملاهای مجاهدین منع شده زیرا سبب می شود که آنها با مردان برخورد پیدا کنند. چندی پیش بعنوان مجازات، بیوه هایی که نپذیرفتند دست از کار بکشند و در خانه بنشینند، خانه های شان به آتش کشیده شد.»

این بی ناموسی در برابر زنان افغان در جریان جنگهای خابنه کابل نیز ادامه یافت. تروریست های عربی که در کنار سیافی ها می جنگیدند، اسیران زن را مورد تجاوز جنسی قرار می دادند.

یک تاکسی ران در کابل (نامش محفوظ) که خود مدتی توسط سیافی ها گروگان گرفته شده بود، چشمدید خود را این گونه بیان کرد:

«سیاف در منطقه خوشحال خان مینه از کانتینرها به عربها خانه میساخت و زنانی را که در جنگ غنیمت میگرفت یا زنان بیوه که شوهران خود را در جنگهای بین تنظیم ها هفتگانه و هشتگانه از دست داده بودند؛ به آنان تحفه می داد و در بدل بیک های پر از ریال و دالر می گرفتند».

چندی قبل در یک جرگه قومی در ننگرهار، یک قومندان سابق بلند شد و اعتراض کرد که جنگسالاران حاکم در آنجا زنان را از پشاور قاچاق نموده برای بهره برداری جنسی امریکایی ها در پایگاه های شان در آن ولایت تقدیم می کنند و در بدل آن پول هنگفت

بدست می آورند. جنایت علیه زنان افغانستان توسط جهالت پیشگان بنیادگرا کماکان ادامه دارد اما فریاد زنان مظلوم ما شنیده نمی شود. بنیادگرایان چاکرپیشه با کارنامه سیاه شان ثابت کرده اند که همه غلامان پول و مقام اند و در برابر آن ایمان و شرف می بازند و سرنوشت بیوه های جنگی را نیز در اینچنین معامله های ننگین به بازی گرفتند. استیو کول در کتابش «جنگ ارواح» از شهزاده ترکی الفیصل رئیس سابق سازمان جاسوسی عربستان سعودی نقل می کند:

«هرگاهی که با سیاف و یا دیگر قومندانهای افغان ملاقات می کردم قبل از آغاز صحبت همیشه کتابچه چک بانکی ام را در دست داشتم».

گری شرون، از ماموران سابق و کارکشته سی.آی.ای. در افغانستان که بعد از یازدهم سپتامبر مسئولیت رسانیدن بسته های دالر به رهبران ائتلاف شمال را به عهده داشت، در کتابش تحت عنوان «First In» جریان پرداخت پول به سیاف را چنین شرح می دهد:

«زمانی که بسته های نوت صد دالری را که قبلاً در یک پلاستیک شفاف پیچانیده بودم روی میزی که در وسط اتاق جا داشت گذاشتم، سیاف با یک حمله برق آسا پول را از روی میز برداشت و برای مدت کوتاه با چشمان از حدقه برآمده به آن خیره شد و بعد آنها را به یکی از همراهانش پرتاب نمود».

علی الرغم هجوم «ائتلاف جهانی» و قطعات نظامی «آیساف» در افغانستان اوضاع هنوز بحرانی تر شده و کشور ما از بی ثباتی، نا امنی، جنگ و زورگویی تفنگسالاران و حامیان قلمی شان کماکان رنج می برد؛ اختلافات ملیتی، قومی، منطوقی، مذهبی و لسانی وحدت ملی کشور را خدشه دار ساخته است؛ هنوز هم اکثریت مردم خود را مصون احساس نمی کنند بخصوص زنان که با دردناکترین تخطی های حقوق بشر در اشکال گوناگون آن روبرو هستند؛ کتله های وسیعی از مردم ما علی الرغم مقاومت و جانبازی شان با دادن بیش از یک میلیون قربانی، نه نان و سرپناه مناسب دارند و نه از آموزش، صحت و سایر سهولت های اولیه زندگی بهره مند هستند.

از برنامه «حزب همبستگی افغانستان»

نویسنده: فرزاد

تبعیض و حشتناک سیستم قضایی امریکا در برابر سیاهان



به تاریخ ۳۰ می ۲۰۱۳ تعدادی از رسانه های امریکا گزارش دادند که سمت وارد، یک فرد بینوای سیاهپوست به خاطر دزدیدن یک پارچه گوشت از مغازهای در ایالت تگزاس امریکا به ۵۰ سال حبس محکوم گردید. ۵۰ سال حبس برای دزدیدن چیزی که فقط ۳۵ دالر ارزش داشت.

اما در قضیه دیگری در نوامبر ۲۰۱۲ در ایالت

اوکلاهوما، تایلر ایلر، جوان ۱۷ ساله سفیدپوست در حین رانندگی در حال نشه با درختی تصادم نموده دوست ۱۶ ساله اش را کشت. قاضی جزای او را چنین اعلان کرد: تا دهسال باید هر یکشنبه به کلیسا رفته برای قتل غیرعمدی طلب آمرزش نماید!

مقایسه این دو مورد، عمق بیعدالتی و برخورد نژادپرستانه در سیستم قضایی امریکا را به نمایش میگذارد.

در محاکم امریکا بطور سیستماتیک در تطبیق قوانین، در برابر سیاهپوستان تبعیض آمیز برخورد صورت میگیرد. اخیرا یک گزارش سنای امریکا نشان داد که از دسامبر ۲۰۰۷ الی سپتامبر ۲۰۱۱ افراد سیاهپوست نسبت به سفیدپوستان در جرایم مشابه به حدود ۲۰ فیصد حبس های طولانی تر از سوی محاکم محکوم شده اند.



مایکل سکولنک در سایت «گلوبل گرند» به تاریخ ۱۰ اپریل ۲۰۱۳ به شرح این موضوع میپردازد که تعداد زندانیان سیاهپوست امریکا امروز بیش از تعداد بردگان در سال ۱۸۵۰ میباشند. با داشتن ۲.۳ میلیون زندانی، او امریکا را «بزرگترین زندانبان جهان» مینامد:

سمت وارد سیاهپوست برای دزدیدن بسته گوشت به پنجاه سال زندان محکوم شد اما تایلر ایلرد سفیدپوست به خاطر قتل یک جوان محکوم گردید که تا دهسال هر یکشنبه به کلیسا رفته طلب آمرزش نماید!

«هیچ دلیل عاقلانه‌ای نمیتواند استدلال کند که یک جامعه میتواند به حیاتش ادامه

دهد وقتی از هر نه کودک پدر یکی آنان در زندان بسر میبرد. این وضعیت کنونی سیاهان امریکاست، در مقایسه با سفیدها که از هر ۵۷ کودک پدر یکی شان در زندان است.»

درحالیکه سیاهان ۳۰ فیصد جمعیت امریکا را تشکیل میدهند اما ۶۰ فیصد زندانیان در آن کشور سیاهپوستان اند. یکی از هر سه سیاهپوست امریکایی در طول عمرش مرز زندان را میچشد.

در امریکا اکثر سیاهپوستان به جرایم مرتبط با مواد مخدر به زندان افکنده میشوند درحالیکه سازمان دیده بان حقوق بشر طی گزارشی به تاریخ ۲ مارچ ۲۰۰۹ با استناد بر آماری که از اف.بی.آی بدست آورده به «اختلاف نژادی» در ادارات تنفیذ قوانین مواد مخدر اعتراض نمود:

«نزدیک به سه دهه میشود که سیاهان با میزان بالاتری نسبت به سفیدها به اتهام مواد مخدر بازداشت میشوند، با آنکه با نسبت تقریبا مساوی در قانون شکنی سهیم اند.»

دونالد والکس، پروفیسور در پوهنتون حقوق جورجیا طی مقالهای نژادپرستی حاکم در

سیستم قضایی امریکا را به باد انتقاد گرفته میگوید:

«در سراسر تاریخ ما، ویروس نژادپرستی سیستم عدالت جنایی امریکا را ملوث ساخته است.»

دونالد والکس شرح میدهد که حتی پرآوازه ترین رهبران سیاهپوست امریکا شلاق بیعدالتی و زندان را شخصا تجربه کرده اند. او بطور نمونه از محمد علی کلی و جک جانسون مشت زنان سیاهپوست و مارتین لوتر کینگ رهبر بزرگ جنبش «حقوق مدنی» امریکا مثال میآورد که هرکدام به اتهامات بیپایه به زندان انداخته شده اند:

«در ۲۳ سپتامبر ۱۹۶۰، مارتین لوتر کینگ به خاطر یک تخلف جزئی ترافیکی در منطقه دیکالپ بصورت مسخره به ۱۲ ماه زندان محکوم شد با آنکه حداکثر ۶ ماه کیفر در یکچنین موارد مجاز بود. او حتی بیش از حد محکومیتش را در زندان دولتی جورجیا گذشتاند.»

در سال ۲۰۰۸ مجله «امریکای امروز» نظرخواهی ای راه انداخت که طی آن اکثریت اشتراک کنندگان به وجود گسترده تبعیض نژادی نسبت به سیاهان در آنکشور اذعان نمودند. از جمله ۷۸٪ سیاهان به این نظر بودند که مورد تبعیض قرار میگیرند. البته نابرابری نژادی در امریکا تنها محدود به قضای آنکشور نمیشود و در تمامی عرصه های زندگی همه گیر بوده یکی از مسایل عمده اجتماعی را تشکیل میدهد. از نظر امکانات مالی و رفاهی نیز سیاهان با شرایط بدی روبرو اند. بطور اوسط درآمد یک خانواده سفید ۲۰ برابر درآمد خانواده سیاهپوست است.

برخورد پولیس در برابر سیاهان وحشیانه بوده و همیشه اعتراضات و کمپاین های وسیع مخالفان راسیزم در امریکا را در بر داشته است. فقط طی سه ماه اول سال ۲۰۱۲، پولیس امریکا ۳۰ تن از سیاهان را بقتل رسانیده است.

امریکایی که ادعای رفع نژادپرستی داشته پیمایی کشورهای دیگر را زیر نام «حقوق بشر» و «دموکراسی» با اشغال و بمب مورد تجاوز قرار میدهد، خود برخورد غیرانسانی و وحشتناک در برابر سیاهان را به نمایش میگذارد. به چند نمونه دردناک توجه کنید:



لوئیز تایلر

لوئیز تایلر فقط ۱۶ سال داشت که به جرم آتش زدن «پوینر هتل» در ایالت تکزاس در سال ۱۹۷۰ دستگیر گردید جرمی که او همیشه آنرا انکار نمود. بعد از گذشتادن بیش از چهل سال در زندان، در اوایل ۲۰۱۳ به علت «نبود مدارک

کافی» و «نبود شاهد عینی» از زندان رها گردید. او در حالی از جانب قاضیان سفیدپوست ۲۸ بار به حبس ابد محکوم شده بود که گزارشهای اولیه گواهی میدادند که در آنروز مصروف کمک به زخمیان آتش سوزی بود.



کورنیلیوس دوپری

کورنیلیوس دوپری، مرد سیاهپوست دیگرست که به جرم تجاوز جنسی و رهنزی در سال ۱۹۷۹ به هفتاد سال زندان محکوم شد، اتهامی که همیشه آنرا رد نموده بود. بالاخره در اثر تلاشهای سازمانی به نام «پروژه بیگناهی» و آزمایش دی.ان.ای، او بیگناه ثابت شده بعد از گذشتاندن حدود سی سال زندان رها گردید. مومیا ابوجمال، روزنامه نگار و مبارز سرشناس عضو جنبش «پلنگان سیاه» از سال ۱۹۸۱ تا حال به اتهام واهی قتل یک افسر پولیس به اعدام محکوم شده در زندان بسر میبرد. کارزار جهانی دفاع از ابوجمال باعث شده که دولت امریکا اعدام او را به تعویق بیناندازد.

کلیرنس لی براندلی سیاهپوست دیگرست که به اتهام تجاوز جنسی و قتل در سال ۱۹۸۱ به مرگ محکوم شد درحالیکه شواهد کافی در مورد محکومیتش وجود نداشت. بالاخره در اثر اعتراضات وسیع به محاکمه غیرعادلانه او و اظهارات یک قاضی مشهور که گفته بود «هیچ مورد دیگری به این حد سناریوی تکان دهنده پیشدروزی نژادی را به نمایش نگذاشته است» دوسیه او بازبینی و بیگناه شناخته شد. او بعد از گذشتاندن نه سال در انتظار اعدام رهایی یافت.

طی چند دهه گذشته، هرچند تعدادی از سیاهپوستان به پست های کلیدی دولت امریکا رسیده اند و حتی باراک اوباما به مثابه نخستین رئیس جمهور سیاهپوست به کاخ سفید راه یافت، اما از آنجاییکه او و امثالش چون کاندولیزا رایس، کولین پاول، اریک هولدر و غیره عمدتاً نمایندگان انحصارات بزرگ امپریالیستی و پاسدار منافع طبقات حاکم و سیستم انگلی موجود اند، کوچکترین بهبودی در وضعیت اقلیت سیاهپوست آنکشور که هنوز هم تحت ستم های گوناگونی حیات بسر میبرند رونما نگردیده است. حتی گفته میشود که تبعیض در دوران اوباما تشدید یافته است.

استبداد در سیستم قضایی نسبت به سیاهان در حالی بیداد میکند که لوی سارنوال امریکا اریک هولدر خود یک سیاهپوست است. این میرساند که آنچه ماهیت افراد را تعیین میکند نه رنگ پوست و قوم و قبیله بلکه افکار و دیدگاه هایشان است. سیاهپوستان امریکا به رهبران بزرگ و عدالتخواهی چون لوترکینگ و تشکیلات مبارزی چون «پلنگان سیاه» نیاز دارند تا از زیر بار ستم و استبداد رهایی یابند.

گزارشها

شاخ به شاخ شدن قومندانهای خونریز جمعیتی در تخار



خیر محمد تیمور و آغاگل قطغنی دو قومندان شریر
تخار که به جان هم افتیده اند.

چندین روز می شود که
تخاصم و اختلافات میان
دو قومندان بدنام جمعیتی
بخاطر غصب کرسی
قومندانی امنیه ولایت
تخار باعث مسدود شدن
راه کلفگان و بدخشان و
تعطیل دکانها و کار و بار
شده که زندگی را بر مردم
تخار و بدخشان تنگ و
دشوار ساخته است.

در این اواخر خیرمحمد تیمور مشهور به «چریک» قومندان امنیه تخار از وظیفه اش
برکنار و به جایش آغاگل قطغنی که در گذشته شاروال تالقان بود؛ تعیین شد. با این تبدیلی،
«چریک» اوباشان خود را جمع کرده دست به تظاهرات زدند و راه مواصلاتی تخار و بدخشان
را مسدود کرده، بازار و مارکیت را بسته اند تا بر مقامات فشار بیاورند که او پس بتواند این
کرسی پر درآمد را به چنگ گیرد.

چریک و قطغنی هردو از قومندانهای خونریز حزب جمعیت و از افراد خاص فهیم

هستند که در چور، چپاول، غارت، قاچاق و اختطاف دست بالا دارند و با استفاده از زور و مقام شان زمینه تجارت سیاه باند فهیم را بسوی تاجیکستان مهیا می سازند.



عبدالحنان مشهور به حاجی آغاگل قطغنی از جمله قومندانان شریر احمد شاه مسعود در تخار بود. او از حاضرینش های ملا ودود یکی از قومندانان مشهور جمعیت اسلامی بود. وقتی ملا ودود همراه با یازده تن از قومندانان مطرح جمعیت اسلامی توسط سیدجمال حزبی در سال ۱۳۶۸ در تنگی فرخار به قتل رسید، آغاگل جانشینش گردید که با گذشت زمان به حاجی آغاگل قطغنی شهرت یافت. آغاگل طی حاکمیتش چه در دوران «جهاد» و چه منحیت شاروال تالقان بدون مبالغه هزاران جریب زمین ملکیت های دولتی را فروخته به دارایی قارونی دست یافت. او ۲۵ دربند حویلی مجلل دارد که هرکدام بیشتر از نیم میلیون دالر ارزش دارند. کلکنیک

خیرمحمد «چریک» با شاه ولی الله ادیب والی بدخشان که هردو از چهره های بدنام باند فهیم اند

ها، سرای ها، تانک تیل ها، موتر فروشی ها و صدها جریب زمین آبی دوفصله مشهور در شهر تالقان مربوط به حاجی آغا گل است. در سالهایی که مسجد جامع تالقان اعمار می شد پول اعمار آن از دکان داران و افراد جمع آوری می شد که مبالغ درشت آنرا همین فردی که حال به پست قومندان امنیه تعیین شده به جیب زد. آغا گل تقریباً نصف باغ زراعت تالقان را که صدها جریب زمین می شود و در کنار گولایی باغ موقعیت دارد نمره بندی و به فروش رساند. او ضمناً قاتل صدها انسان بی گناه است که در بی رحمی و قساوت شهرت خاص دارد. در منطقه تحت تسلط اش زندان های شخصی، شکنجه گاه، و سیاه چالها داشت که مخالفین را در آنجا جزا می داد. او بخاطر حفاظت جانش صدها تن اوباش مسلح را نگه داشته که پول اعاشه آنان را از دولت می گیرد.

از جانب دیگر خیرمحمد تیمور، پیرمحمد خاکسار، عبدالله بیگ پسران مطلب بیگ، پیرم قل، و یکتعداد از قومندان ازبک زبان شورای نظاری اتحادیه ای تشکیل داده اند و خواستار حق از به اصطلاح تاجیکان حاکم در تخار هستند و وقتی تغییر و تبدیلی هایی در پست های مهم دولتی صورت می گیرد این موضوع را بهانه قرار داده زیرنام اینکه گویا به حق مسلم ازبک ها تعرض صورت گرفته است مردمان بی خبر را جمع نموده دست به اعتراض خشونت بار می زنند و از اوضاع استفاده سیاسی می برند. این درحالی که هیچ جناح اینان از مردم مظلوم ازبیک و تاجیک نمایندگی نمی کنند و سه دهه است که زیر نام قوم و زبان مردم را شکنجه کرده به سیه روزی کشانیده اند.

گزارشها

ولسوالی قلعه زال کندز در آتش فقر، بیکاری و حاکمیت جنگسالاران و طالبان می سوزد



ولسوالی قلعه زال در شمالغرب ولایت کندز یکی از دور افتاده ترین مناطق است که اکثر باشندگان آن ترکمن، ازبیک و کوچی هستند.

اکثر باشندگان این محل دهقان بوده و به باغداری، کشت زراعت و مالداري مشغول می باشند. در گذشته این منطقه یکی از پایگاه های مهم حزب «گلیم جمع» دوستم بوده و

بدترین جنایات را در حق مردم این محل انجام داده اند.

این حزب با وحشت و دهشت به چور و چپاول خانه های مردم پرداخته و به زور تفنگ آنان را مجبور به تهیه غذا برای اوباشان خود میکردند. هنگام شب به خانه های محل یورش

برده بالای ناموس مردم دست درازی می کردند و باغ های بادام و سرتاق های خانه و لباس مردم را با خود می بردند و یا هم آتش میزدند. در جنگ های خونین که میان طرفداران حزب « جنبش » به رهبری لعل پهلوان، قادر پهلوان و حزب اسلامی- به رهبری نبی « گيجی » که اکنون قومندان « اربکی » و عبدالمنان « هزاره » قومندان امینه این ولسوالی و جمعیت اسلامی به رهبری حاجی حبیب الله « معتصم » ولسوال فعلی می باشد صد ها تن از باشندگان این محل کشته شده اند. این افراد مثل گذشته بر گرده مردم سوار اند و در دستگاه فاسد نفوذ دارند که مردم هم از ترس آنان شکایت کرده نمی توانند.

با گذشت ۱۲ سال حاکمیت دولت پوشالی کرزی کوچک ترین تغییری در زندگی مردم این محل نیامده است. فقر، بیکاری، ناامنی، حاکمیت جنگسالاران سابق در لباس « اربکی » و وحشت طالبان در منطقه، از یکطرف و گرفتن « عشر » و « ذکات » از سوی زورمندان محل بنام تامین « امنیت » از طرف دیگر، زندگی را بر مردم دشوار و فلاکتبار ساخته است. در این ولسوالی از سرک، برق، کلینیک، مکتب، پل و پلیچک... که نیازهای اولیه باشندگان است خبری نیست.

« پروژه همبستگی ملی » وزارت احیاء و انکشاف دهات بخاطر پاشیدن خاک در چشم مردم چند پروژه بی ارزش را روی دست گرفته و پولی گزاف که با این بخش اختصاص یافته از سوی زورمندان محل مقامات بلندپایه حیف و میل می شود. اکثر اطفال به دلیل نا امنی و فقر به مکتب نمی روند به کار های شاقه دهقانی با پدران شان همکار هستند و دختران نیز بخاطر تهدید طالبان و حاکمیت ملایان محل از تحصیل محروم اند و در خانه های شان در قالین بافی مصروف می باشند.



نبود کلینیک و امکانات صحی که باعث مرگ و میر مادران و اطفال میشود معضله‌ای دیگر نیست که مردم قلعه زال همسان سایر ولایات با آن دست و گریبان اند. نور الله یکی از دهقانان محل، زندگی اش را این طور قصه میکند:

« من صاحب ۸ فرزند هستم و همه اطفالم بی سواد است و در دهقانی با من مصروف هستند با وجود تلاش های فراوان و کار شاقه در زمین های مردم نمیتوانم زندگی خود را به درستی پیش ببرم. در چهار روز یک بار دیگ خانه مان جوش میکند در دیگر روز ها گشنه و یا با نان و آب گذران میکنیم. مثل من صد ها دهقان بیچاره دیگر همین وضعیت را دارد، بعد از آمدن حکومت کرسی وضع زندگی ما خوب نشد که خراب هم شده، همه چیز قیمت شده است ما توان خریداری یک بوری آرد را هم نداریم، سال دوازده ماه قرضدار هستیم و تمام حاصلات خویشرا به قرض حساب میکنیم. در دیگر جا ها سهولت در کشت و زراعت آمده ولی تا هنوز ما از این نعمت برخوردار نیستیم و به شکل قدیم از گاو و قلبه استفاده میکنیم».

باشندگان این محل نفقه فامیل شان را از حاصلات بادام بدست می آورند و لی امسال این حاصل شان را هم آفت طبیعی زده و یا سردی هوا از بین برده است. اکثر مردم که زندگی بخور نمیر شان را از طریق باغدرای پیش میبرد، در اثر چور و چپاول و غصب زمین باغات شان از دست داده اند و نگران آینده خود و فامیل هستند.



گزارشها

اعتراضات محصلین علیه غصب ۸۵۰ جریب زمین پوهنتون تخار



روز هاست که محصلین پوهنتون ولایت تخار علیه غصب زمین های پوهنتون شان توسط مافیای زمین درفش اعتراض بدست گرفته اند. اعتراضات اینان در اوایل شکل مسالمت آمیز و کاملاً آرام داشت، اما وقتی دیدند که به خواست های شان پاسخ عملی داده نمی شود، شیوه های دیگر را روی دست گرفته تا هنوز به آن ادامه داده اند. این اعتراضات

که از اعتصاب درسی شروع گردیده بود روز دوشنبه ۲۰ جوزای ۱۳۹۲ شکل راهپیمایی خیابانی را بخود گرفت که صدها محصل به جاده ها ریخته خواهان واپس گیری زمین های پوهنتون تخار از غاصبین گردیدند.

ماجرا زمانی آغاز شد که مسئولین شرکت شهرک سازی که غاصبین اصلی زمین پوهنتون تخار بشمار می آیند مانع ادامه کار دیوار احاطه پوهنتون تخار شدند که متعاقباً با مقاومت خشمآگین استادان باشرف و محصلان شجاع این پوهنتون روبرو گردیدند. از قبل افواهایی بگوش محصلان رسیده بود که ۸۵۰ جریب زمین این پوهنتون درهمدستی کامل

چند تن از جنگسالاران برسر اقتدار هریک غلام غوث ابوبکر (والی سابق تخار)، قومندان حاجی آغاگل قطغنی (سابق شاروال تالقان و فعلاً قومندان امنیه تخار)، سید نبی و امان الله حنیف از ایدئولوگ های حزب جمعیت و چند تنی دیگر از خاک فروشان حرفوی این ولایت به مردم عادی و شرکت شهرک سازی فروخته شده است.



«مقامات فاسد در برابر فساد سکوت می کنند ما سکوت نمی کنیم!»

وقتی کار دیوار احاطه این پوهنتون طبق اندازه ۸۵۰ جریب زمین آغاز گردید، کار آن از جانب شرکتی که گفته می شود از نزدیکان قسیم فهیم است توقف داده می شود. به اساس نقشه ای که دیوار احاطه پوهنتون طبق آن باید تکمیل شود، تمامی زمین ها شهرک اطراف پوهنتون تخار را شامل می شود.

بعد از حاکمیت شورای نظار و جمعیت در تخار، غارت

زمین های دولتی و شخصی توسط زورمندان تفنگ بدست اینان به یک امر عادی بدل شد که در کنار قاچاق مواد مخدر، یکی از شیوه های پول اندوزی قومندان های مستبد و جانی بحساب می آید. مال و دارایی های افسانوی ای را که این عناصر ضدملی امروز در اختیار دارند نتیجه یکچنین چپاولگری هاست.

هیچ قسمت از زمین های دولتی در تخار وجود ندارد که تیرچپاول قومندان های خونخوار را نخورده باشد.

طبق ماستر پلان شهر تالقان دوطرف سرک قیر از منطقه سرک شهیدی الی گولایی باغ شهرتالقان ملکیت دارالمعلمین بود که بلاک های لیلیه، بلاک های تدریسی، بلاک های رهایشی برای استادان در آن مدنظر گرفته شده است، اما در زمان حیات احمد شاه مسعود این ساحه بین قومندان های شورای نظاری تقسیم گردید. قومندان پیرمحمد، قومندان



انجینر عمر، حضرت بنگی چی در بخشی از آن خانه اعمار نمودند و قسمت های باقیمانده را به فروش رسانیدند.

دو طرف کنار پل عمومی تالقان که یکطرف آن فعلاً ایستگاه موتر های کابل موقعیت دارد، صدها جریب زمین شخصی را

شامل می‌شد که طی این دوران غصب و به فروش رسید. قبل از حضور منحوس تفنگ بدستان شورای نظار و جمعیت در تخار، تالقان دارای فابریکه‌ی مشهور به فابریکه پخته بود. حاصلات پخته تالقان به این فابریکه منتقل شده پراسس می‌شد. زمین‌هایی که در آن پخته کشت می‌شد اکثراً در کنار دریای تالقان و سایر نقاط تخار موقعیت داشت که هزاران جریب زمین را احتوا می‌کرد. یک بخش این زمین‌ها ملکیت سکتور خصوصی بود که در زمان حاکمیت ربانی و مسعود در تخار توسط قومندان‌های اینان تاراج و به فروش رسانیده شد. ماستریلان شهر تالقان در زمان داوود خان مطابق با معیارهای شهر سازی طرح ریزی گردیده بود. ساحات تفریحی وسیع در هر قسمت شهر در نظر گرفته شده بود که امروز تمامی این ساحات یا در جنگ قومندان‌های شورای نظاری و جمعیتی قرار دارد و یا بوسیله اینان به فروش رفته است.

قصر مطلب بیک که در سرک شش شهر تالقان موقعیت دارد اصلاً ملکیت غند اوپراتیفی می‌باشد.

باغ ذخیره که یک محیط تفریحی و مربوط به سکتور زراعت ولایت تخار می‌شد چندین هزار جریب زمین را شامل می‌شد. این باغ مثل صدها ساحه دولتی دیگر چنان قیچی و دزدیده شد که حالا یک چهار دیواری کوچک بنام باغ زراعت تالقان از آن باقی مانده است و بس.

والی وقت غلام غوث ابوبکر و سایر قومندان‌هایی که اسمای تعداد شان تذکر یافت، ۸۵۰ جریب زمین پوهنتون تخار را با استفاده از قدرت شان به افراد عادی و زوردار فروختند و پولش را به جیب زدند که امروز اعتراضات وسیع محصلین و استادان وطن‌دوست پوهنتون تخار را برانگیخته است اما دولت مافیایی کرزی به درخواست برحق جوانان با احساس وطن چشم می‌بندد.



در اثر طغیان محصلان، روزهاست که پوهنتون تخار فلج گردیده است اما مقامات فاسد توجهی به خواست برحق آنان ندارد.

نویسنده: کاوه عزم

خبردار:

سازمان جاسوسی این.ایس.ای تمامی فعالیت های آنلاین تانرا زیر نظر دارد



به تاریخ ۷ جون ۲۰۱۳ روزنامه «گاردین» خبر داد که به اسناد محرمی دست یافته که نشان می دهد آژانس امنیت ملی امریکا (NSA) به بانک های داده های گوگل، فیسبوک، یاهو، پل تاک، سکایپ، مایکروسافت، اپل و دیگر شرکتهای بزرگ اینترنتی امریکا دسترسی مستقیم یافته با یک برنامه سری موسوم به PRISM از

مقامات رسمی کشور اجازه جمعآوری اطلاعات در مورد کاربران این شبکه ها را بدست آورده است. آنان تمامی اطلاعات از جمله مکالمات تلفنی، ایمیل ها، تاریخچه جستجو، تصاویر و سایر کارهای کاربران را در اختیار دارند. ادوارد اسنودن، پیمانکار این.ایس.ای و کارمند سابق سی.آی.ای، که اطلاعات محرّم را در اختیار این روزنامه قرار داده است بعد از این افشاگری به هانگ کانگ فرار کرده است.

دولت امریکا که شبکه های وسیع جاسوسی و بیش از دوصدهزار مامور مخفی جهت جاسوسی در اختیار دارد با توسل به شیوه های غیرقانونی تلاش دارد که تمامی فعالیت های نه تنها مردم امریکا بلکه جهان را تحت نظر گیرد. در گذشته «خطر کمونیزم» بهانه ای برای این جاسوسی بود اما امروز «خطر تروریسم» را دستاویز مناسب برای اینکارش دانسته تبلیغ می کند. کیت الکساندر رئیس این.ایس.ای برای اینکه دست انداختن این سازمان به حریم خصوصی کاربران اینترنت را موجه نشان دهد به کنگره آنکشور گفت این سازمان با اینکار بعد از یازدهم سپتامبر موفق شده است که از حداقل ۵۰ حمله تروریستی جلوگیری کند. آژانس امنیت ملی (NSA) آژانس دولتی امریکا است که در ۴ نوامبر ۱۹۵۲ تاسیس شد. وظیفه اصلی این سازمان جاسوسی و نظارت بر مخابرات و فعالیت های ماهواری (تلفن، فاکس، ایمیل، ارتباطات انفورماتیک...) است. آژانس امنیت ملی یکی از محرمانه ترین سازمان های جاسوسی در جهان به حساب می آید که تا چند سال گذشته نیز مردم با آن آشنایی نداشتند. این سازمان در چوکات سازمان دفاع ایالات متحده امریکا کار می کند و مرکز آن در ایالت مریلند است.

جیمز بامفورد (James Bamford) نویسنده ای که به مدت ۲۵ سال در مورد آژانس امنیت ملی تحقیق کرده می گوید:

«در نظر آنهايي که از همه چیز مطلع هستند حروف اختصاری NSA به معنای No Such Agency (چنین سازمانی وجود ندارد!) است و آنهايي که در داخل سازمان هستند حروف اختصاری NSA را به صورت Never Say Anything (هیچگاه چیزی نگو!) تفسیر می کنند.»



مرکز این.ایس.ای در مریلند

این سازمان در بیش از بیست کشور جهان حدود پنجاه مرکز شنود دارد که بیش از صدهزار نفر در آن مصروف کار اند. مراکز اصلی آن در انگلستان، نیوزیلند، استرالیا و آلمان می باشند. بودجه این سازمان شانزده میلیارد دلار گفته شده ولی رقم واقعی به مراتب بزرگتر از این است. این سازمان بطور مداوم تماس ها از راه دور را

کنترل می کند که به گفته جان پیک، کارشناس امریکایی مسائل اطلاعاتی، آژانس امنیت ملی ایالات متحده، حدود ۹۵ درصد ارتباطات از راه دور را در سراسر جهان تحت کنترل دارد ولی اگر این ادعا را غلو فرض کنیم بازهم اکثریت مردم به این باور اند که این.ایس.ای بیش

از ۵۰ درصد اطلاعات را شنود می‌کند. رییس این آژانس ژنرال کیت الکساندر، در یکی از مصاحبه‌هایش با مطبوعات، اعلام کرده بود که او باید هر سه ساعت، اطلاعاتی معادل کل کتابخانه کنگره امریکا را تحت اداره‌اش داشته باشد.

این.ایس.ای. مکالمات تلفنی را از طریق ماهواره‌های «مرکوری»، «ترومپت»، یا «مانتور» دریافت می‌کند و به مرکز میفرستد تا در آنجا غربال شوند. این مراکز از دو طریق صداها را ضبط می‌کنند یکی از طریق شماره‌های تلفن و دیگر از طرق صدای فرد. در این مراکز ابر کمپیوترهایی بنام کرای (Cray) جابجا شده‌اند که به آن شماره‌های خاص داده می‌شود تا هر وقت از آن تماس برقرار شد ضبط گردد و یا به همین کمپیوترها صدای شخص داده می‌شود که هر زمان فرد مذکور از هر شماره‌ای تماس بگیرد صدایش در کمپیوتر حفظ شود.

این.ایس.ای. بطور مداوم شبکه‌های اینترنتی را نیز کنترل می‌کند. شرکتهای مشهور کمپیوترسازی و خدمات اینترنتی با این سازمان به حدی روابط نزدیک دارد که به آن اجازه میدهد تا بدون اطلاع مشتریان کمپیوترها و اینترنت شان را کنترل کند.

امریکا در همدستی با انگلستان و چند کشور دیگر سیستم جاسوسی ماهواره‌ای بسیار پیشرفته‌ای تحت نام «اشلون» را در اواخر نود میلادی راه اندازی کرده به شنود ارتباطات کشورهای دیگر میپرداختند. در سپتامبر ۱۹۹۸، با افشای این سیستم، نمایندگان پارلمان اروپا عکس‌العمل شدیداللحنی نشان داده از واشنگتن در مورد توضیح خواستند. این سیستم برای بار اول در کتاب یک محقق نیوزیلندی تحت عنوان «قدرت مخفی» (Secret Power) در سال ۱۹۹۶ فاش گردید. اما از آن سالها به بعد سیستم‌های پیشرفته‌تری توسط سازمان‌های استخباراتی امریکا راه اندازی شده‌اند که PRISM تازه‌ترین آن محسوب می‌گردد. توسط این سیستم جدید، تمامی فعالیت‌های آنلاین حدود یک میلیارد کاربر فیسبوک، بیش از ۵۰۰ میلیون کاربر جی‌میل و به همین منوال صدها میلیون کاربران سایر غول‌های اینترنتی بدون دردسر در دسترس این.ایس.ای قرار می‌گیرند. در واقع هر ایمیلی که میفرستید، هر عکسی را که به اشتراک می‌گذارید و یا هر مکالمه‌ای اینترنتی‌ای که انجام می‌دهید یک کاپی آن مستقیماً به مراکز این.ایس.ای می‌رود.

بوش پسر با صدور لایحه‌ای تحت نام «وطنپرستی» به این.ایس.ای بدون مجوز ستره محکمه در خفا اجازه داد تا تمامی مکالمات شهروندان امریکایی را شنود کند در حالی که طبق قانون «تجسس اطلاعات خارجی» (Foreign Intelligence Surveillance Court)

بخاطر سمع مکالمه‌ی شهروندان امریکایی باید اجازه سه قاضی را داشته باشید.

این سازمان جاسوسی امریکا با AT&T شرکت خدمات تلفنی در امریکا قرارداد بسته بود که از محرم‌ترین تماس‌های امریکاییان باخبر شوند. مارک کلاین (Mark Klein) که ۱۱ سال برای شرکت AT&T کار کرده بود اسنادی ارائه نمود که نشان می‌داد این شرکت در تأسیسات خود در سانفرانسیسکو،



مارک کلاین

ماشینیهایی نصب کرده که یک نسخه از تمام ایمیل‌ها، وب سایت‌ها، مکالمات تلفنی مشتریان خود را ضبط کرده و در اختیار آژانس امنیت ملی قرار داده است. این نسخه‌برداری‌ها شامل فعالیت‌های اینترنتی داخلی و خارجی تمام مشتریان AT&T بود. به گزارش کلاین، مکالمات و ارتباطات مشتریان امریکایی در یک اتاق توزیع به نام «۶۴۱A» در یکی از تأسیسات شرکت AT&T نسخه‌برداری شده و در اختیار آژانس قرار می‌گرفتند. کلاین ابتدا این اسناد را به روزنامه‌ی «لاس آنجلس تایمز» داد ولی آنان بخاطر فشاری که این.ایس.ای بالایشان وارد کرده بود از نشر آن خود داری کردند که بعدها «نیویارک تایمز» آن را به نشر سپرد. گفته می‌شود که AT&T بالغ بر ۱۰۶ میلیون مشتری دارد. روزنامه‌ی «امریکن فری پرس» در یک گزارش خود فاش ساخته که نرم‌افزارهای این برنامه‌ها توسط «موساد» (سازمان جاسوسی اسرائیل) ساخته می‌شوند.



راسل تایس (Russel Tice) یکتن از کارمندان سابق آژانس امنیت ملی نیز اسنادی مبنی بر ضبط غیر قانونی مکالمه‌ها را فاش ساخت که چندی بعد این آژانس وی را بیمار روانی خطاب کرده به شفابخانه فرستاد. تایس در سال ۲۰۰۹ در یک برنامه تلویزیونی در شبکه «ان.بی.سی» (NBC) گفت:

«آژانس امنیت ملی امریکا به ارتباطات تمام امریکایی‌ها (فاکس، تماس‌های تلفنی و ارتباطات کامپیوتری) دسترسی دارد. مهم نیست که در کانزاس باشی یا در وسط کشور و یا اینکه اصلاً تماس خارجی نداشته باشید. آنها تمام ارتباطات را زیر نظر دارند.»

تایس می‌گوید که مسئولیت کنترل روزنامه نگاران را بطور بیست و چهار ساعته داشت. وی می‌افزاید که دقیق نمی‌دانست این معلومات به چه منظور استفاده می‌شود ولی بصورت دیجیتال ذخیره می‌شد.

تایس بارها کوشش کرد که به سنا حاضر شود و شهادت بدهد ولی موفق نشد و بعدها از طرف محکمه فدرال بخاطر افشای اسرار محاکمه شد که به گفته خودش:

«این شیوه مرسوم دولت امریکا برای ترساندن افساء کنندگان فعالیت‌های غیرقانونی است.»

هموطنان درد دیده،

اگر خواهان افغانستان مستقل، آزاد و دموکرات هستید؛ اگر آرزوی سربلندی افغانستان و آسایش مردم مظلوم ما را به دل دارید؛ اگر می‌خواهید علیه جنایات و خیانت‌های اشغالگران و نوکران میهنفروشان نقشی ادا کنید، به حزب همبستگی افغانستان بپیوندید و در تکتیر و پخش نشریات حزب تان هرچه بیشتر و وسیعتر بکوشید!

آدرس: پست بکس شماره ۲۴۰، پسته خانه مرکزی
کابل - افغانستان

موبایل: 0093-700-231590

ایمیل: info@hambastagi.org

سایت: www.hambastagi.org

فیسبک: facebook.com/Afghanistan.Solidarity.Party

تویتر: twitter.com/solidarity22

یوتیوب: youtube.com/AfghanSolidarity

«حزب همبستگی افغانستان» برای پیشبرد فعالیت‌هایش به حق‌العضویت اعضا و اعانه‌هواداران و دوستان‌انش اتکا دارد. با کمک‌های نقدی تان ما را یاری دهید:

Azizi Bank

Koti-e-Sangi Branch, Kabul, Afghanistan

Name: Sayed Mahmood

Account No: 001903204644917

THE Voice of Solidarity

(HAMBASTAGI GHAG)

8

JUNE
2013

A Monthly Publication of the Solidarity Party of Afghanistan



خیرش مردم ترکیه
در برابر استبداد اخوانی

